



ماشاء اللہ لا قوۃ الا باللہ

الحمد للہ والمنۃ کہ این کتاب لاجواب مفید مطلب انسانی مسمّٰی

ذخیرۂ سلیمانی

المعروف بہ

عملیات ومجربات صدیقی

مصنفہ ومؤلفہ مولوی محمد صدیق صاحب پنجگور علاقہ مکران

حسب فرمائش

شیخ الٰہی بخش محمد جلال الدین تاجران کتب لاہور بازار کشمیری

اسلامیہ سٹیم پریس لاہور میں باہتمام حافظ لطیف پرنٹر منیجر چھپا



بسم الله الرحمن الرحیم

جواب سوال آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم به شیطان

الحمد لله رب العلمین والصلوة والسلام علی رسوله محمد و
آله واصحابه اجمعین روزے بفرمان خدا تعالے ابلیس لعین بدرگاه
حضرت سید المرسلین احمد مجتبے محمد مصطفے صلی الله علیه وسلم آمد یاران
گفتند که ابلیس بدر در آمد یک چشم او کور بود و بر اندام او موئے نبود۔
ابلیس گفت السلام علیکم رسول علیه السلام جواب سلام نداد ابلیس
گفت یا رسول الله جواب سلام من فرض کفایت بود چرا جواب نه دادی
رسول گفت همچنان است که تو میگوئی۔ لیکن تو از رحمت خدا محرومی۔
نیست باز رسول علیه السلام گفت اے ابلیس امروز نزد من بچه
حاجت تو چیست ابلیس گفت اے رسول خدا صلی الله علیه وآله
تا هم هرگز نزدیک تو نتوانم آمد لکن امروز مرا بر تو جبرئیل آورد مرا گفت
فرمان خدا تعالے این است که نزد حبیب من برو هرچه از تو پرسد راست گوی
والا بعزت وجلال خودم که ترا الخشم وخاکستر گردانم از برا این کار آمده
ام رسول علیه السلام گفت بنشین او بنشست رسول علیه السلام گفت
اے ابلیس کدام کار بر تو پسندیده است ابلیس گفت سر برهنه کردن و
خوردن و آشامیدن بدست چپ شراب من است ... و
نعلین بطرف چپ خاصه من است. و بر طعام کبر کردن سلام من است
و انگشتان شکستن بطرف چپ خاصه من است و انگشتان شکستن

تسبیح من است و خفتن بسیار پیوستن بمن است و توبه شکستن و فلاے
من است و گریستن بآواز بلند سروری بمن است و رسول الله صلی الله
علیه وسلم گفت اے ابلیس از کارها کدام کار فاضلتر است برامت من
ابلیس گفت نماز گذاریدن و روزهٔ ایام بیض داشتن رسول الله صلی الله
علیه وسلم گفت اے ابلیس خدا را چند سال پرستیدهٔ ۔ ابلیس گفت
اے محمد در شش آسمان در هر آسمان هزار هزار سال خداے را پرستیده
ام رسول صلی الله علیه وسلم گفت کدام زنیست که تو بر انها قادر نشده باشی
ابلیس گفت یکے بی بی مریم دوم عمیره که زن فرعون است سیوم خدیجه
چهارم فاطمه رسول علیه السلام گفت که نزد تو کدام دوست تر است ابلیس
گفت آں کسانیکه تونگر از او حلال را دوست میدارند و دشمن من آنکس
است که از مال حلال سخاوت میکند و عالمیکه با عمل باشد۔ اے محمد صلی
الله علیه وسلم از راه بردن او نزد من دشوار تر است از صد هزار عابد عامی
رسول علیه السلام گفت اے ابلیس چه کند امت من که از علتهاے ظاهری
برهد۔ ابلیس گفت طعام کمتر خوردن و خواب بسیار نکند و آب بسیار نخورد
و با زنان بسیار فراهم نیایند و غضب را بخود راه ندهند و از سروے بپرهیزند
و خود را همیشه گرم نگاه دارند۔ پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت چه کند امت من
که از شر تو ایمن گردد ابلیس گفت اے محمد علیه السلام هفتاد چیز است که او را
کسے شعار خود سازد از شر من ایمن گردد اول آنکه پیوسته با وضو بودن و نماز
گذرانیدن همیشه بذکر خدا بودن و با درود محمد مصطفی مشغول بودن و نماز
بجماعت گذاریدن . . . . و حلم به
نیت عمل خواندن و خود را کمترین خلق دانستن و پیران را حرمت کردن و
باندک قناعت کردن و در بلا صبر کردن و در نعمت شکر کردن و در علم و عمل
بخیلی نا کردن و با استغفر الله مشغول بودن و یتیمان را شفقت کردن

صحبت پادشاهان واکابران وتوانگران دور بودن وعیب مردمان پوشیدن
و وعده را خلاف ناکردن وگرسنه را طعام دادن وبزیارت مردگان
رفتن وطفلان را دوست داشتن وخاموش بودن وباخلق نیکوئی کردن
وغیبت ناکردن وحرمت علما داشتن ودرهمه کارها یاری ازخدا خواستن
وعلم باعمل رسانیدن واهل صلاح را دوست داشتن وهمیشه مرگ را یاد
کردن وازخدا تعالے ترسیدن وتکبر ناکردن ولاحول ولاقوة الا
بالله العلی العظیم بسیار گفتن واز صحبت منافقان دور بودن وطعام بسیار
ناخوردن وهمیشه مستعد نماز بودن. ابلیس گفت هشتاد هزار دیو مکاره سرکش
ودایم وهردیو سرکش دشمن شما کردار دو دیگر عدد دیو ازخدای تعالے میداند پس
ببرکت نظر شما مرا براست گفتن فرستاده است وگرنه مرا براستی چه کار
است بعده رسول الله صلے الله علیه وسلم گفت دوست تو کیست گفت
جمع کننده مال وزن. رسول علیه السلام گفت هست من امت است ک
رحمت کرده شده بیک توبه که ایشان کنند گناه پنجاه ساله بیامرزد پس
ابلیس گفت راست گفتی اے رسول خدا ولیکن من بفرمایم بعضے امت
ترا که بد انچه باطل گردد همه کردارهائے ایشان را خدا تعالے قبول نکند
فرض ونفل ایشان را رسول علیه السلام گفت چیست بگو. ابلیس گفت
ابابکر صدیق وعمر خطاب وعثمان غنی وعلی مرتضے رضی الله تعالے عنهم
رابنوعے دشمن خود داشند بنابرین عمل ایشان باطل گردد وهیچ توبه ایشان
قبول نشود چشم مبارک رسول علیه السلام پر آب گردید رسول علیه السلام
گفت که از شر تو بچه چیز خلاصی شود
. ابلیس گفت ازبسیار گفتن استغفر الله العظیم رسول علیه السلام گفت
اے ابلیس تراکے در چشم گیرد گفت دران زمانے که فرزند ماد
پدر ومادر کار کند رسول علیه السلام گفت تراکے فروبرد گفت



بصله رحم رسول علیه السلام گفت ترا کے قیما قیمی کند و عذاب کند ابلیس
گفت هر که خدای تعالی را بامداد و شبانگه بسیار یاد کند. رسول علیه السلام
گفت که خاصان امت من کیانند گفت چو آنان پارسا ر رسول علیه السلام
گفت اے ابلیس دشمن ترین خلقان نزد تو کیست ابلیس گفت اے
محمد صلی الله علیه وسلم نزد من دشمن ترین همه خلقان اوست که دین مسلمانی را
آشکارا کرده است رسول علیه السلام گفت اے یاران من شاد شویم هر که
نزد ابلیس دشمن تراست او نزد خدای تعالی دوست تر است رسول علیه
السلام گفت دیگر دشمن تو کیست ابلیس گفت سلطان عادل که عدل یک
ساعت او برابر شصت ساله عبادت است رسول علیه السلام گفت
دیگر دشمن تو کیست اے ابلیس گفت درویش با قناعت که در هر
شبانه روز گرسنه باشد از گرسنگی هیچ نگوید. رسول علیه السلام گفت دیگر
دشمن تو کیست. ابلیس گفت عالم پارسا. اگر علما نبودے است ترا افگندمے
لکن چکنم که آنچه علما میفرمایند ایشان مے آرند. رسول علیه السلام گفت دیگر
دشمن تو کیست. ابلیس گفت همان کسیکه پیوسته با وضو باشد چرا که همه
وقت مستعد نماز مے باشد. بفرمان خدای تعالی و هیچ وقت نماز از ایشان
فوت نمے شود. رسول علیه السلام گفت چون امتان من قصد نماز کنند چگونه
باشی گفت گداخته شوم مرا در آن وقت تب لرزه گیرد رسول علیه السلام
گفت چون امتان من قصد روزه کنند چگونه باشی. ابلیس گفت لجام سخت
در دهان من انداخته باشد تا وقت روزه کشادن. رسول علیه السلام
گفت چون امتان من قصد صدقه کنند چگونه باشی گفت چنانکه مرا پاره
کنند یک پاره مرا بسقر اندازند و دیگر را بجحیم اندازند که در صدقه دادن
شش چیز است اول خیر او را خدای تعالی قبول گرداند دوم مال او را
برکت دهد سیوم عمر او دراز باشد چهارم هفتاد ناکامی بروے او بسته

گرداند. پنجم در نیک مردان حساب شود. ششم در میان او و آتش
دوزخ حجاب گرداند و در روز محشر در زیر سایه صدقهٔ خود قرار گیرد
ازین سبب صدقهٔ دشمن میدارم رسول علیه السلام گفت چه گوئی
در حق یاران من گفت ابابکر صدیق که در جهالت بود فرمانبرداری من نکـ
کرد اکنون در اسلام داخل شد چگونه فرمان برد. و از عمر گریزانم و از
عثمان شرم میدارم. چنانکه فرشتگان هفت آسمان از وے شرم
میدارند و از علی بسیار میترسم رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت اے
ابلیس علامت دوستان خداتعالے کدام است. گفت رنگ ایشان
از بیداری شب زرد و شکم ایشان از گرسنگی به پشت برابر شده و باندک
قانع شده و در بلا شاد و صابر شده رسول صلی الله علیه وسلم گفت اے
ابلیس چه گوئی در شان زنان امت من ابلیس گفت سر همه بدبختان منم.
از من هم بدبخت تر زنان اند که مردم نامحرم را نظر میکنند و نافرمانی شوهران
میکنند و در وقت مصیبت بآواز بلند گریه کنند رسول علیه السلام
گفت اے ابلیس بر عالم امت من تو کے دست یابی. ابلیس گفت
آن زمانیکه خود را بدیگران افضل دارند عجب آرند و عمل براه علم
خود نکنند. اے محمد صلی الله علیه وسلم نزد من هیچکس دشمن تر از تواضع
کننده نیست رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم گفت نزد تو عزیز تر کیست
ابلیس گفت کسے که دیگران را از نظر حقارت بنگرد رسول علیه السلام گفت
یاری کنندهٔ تو کیست گفت جمع کنندهٔ مال و دوست دارندهٔ مال رسول
علیه السلام گفت کیست با تو لقمه خوردن گفت مرد تنها خورد دیگر آنکه بسم الله
نگوید. رسول علیه السلام گفت کیست رهنمای تو گفت هرکه گرداند مردم را
از راه راست. اے محمد هیچ چیزے بهتر از بخشیدن و برآوردن حاجات
نیست رسول علیه السلام گفت اے ابلیس لعین قرارگاه تو کجا است ابلیس

گفت دلہای بخیلان و ظالمان و متکبران رسول علیه السلام گفت ای ابلیس لعین
کار تو چیست ابلیس لعین گفت - مردمان را فرمایم بدروغ گفتن و
غیبت کردن و تاخیر کردن نماز و زنا کردن و ظلم کردن و نظر بر زن حرام انداختن
و جادوگران اے محمد صلی اللہ علیه وسلم کسانیکه از امت تو خیر کنند من معتاد
دیو را بفرمایم تا در سینه آنها در آیند وسوسه دهند تا نماز گذاریدن چنانکه مرغان
دانه چینند و او گویند که من نماز گذاریدم و نماز بر گردن او بماند همچنین نماز گذارد
دوست من است رسول علیه السلام گفت اے ابلیس خصلتهاے بهشتی کدام
است گفت نخست ایمان آوردن و جوانمردی کردن و رحمت بر خلق
کردن ابلیس گفت اے محمد صلی اللہ علیه وسلم یاران خود را بگوئے که
یک زمان از ذکر خداے تعالیٰ غافل نباشند و فرمان خدا را بردمن
میگفتم که کسے بهتر از من نخواهد بود و چون من کسے در حضرت او قریب نخواهد
یافت با آخر دیدی که رویم سیاه گردید و سر همه بدبختان گشتم اے محمد
هر عالمے که علم بعمل آخرت نیاموزد باو هیچ اجرے نباشد رسول علیه
السلام گفت اے ابلیس چه گوئی در حق غازیان و عالمان ابلیس گفت
اے محمد صلی اللہ علیه وسلم حقتعالیٰ اجر عظیم برائے غازیان و عالمان
داده است از درجه ایشان بلند تر درجه نیست و هر غازیے که نیت غنیمت
کند و عالمیکه برائے عمل نیاموزد با وے هیچ اجر نباشد اے محمد صلی اللہ
علیه وسلم هر غازیے که تیغ برائے خدا بیرون کند حق سبحانه و تعالیٰ دنیا
سه چیز کرامت کند اول از دنیا با ایمان رود دیگر عذاب گور نباشد و چون
از گور برخیزد سه چیز دیگر کرامت کند اول آنکه در آفتاب قیامت زیر
عرش قرار گیرد دویم خصمان او را خشنود گردانند - سیوم بے حساب در
بهشت در آید رسول علیه السلام گفت چگوئی در حق شوهران امت من
که بخانه زنان خود را بخشم دست و زبان ابلیس گفت اے محمد صلی اللہ

علیه وسلم زنان امانت خدا اند بر شوہران ہر کہ رنجانند زنان را حقتعالیٰ در دنیا
رحمت از ایشاں بردارد و در عقبےٰ برابر بے نماز ان بعذاب الیم گرفتار
شوند ابلیس گفت اے محمد صلے اللہ علیہ وسلم امت خود را بگو تا زنان
خود را خوشنود دارند و حق ایشاں را بدہند و بر بدخوے ایشان تحمل
کنند رسول علیہ السلام گفت اے ابلیس حق پدر و مادر بر فرزند چیست گفت
اے محمد صلے اللہ علیہ وسلم اگر ہزار سال فرزند بر یکپائے ایستادہ باشد
خدمت کند ہنوز حق ایشاں در گردن او بماند و اگر آواز بلند کند عاق
گردد اگرچہ ایشاں کافر باشند واللہ اعلم بالصواب - تمام شد

بسم اللہ الرحمٰن الرحیم

پند نامہ

حضرت رسالت پناہ محمد مصطفےٰ صلے اللہ علیہ وسلم امیر المومنین حضرت
مرتضےٰ علی را پند دادہ یا علی علم بیاموز کہ فائدہ دین و دنیا ہست یا علی با
عالماں مجلس بکن کہ پند بشنوی و در دین محکم شوی و کلام او بخوانی
و پند بشنوی کہ از دوزخ امان یابی یا علی با چہار کس مجلس نکنی اول بے نماز
دویم شراب خوار سیوم زانی چہارم دروغ گو کہ ترا دین و دنیا زیان
رساند یا علی چوں آبدست کنی با احتیاط نیک کنی ہمہ وقت بیوضو مباش
کہ نزدیک تو فرشتہ نیاید - یا علی از نماز کاہلی نکنی کہ کارسازی دین و
دنیا امر است - یا علی چوں سفر کنی دو رکعت نماز بگذاری و در ہر رکعت
بعد از فاتحہ سہ بار آیت الکرسی بخوانی کہ از جملہ بلا ہا ایمن در ہجا و زحمتہا و از
شر دزدان در سفر امان یابی و سلامت در خانہ خود باز آئی و جان و مال
ترا زیان نرسد یا علی فال مصحف بہ بیں و بگفتہ بزرگان عمل کنی و از گفتہ
منجماں کار نکنی - یا علی غسل روز جمعہ ناغہ مکن کہ صواب بسیار است کہ



که جمله گناهان تو بریزد چنانچه برگ درختان بریزد یا علی نماز جماعت
ناغه نکنی اگر هزار رکعت تنها کنی و یک رکعت با جماعت کنی برابر نشود
یا علی کینه هرگز در دل نیاری که کینه داشتن کار کافران هست یا علی
بر یتیمان رحم بسیار کن یا علی اگر از خانه بیرون مے آئی کسیکه پیش تو آید
اول سلام خود بکن چنسان در خاطر مکن که از من کهتر هست. میدانکه خداے
تعالے کس را چه مرتبه بخشیده است یا علی با کافران عداوت نکنی زیرا نچه
معلوم نیست که کار کافران چگونه است یا علی عمر خطاب خطا بود خداوند
تعالے او را عادل گردانید که از همه اصحاب نامدار گشت یا علی بوقت
طعام خوردن چیزے براے خداے تعالے میدهی. اگر کسے گرسنه
را طعام خوراند چنان شود که گویا که توشه روز قیامت به بری یا علی به
هیچکس غصه مکن که غصه کردن کار دشمن خداے تعالے است یا علی حلال
بخوری و از حرام دور باشی. یا علی بسیار خواب مکن که نشانی موت است
یا علی در شب نماز بسیار کن خواب کم آید یا علی تنها ترا دوست داری یا علی
عمارت روز یکشنبه بکنی که آسمان و زمین درین روز پیدا شده است
یا علی اگر سفر کنی روز پنجشنبه یا روز دوشنبه بکن که پیغمبران درین روزها
سفر کرده اند یا علی اگر حجامت کنی روز چهارشنبه حجامت کردن نیک
است یا علی چون خواهی که زن کنی روز آدینه بکن که مبارک است یا علی
پیغمبران درین روز دختران خود را بشوهران داده اند یا علی شب چهارشنبه
عورت را نزدیکی نکنی اگر حمل گیرد فرزند دیوانه و دزد باشد یا بیمار گردد
یا علی با عورت بسیار صحبت مکن که بر شهوت بسیار خداے تعالے ناخوش
است یا علی در دنیا شاد مباش یا علی در میان دو کس خلاصی بکن که
ثواب بسیار هست. یا علی مسواک بکن یا علی دست بر زمین داشته طعام
مخور که نشانی فقر است یا علی بر دست طبق داشته طعام مخور که عقل کم شود



خلال چوب مکن که روشنائی از روئے کم گردد و نعلین اول پاے راست بپوشی. برعکس آں از دنداں بریده نان مخور یا علی پشت آئینه مبیں و بیوضو طرف آسمان مبین فرشتگان ملامت کنند یا علی وقت قضاے حاجت شوی پاک مکن سخن مگوئے که نقصان عمر گردد یا علی بر سرگین و استخوان غلیظه پاک مکن که خاطر پریشان شود یا علی عورت بیگانه را بشهوت مبیں که لعنت خدا تعالے ترا دهد و فرج چهارپایان را مبیں که گناه بیشتر شود. یا علی عورت خود را بیاموزاں چنانچه روزه و نماز و غسل و زکوة و صدقه که ترا ثواب بسیار شود و گرنه پرسش خواهد شد. یا علی بروی کس را مزن که روئے خدا تعالےٰ بید خویش راست کرده است. یا علی بے نماز را هر بارگاه مکن که بیفرمانی میکند یا علی پشه و مار را زنده مگذار و سگ در خانه مدار که نزول فرشتگاں نمیشود یا علی یک کس سگ بچه در خانه آورده و نگه داشته بود جبرئیل علیه السلام یک سال براں نیامدند و گر نبود روزده باسے آمد چوں ایں خبر بمن رسید گفتم در خانه سگ میگذاری گفت ندارم فرمان آمد که همسایه تو بود منع نکردی پس هر که سگ نگاه دارد او سگ باشد یا علی بول استاده مکن اشک بر جامه رسد یا نماے اندامے غلیظه خود مبیں که نظر کم گردد و حساب قطره نکنی. یا سخن بسیار مگوئے و خوردنی خفته مخور احمق شوی. یا علی پیراهن بازگونه میوشش و دستار نشسته مبند و اندام نهانی طرف آفتاب و مهتاب برهنه مکن رنجور شوی. یا علی ناخن بر دندان مبر ناشسته دست طعام مخور و بر طعام گرم تف مزن در قدح آب دم مکن که مکروه شود یا علی در جاے سجود فت مزن و زاغ را بکش که موذی است یا علی انگشتان مشکن و اندیشه مکن و پسخورده مسلمان را بخور که ثواب یابی. یا علی نان بدست چپ مخور که طمع کافران است و طعام با خوردگان خود بخور



که ثواب یابی یا علی عورت خود را بگناه مزن و دیگر را بشهوت نظر مکن که عاصی
شوی یا علی نهانی عورت را مبین که نظر کم شود یا علی دروغ مگو که نقصان
ایمان هست یا علی تنها در سفر مرو یا علی در دیگچه طعام مخور و اندیشه
مردان نگاه دار و و عالما نرا معرفت داده اندیشه قیامت فراموش
مکن و طعام به دلداری ده یا علی ایستاده طعام مخور۔ یا علی بعورت
خفته مجامعت مکن که بلا و سستی شود و عورت خود را بسیار برکنار مکن
که راضی کم شود۔ یا علی طعام اندکه بخور تا حاجت دیگچه باشد و آب
یکدم مخور پاک شسته بخور و طعام گرم مخور که بلغم و زکام شود یا علی
پیاز بخور تا آب بیگانه رنجش نده و بغیر خط امانت ندهی و چراغ را پف
مزن و غیب مردم نکنی که ثواب ترا بدو دهد و گناه او بتو دهند
و مرده را غسل دهی و از زنان و فرزندان تنها نخوری و در حق کسے
طمع مکن و زن بیگانه را مزن و اندیشه اول و آخر فراموش مکن یا علی
موت را ساعت بساعت یاد آوری و چهار پا یا نزا ناحق مزن و نظر
بر آفتاب مکن که روشنائی کم گردد یا علی قرض از کسے مگیر چون بستانی
زود آنکس را برسان و سخن حساب گفتن با کس ریا مکن و شرط کسے مزن
و ریش را هر روز شانه کن و برهنه غسل مکن و نفس یادی خود مکن یا علی
در سفر منزل دراز مکن که مانده شوی و امانت مردم نستانی چون از
خانه بیرون مے آئی سه بار آیت الکرسی بخوانی تا حاجت را سزاواری و نیکوئی
شود و بر چشم سرمه بکن یا علی در هفته ناخن ببری و موے بغل را گیر
و موے سینه پاک کن. یا علی استخوان انگشت هر بار شکین نکند و ترشی
مخور که شهوت ترا کم گردد یا علی در اول شب ماه و آخر ماه زن را نزدیکی
مکن کفر نند و زانی شود و خونی شود و در شب عید فطر و اضحے نزدیکی مکن یا
علی با عورت خفته مجامعت مکن که فرزند خونی زاید و در وقت حیض مجامعت



مکن که گنهگار شوی و فرزند بے نماز زاید و بیوقت نماز نگذارد یا علی در وقت خلوت سخن مگو که فرزند گنهگار زاید و زیر درخت با عورت مجامعت مکن که اگر فرزند زاید خونی شود و بے طهارت با عورت خود نزدیکی مکن و در شب آدینه خلوت مکن که فرزند سبک روے و بخیل زاید یا علی از سه انگشت نان مخور که شیطان درین روشن میشود

تمت ۱۲۷۸

رب یسر　　بسم الله الرحمن الرحیم　　وتمم بالخیر

این شرح امنت بالله است

الحمد لله الذی خلق کل شیء بقدره والصلوة والسلام علی رسوله محمد خیر البشر وعلی اله الذین اتبعوا الاثر وبعد فیقول العبد المسکین المعتصم بحبل المتین شیر محمد قریشی الفاروقی اصلح الله تعالی حاله ومآله هذه الاسطر فی شرح امنت بالله کتبتها لبعض المقترحین عنی متوکلا علی الملک المعبود انه مفیض الخیر والجود فاقول والیه اعول ذکر فی المشکوة الشریف سئل جبرئیل علی سیدنا ونبینا علیه الصلوة والسلام رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الایمان فاجاب النبی صلی الله علیه وسلم الایمان ان تؤمن بالله وملئکته وکتبه ورسله والیوم الاخر والقدر خیره وشره قال صدقت انتهی ولم یذکر من الله تعالی ولا البعث بعد الموت وذکر فی الفقه الاکبر لابی حنیفة رحمة الله علیه یجب ان یقول امنت بالله وملائکته وکتبه ورسله والیوم الاخر والقدر خیره وشره من الله تعالی قال شارحه انما قال ویجب ان یقول ولم یقل ان یعتقد لیدل

على ان الاقرار ركن في الايمان لان اصل الايمان الاقرار
والتصديق بالاشياء الستة المذكورة لقوله عليه الصلوة والسلام
الايمان ان تؤمن بالله وملئكته وكتبه ورسله واليوم الآخر
وتؤمن بالقدر خيره وشره تم كلامه فعلم ان البعث لم يذكر
ايضا انما وقع في بعض النسخ فمن تصرف الناسخين ولكن ذكره من
الله تعالى الخ فاعلم انه ذكر النبي صلى الله عليه وسلم ستة مؤمن بها ولم
يذكر البعث لدخوله في اليوم لما ذكر في البيضاوي في تفسير قوله
تبارك ومن الناس من يقول امنا بالله وباليوم الآخر وما هم بمؤمنين
ان المراد باليوم الآخر وقت الحشر الى ما لا ينتهي او الى ان يدخل
اهل الجنة الجنة واهل النار النار لانه اخر الاوقات محدودة انتهى
كلامه محدودة انتهى كلامه وزاد في بعض كتب اصحابنا رحمهم الله تعالى
والبعث بعد الموت فيكون المؤمن بها سبعة وقالوا من المسائل
المائة والثلاثين الذي فرضت على كل مسلم ومسلمة سبعة
في امنت بالله فعلى هذا يمكن ان يراد باليوم الآخر ههنا اخر يوم
من ايام الدنيا الذي فيه تخريبها المذكورة في قوله تبارك وتعالى و
يوم ينفخ في الصور فصعق من في السموات ومن في الارض وهي
نفخة الاول للاماتة وتخريب الدنيا الذي فيه تخريبها المذكور في قوله
تبارك وتعالى يوم ينفخ في الصور فصعق من في السموت ومن في
الارض وهي نفخة الاول للاماتة وتخريب الدنيا فانها تكون على اواخر
الناس حيوتا في اواخر الناس حيوتا في اواخر اوقات الدنيا وبه تتم
مدت الدنيا سبعة الاف سنة والمقصد فيه الايمان بفناء الدنيا ردا على
الدهري والقائل ببقائها وقدم العياذ بالله وانما ذكر تفخيما شانه
حيث يكون فيه فناء الاجرام العاليات من السموات والشمس والقمر

والنجوم والاجسام المسافلات من الارض والجبال والبحار فيزداد وا
ايماننا بعد ايمانهم وذلك قبل البعث فيفيد ذكر البعث حينئذ
ويصح التقابل بينهما وان جمع ملك اصله ملاءك مقلوب مالك
قلبا مكانيا فاعتبر المقلوب وجعل المقلوب عنه نسيا منسيا كما هو
دابهم في المقلوبات فان القلب كالوضع الثاني عندهم ولذا جاء
جمعه ملائكة دون مالك واصل ملك بعد القلب ملائك فنقلت حركة
الهمزة الى اللام فحذفت فصار ملكا فاذا اريد جمعه رد الى الاصل
لان التكسير كالتصغير يرد الشئ الى اصله فهو مهموز الفاء في
الاصل عند الكسائي وهو مختار الجمهور من الالوكة وهي الرسالة
سميت به لانها وسائط بين الله تعالى وبين الناس في ايصال الخيرات
اليهم وتدبير امورهم وقال ابو عبيدة عمر استاد البخاري ومسلم
انه غير مقلوب فجعله مهموز العين من لأك يلأك اذا ارسل
مصدر ميمي بمعنى المفعول وقال ابن كيسان بل سالم واصله ملاك
فعال حذفت الالف تخفيفا جمع على غير القياس كشمائل وشمائل
وقال الجوهري في الصحاح انه اجوف واوي من لاك يلوك لكن
صاحب القاموس جعله من اوهامه فقد عرفت ان في الملك اربعة
مذاهب مهموز الفاء والعين والسالم والاجوف فاضبطها والتذكير
للتانيث الجمع بتاويل الجماعة لئلا يحمل على الجنس مجاز الخلاف ما كان
بدون التاء فانه يجوز حمله عليه مجازا . . . .
. . . .
. . كما ذكره في الحكمية على البيضاوي وكتبه اي امنت
بجميع كتب الله تعالى المنزلة على رسله صلوات الله وسلامه عليهم
والهم اجمعين وهي كلام الله تعالى نبين فيه الاحكام للناس ومصالح

الدين والدنيا فرنديا زند وهو كتاب أحدثه زردشت المتنبي في زمن
آدم نبي وعلى نبينا وعليه الصلوة والسلام غيره مما احدثه الكتابيون
ليس من كتبه ورسله اى امنت بجميع رسل الله تعالى صلوات
الله وسلامه عليهم الذين ارسلهم الى الناس بتبليغ الاحكام مبشرين
ومنذرين مبينين لهم ما يحتاجون اليه من امور الدين والدنيا
مؤيدين بالمعجزات صادقين ناصحين فالنبي صلى الله عليه وعلى
آله وبارك وسلم رسول بهذ المعنى وان لم يكن معه كتاب ولذا
يقل وانبيائه تدبروا الكلام في ان النبي مرادف للرسل او اعم
منه او اخص تصدق الرسول على الملك دون النبي او مباين له
على اختلاف الاقوال مذكور في محله ذكرنا في شرح الكلمة الطيبة
مفصلا فاطلب هناك فالمتنبي ليس من رسله واليوم الآخر اى
امنت باليوم الآخر من ايام الدنيا وهو يوم نفخ فيه في الصور
للاماتة قال الله تعالى ويوم ينفخ في الصور ففزع من في السموات
ومن في الارض الا ما شاء الله وفي الآية فصعق من في السموات
الآية فليس بعده يوم الدنيا وعن عبد الله بن عمر رضي الله عنه قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يرسل الله بعد ياجوج وماجوج
ريحا طيبا يقبض روح كل مؤمن على وجه الارض ويبقى بقايا الكفار
وهم شرار الارض مائة سنة لا يعرفون دنيا ولا سنة يتهارجون
يتهارج الحمر عليهم تقوم الساعة وفي تفسير المنير عن ابي العالية
الناس يشتغلون بامور معاشهم يتجرون في الاسواق ويرعون
المواشي في الصحراء ويزرعون ويبنون ويغرسون ونحو ذلك
فاذا ينفخ في الصور فيتحيرون ويدهشون وتكون النفخة مديدة نفخة
واحدة يزداد صوتها ساعة فساعة فاذا سمعوا صوتها يفرون الى المنازل



ولا يستطيعون مشيا ولا اكلا ولا شربا وكلامهم كلام السكرى
ويتركون ما فيهم وكل في موضع مدهوش لا يرى احد بيته
ولا ولده ولا زوجته ولا اقربائه وجيرانه حتى قبضوا في مكانهم
فاذا اشتدة صوتها زلزلت الارض زلزالا ودكت الجبال دكا
وانتثرة النجوم وانشقت السماء فيموت من فيهما فعلى هذا
الآخر بكسر الخاء اسم فاعل وبفتحها اسم تفضيل اوضعته ومعنى
الاول روز پسين ومعنى الثاني روز ديگر وان اريد به يوم القيمة
وهو يوم ينفخ فيه في الصور نفخة ثانية للاحياء فانه وانكان اخر الدنيا
وقوعا فيه بعد المفاصلة بين النفختين وتابع القيمة فكان يوما اخر منها
الايام الدنيا جاز فيه الفتح والكسر نظرا الى الحالتين فالاول يوم اخير
من ايام الدنيا لكن هو اخر الدنيا واخر الشئ قد يكون منه وقد من
غيره كالا بل لا خير من القطار والرحل السائق له فان كلا منهما
يتصف بكونه اخره والاول داخل فيه والثاني خارج عنه فائدة
ذكره مع البعث تاكيدا بذكر الشئ مرتين بوصفين مختلفين بمنزلة
قولك امنت يوم الآخر يوم البعث وليس بتكرار محض بل هو
من قبيل ذكر المظروف مع الظرف كقولك اتيني الكوز وما فيها كررة
ذكر الماء صريحا وضمنا اهتماما بشانه وتاكيدا لدفع توهم ان المقصود
الكوز فقط فكذا ما نحن فيه ذكر البعث ضمنا في اليوم الاخر وصريحا
تاكيدا واهتماما ومبالغة في الرد على منكريه فحسن التكرار و
البعث بعد الموت اى امنت بالله تعالى يبعث من في القبور جميع
الموتى من الجن والانس والملائكة والوحوش والطيور والحيوانات
وهوام الارض وغيرها كما في العمدة وذكر بعض المحققين الاعزة
عليه اللعنة فانه لا بعث له فيحشر الله تعالى لجسادهم ويعيد ارواحهم



فيحييهم كما كانوا باجسادهم ولا كما زعمت الفلاسفة ان البعث
روحانى فقط اذ البعث بعد الموت للابدان فقط اذ لاموت للارواح
لدخولها فى المستثنى بقوله تعالى الا ما شاء الله فان قلت قوله تعالى
كل نفس ذائقة الموت يقتضى موت الارواح لانها نفوس قلت
المراد بذوقها الموت من وقتها عن الابدان لانها باقية بعد خلقها
بالاجماع اما فى النعمت او فى العذاب كما فى شرح الصدور نقلا
من كتاب ابن المقيم والدر النظيم وقال الشاعر بيت هفت
مسمى نگردد فنا الشمس بد عك شد يا القا اى بهشت دوزخ وعرش و
كرسى ولوح وقلم وارواح واما قوله تعالى كل من عليها فان قالوا
ارادبها الحيوان او الثقلين وكل ذى روح على وجه الارض فخرج
الروح عنه وافوته المشار اليه بالحروف السبعة فى البيت واما قوله
تعالى وكل شئ هالك الا وجهه فقالوا ان معناه ان كل ممكن
هالك فى حد ذاته وان معنى الهلاك خروجه عن المنفعة كما يقال
هلك الطعام اذا فسد فلا يستلزم الفناء ثم اعلم ان البعث
يكون بعد النفخة الثانية للاحياء وان النفختين اربعون سنة كما
جاء فى الحديث اخرج البخارى ومسلم عن ابى هريرة رضى الله
عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم بين النفختين اربعون
عاما بالاولى يميت الله تعالى كل حى وبالاخرى يحيى الله
تعالى كل ميت وقد صح الا عزازيل عليه اللعنة فانه لا يبعث
ثم اعلم ان هذه الموت ليست من الدنيا ولا من اهوال
القيمة فهى فاصلة بينهما وسميت بالبرزخ المطلق كما رسالة
مولانا احمد فى بيان عقائد اهل الحق ويجوز ان تعد هاس الانبياء
بجاد القربها اليها واتصالها اليها وكونها خاتمة لها كما يجوز ان تعد



من القيمة لذلك وكونهما مقدمتها اند برو قوله بعد الموت يتعلق
بالبعث فقط على تفسير الاول لليوم الآخر وعلى الثاني يجوز
تعلقه بكل منهما بجعله حالا او صفة اي كائنين والكائنين
بعد الموت وذلك ظاهر والقدر اي امنت بقدر الله تعالى
وقضائه ولهذا السابع المومن بها والقدر بفتح الدال قال الله
انا كل شيء خلقناه بقدر وقد يسكن كما في ليلة القدر وهو مصدر
بمعنى القدر او المقدور والمقصود الايمان بتقدير الله تعالى وقضائه
لان لي المتعلق بالكائنات او بالمقدرات والمقضيات فالقدر
والقضاء مترادفان وقد يفصل بينهما بالاجمال والتفصيل
فيقال هو الارادات الازلية المتعلقة بالاشياء على ما هي عليه
فيما لا يزال فيكون من الصفات الذاتية والقدر تعلق الارادة
بالاشياء في اوقاتها فهو تفصيل قضاء السابق قال الراغب القدر
هو التقدير والقضاء هو التفصيل فهو اخص ولما كان الايمان
بالقدر مستلزم للايمان بالقضاء لم يتعرض له وقال العلامة
التفتازاني القضاء عبارة عن الفعل مع زيادة احكام والتقدير
تحديد كل مخلوق بحده الذي يوجد من حسن وقبح ونفع و
ضرر وما يحتويه من زمان ومكان وما يترتب عليه من ثواب
وعقاب انتهى وقال الفاضل الخيالي فعلى هذا يكون القضاء
من الصفات الفعلية يؤيده قوله تبارك وتعالى فقضيهن سبع سموات
تم كلامه والمعنى امنت بالله قدر الكائنات كلها من افعال
العباد وغيرها من الايمان والطاعة والعصيان والخير والشر و
جميع ما كان وما يكون قبل خلق الخلق يعني في الازل وفي اللوح المحفوظ
وان جميع الكائنات متعلقة بقضاء الله تعالى مرتبط به

قال الله تعالى انا كل شیء خلقناه بقدر وقال علیه السلام والہ کل بقلم رحمة الیمن والکیم
القلم بما هو کائن وقد فرغ ربکم من العباد فریقا فی الجنة وفریقا
فی النار مصراع قضاء الله امرا وجف القلم **بیت** پیش از وجود
هرکس کاتب ننبشته حرفے + جف القلم بما هو کائن چگونه گردد
قال الله تعالے قل کل من عند الله وهو من ید لهما لقوله تعالے
فمن یرد الله ان یهدیه یشرح صدره للایمان ومن یرد ان یضله یجعل
صدره ضیقا حرجا کانما یصعد فی السماء فالطاعات یحبها ویرضے
بخلاف الکفر والمعاصی وقال الله تعالے ولا یرضے لعباده الکفر
فالارادة لا تستلزم الرضاء وفی المشکوٰة عن عبد الله بن عمرو
بن العاص رضی الله تعالی عنهم قال سمعت رسول الله صلے الله علیه
واله وسلم یقول کتب الله تعالے مقادیر الخلق کلها قبل ان یخلق
السموٰت والارض بخمسین الف سنة قال المحققون رحمهم الله
من الشراح المراد به طول المدة والمبالغة فی التباعد بین التقدیر
خلق السموات والارض لا تعین العدد المخصوص لان تقدیر
المقادیر کان فی الازل فلا تصح تعین سبعة بعدد من الزمان قیل
هذا اذا ارید بالکتابة لنفس یرای قدر الله مقادیر الخلائق واما
اذا کانت بمعناها الحقیقی فلا حاجة الی التاویل المذکور یجوز
ان یکون تقدیرها فی الازل وکتابتها فیما لایزال قبل خلق السموٰت
والارض بمدة مذکورة کذا ذکر فی شرح عبد الحق فظهر من ان
الکائنات کلها کانت فی الازل فی اللوح المحفوظ قبل وقوعها فیما
لایزال فیطابق وقوعها ثبوتها بلا تغیر وتبدیل وتخلق عنه وهذا
معنے فراغ الرب عنه وجفاف القلم وعن علی بن ابی طالب رضی الله
تعالے عنه وعنا ببرکته قال قال رسول الله صلے الله علیه وسلم

لا يؤمن عبد حتى يؤمن باربع يشهد باني رسول بعثني بالحق و
يؤمن بالموت وبالبعث بعد الموت ويؤمن بالقدر وزاد عبد الله
خيره وشره يعني يؤمن بان جميع ما يجري في العالم بقضاء
الله تعالى وقدره قال المظهر المراد بهذا الحديث نفي اصل الايمان
لا نفي الكمال فمن لم يؤمن بواحد من هذه الاربعة لم يكن
مؤمنا كذا المرقات شرح المشكوة والحاصل ان يؤمن بان كل
ما يوجد ويكون يجري في العالم الى فناء الدنيا الى الابد كان
مقدرا مقضيا في الازل فيكون ويوجد كما كان ولا يختلف عنه
ولا يتغير عما كان عليه فالاشياء كلها خيرها وشرها كانت مكونة
مخفية في الازل فيظهر حدوثها في الاوقات المعينة على طبق
ما ثبت في الازل من غير التبديل وتحلق فلا تبديل لقضائه وقدره تعالى
ومع ذلك فالاختيار باق للعباد في افعالهم ابتلاهم الله تعالى
بالامر والنهي والطاعة والمعصية ولهم دخل في افعالهم وكسبه
باختيارهم ازشان اتركوا فيثابون ويعاقبون ولذا قال عليه الصلوة
والسلام حين سئل الصحابة رضي الله تعالى عنهم فبم نعمل يا رسول الله
قد فرغوا امنه وسددوا وقاربوا فقال فان صاحب الجنة يختم له بعمل
اهل الجنة وان عمل اي عمل وان صاحب النار يختم له بعمل اهل النار
وان عمل اي عمل تو حاصل جواب النبي عليه الصلوة والسلام نفي الجبر
والقدر باثبات الحكم باعتدال الامرين كتابة الازل ورعاية
العمل لان الاعمال امارات وعلامات فلا بد من وجودها
ز لا يعمل الله تعالى بهم بمجرد علمه كذا في المرقات وقال
في الشرح السنة الايمان بالقدر فرض لازم وهو ان يعتقد ان
الله تعالى خالق افعال العباد خيرها وشرها كتبها في اللوح المحفوظ

قبل ان خلقهم والكل بقضائه وقدره وارادته ومشيته تعالى غير انه يرضى الله تعالى الايمان والطاعة ووعد عليها الثواب ولا يرضى الكفر والمعصية واوعد عليهما العقاب والقدر سر من اسرار الله تعالى لم يطلع عليه ملك مقرب ولا نبي مرسل و لا يجوز الخوض فيه والبحث عنه بل يجب ان يعتقد ان الله خلق الخلق فجعلهم فريقتين فرقة خلقهم للنعيم فضلا وفريقة خلقهم للجحيم عدلا وسأل رجل عن على ابن ابى طالب رضى الله تعالى عنه فقال اخبرنى عن القدر قال طريق مظلم لا تسلكه فاعاد السوال فقال بحر عميق لا تلجه فاعاد السوال فقال سر الله تعالى خفى عليك فلا تفتشه كذا فى المرقات وفيه ايضا ان الخلق مكلفون بالايمان بالقدر امرا عظيما وشانا فخيما وقع فيه الاهتمام ومزال الاقدام وعلم النبى عليه الصلوة والسلام ان الامة يبحثون فيه وبعضهم ينفونه اهتم عليه الصلوة والتحيات وعلى اله بشانه فاعاد العامل معه فقال وان تؤمن بالقدر ثم قدره بالابدال منه تعالى خيره وشره اى نفعه وضره واراد كله فان البدل توضيح مع التاكيد المتعميم للتكرير العامل والضمير الى القدر اى امنت بتخيير القدر وشره فهو بدل البعض ان قدم الربط على العطف فى الاعتبار كما فى الذكر واليه ذهب بن مالك او بدل الكل ان عكس وهو الاظهر كذا فى المرقات شرح المشكوة وعلى هذا كان اعرابهما الجر بالاعراب السابق اى كائنين والكائنين من الله تعالى او خبر مبتدء محذوف اى كائنان منه تعالى ويحتمل كونه حالا او صفة القدر اى امنت بالقدر كائنين من الله تعالى او كائنين منه تعالى ويحتمل اعرابهما النصب بتقدير اعنى خيره وشره والرفع بالابتداء ومن الله تعالى خبره والجملة



وقعت بيانا لقوله آمنت بالقدر يعني ان الايمان به ان خيره وشره
من الله تعالى ولذا فصلت عنه كما ذكره مولانا محمد اسلم اشتغرى
في شرح هذه الكلمات ثم الايمان بالقدر فرض لازم كالايمان
بسائر مؤمن بها لكن الايمان بان خيره وشره من الله تعالى
فليس كذلك بل هو معتقد اهل السنة والجماعة الا ترى ان
البعض الفرق الاسلامية ذهب الى ان الخير من الله تعالى
والشر من العباد واستدلالا بظاهر النص ما اصابكم من حسنة
فمن الله وما اصابكم من سيئة فمن نفسك وقد روى عن
الشيخين رضي الله تعالى عنهما ناظرا في مسئلة القدر فكان
صديق رضي الله تعالى عنه يقول الحسنات من الله تعالى و
السيئات من انفسنا وكان الفاروق رضي الله عنه يضيف
الكل الى الله تعالى فذكر ذلك لرسول الله صلى الله عليه وسلم
فقال عليه الصلوة والسلام ان اول من تكلم بالقدر من جميع
الخلق جبرئيل وميكائيل على نبينا وعليهم الصلوة والسلام
مثل عمر رضي الله عنه وكان ميكائيل عليه وعلى نبينا الصلوة
والسلام يقول مثل ما قال ابو بكر رضي الله عنه فتحاكما اسرافيل
على نبينا وعليه الصلوة والسلام فقضى بينهما بان القدر كله
خيره وشره من الله تعالى ثم قال صلى الله عليه واله وبارك
وسلم هذا قضى بينكما فقد ظهر ان من نفى القدر كله فهو كافر
واضاف كله الى الله تعالى فهو مؤمن سني ومن تفرق بينهما
فهو مبتدع ومن هذا علم فائدة ذكر من الله تعالى في كتب
علمائنا فانهم في صدد بيان معتقدات اهل السنة والجماعة
ردا على المبتدعة في ضمن الصحابة رضي الله تعالى عنهم

م او بدل منه عند اهل البيان واستينافا على سؤال نشأ من قوله آمنت بالقدر فاجاب بخيره وشره من الله تعالى ح

مبتدع فان قلت التقدير كله خير لا يصفه بشر لانه من صفات الله
تعالى فمحال ان يتصف صفته تعالى بشر فلا تصح اضافة الشر اليه
قلت ان اريد بالقدر المقدر فلا اشـــــكال
وان اريد به التقدير فالجواب عنه بوجوه الاول
ان اتصاف التقدير بشر باعتبار حال متعلقة لا باعتبار حال
نفسه كالكتاب الكريم والاسلوب الحكيم وزيد قائم
الاب اى التقدير شر مقدراته نحو رجل عالم ابوه ووصف
الجاهل بوصف ابيه العالم في الكافية في بحث النعت ويوصف
بحاله وحال متعلقة كما في الفوائد الضيائية فشريته صفة اعتبارية
حصلة للتقدير باعتبار متعلقاته اعنى المقدرات لا حقيقة ولا
محذور فيه وانما المحذور في الثاني. الثاني ان الاضافة لادنى
ملابسة كما في المضارع وكريم البلد لا من اضافة الصفة
الى موصوفها نحو جرد قطيفة واخلاق ثياب لان الضمير لا يوصف
فكيف يضاف اليه الصفة والمحذور في الثاني وتوضيحه ان التقد
كما تعلق بشر حصل بينهما ملابسة التعلق وبهذه المناسبة
صحت اضافة كل منهما الى الآخر كما بين الملابسين تقول
غلام السيد وسيد الغلام وامير البلد وبلد الامير فكذا
يصح ان يقال تقدير الخير والشر وخير التقدير وشره الثالث انه ان
اريد بالضمير الراجع الى القدر المقدر على طريقة الاستخدام وهو ان
يذكر الشيء له معنيان مكررا ظاهرا ومضمرا ويراد بظاهره احد
معنييه وبضميره المعنى الآخر فههنا ذكر القدر ظاهرا واريد
به التقدير ومضمرا واريد به المقدر فالشر مضاف الى المقدر لا الى
التقدير وان كان الضمير راجعا الى القضية ولا محذور فيه كذا قيل



عن بعض المحققين من الاساتذة ونظيره ماذكر في مختصر
الوقاية في باب مفسدات الصلوة من قوله والسلام عمداً
ورده حيث اراد بالسلام سلام الصلوة بقرينة ذكر العمد لانه
سهواً غير مفسد وسلام الغير مفسد مطلقا فيلغوا ذكر العمد
حينئذ واراد بضميره في رده سلام الغير اذ لا رد سلام الصلوة
كما ذكر شارح البرجندي قد تم شرح الايمان المفصل فنشرع
في شرح ايمان المجمل فنقول وبالله التوفيق كما هو باسمائه
ذكر في عمدة الاسلام معناه گرويد مر خدا اعجل وعلا چنانچه
است يعني بيچون وبيچگون فيؤل الى ماقيل ان الضمير راجع الى
الله تعالى يجعل ما زائد كما في قوله عليه الصلوة والسلام لا احصي
ثناء عليك كما انت اثنيت على نفسك على ماجاء في بعض الروايات
فانه روى بروايات مختلفة ففي بعضها كما انت اثنيت وفي بعضها
انت كما اثنيت على نفسك وفي بعضها كما اثنيت انت فهو مبتداء
خبره محذوف اي كما هو في الواقع وفي نفس الامر متصف بصفات
الكمال المنزه عن النقص والزوال كما وصف نفسه
في القران المجيد والتشبيه للمغائرة الاعتبارية بين الموجود
الذهني والخارجي والمقصودة من هذه التشبيه هو العينية
يعني المؤمن به في اعتقادي والذهني هو عين ما في الخارج وفي
الامر لا مغائرة بينهما كما اعتقد الفرق الضالة المذكورة فان معتقدهم
غير ما هو في نفس الامر فامنوا به لا كما هو عليه ونظائر هذا التشبيه
المقصود به العينية كثيرة في المحاورات كما هو تقول زيد كما
قال والمراد به فعل ما قال ورايت فكان كما قلت ومنها قول الفقهاء
رحمهم الله تعالى اد الصلوة كما وجبت ناقصة فان المؤمنين ما جب

ومنها قولهم هكذا في المحيط اى هذا عين ما فيه والتغاير الاعتباري مصحح
للتشبيه كما حققه مولوى عبد الحكيم في الحكمية عند
قول مير سيد شريف في حاشية القطبي هكذا وجد عبارة المتن
في كثير من النسخ عند قوله ورتبت على مقدمة وثلث مقالات
وخاتمة والمعنى امنت على وجه هو عليه في الواقع لا على ما ليس
عليه كما سبق في الايمان المفصل وقيل ما موصولة او موصوفة
عبارة عن الايمان وهو راجع اليه مبتدأ خبره محذوف
تقديره امنت بالله ايمانا مثل ايمان هو مطابق للواقع او ثابت
في نفس الامر او هو الحق يعني كما هو الحق او هو هو كما في شرح
شعري وعلى التقديرين الباء في قوله باسمائه بمعنى مع اى امنت
بالله تعالى مع اسمائه وصفاته كما في الكشف والمراد انه ...
الايمان بالكل دفعة واحدة من غير مفاصلة بين الايمانين
بان لا احضت الله تعالى مع اسمائه وصفاته فامنت به دفعة لا
ان امنت بالله تعالى اولا ثم باسمائه وصفاته كما اشير اليه في ...
الاسلام حيث قال في ترجمته باسمائها او وبا ... صفتها او ...
يجوز ان يكون خبر على التقديرين اى امنت بالله تعالى هو متصف
باسمائه و... تم على تقدير الاول وكما حاصل وثابت ...
على التقدير الثاني والمقصود تشبيه الايمانين في الحصول
والاستقلال والمقارنة بينهما بلا تراخ فيؤل الى الاول ويجوز
تعلقه بالضمير الراجع الى الايمان لكونه في معنى المصدر ويكفي
للظرف شائبة الفعل كما في اسد علي وفي الحروب نعامة اى شجاع
وجبان عن غيري وكثيرا ما يتعلق الظرف بالضمير الراجع الى المصدر
ومعناه امنت بالله كما هو باسمائه وصفاته على ... ما ذكر ...

الكاف للمقارنة لا للتشبيه مثل قام زيد كما قعد عمرو وخرجت
كما وقف السبع اى قيامى مقارن مع وجوده وقرن خروجي
مع وقوفه فالمعنى قارن ايمانى بالله ايمانا باسمائه وصفاته
بلا تراخ والمراد بالاسماء المشتقات الصادقة عليه تعالى قل ادعو
الله او ادعوا الرحمن اياما تدعوا فله الاسماء الحسنى فافهم وصفاته
والمراد بها مبداء الاشتقاقات اى مصادرها القائمة بذاته
تعالى كالعلم والقدرة وسائر الصفات العلى وقبلت جميع احكامه
البينة بالوحى الجلى والخفى وباراء الراسخين فى العلم بان الاحكام
الثابتة بالاجتهاد ثابتة بالنص حكما اذ القياس مظهر لا مثبت
كما عرف فى اصول الفقه وكما قال الله تعالى وانما لا يكفر الجاحد
لانه موجب الظن لاحتمال الخطاء فيه وانما قال قبلت ولم
يعطف على ما قبله اشارة الى عقيدة الصوفية الجارية بين الله
تعالى وبين عباده المشار اليه فى قوله تعالى ان الله اشترى من
المؤمنين انفسهم الاية فالايجاب من الله تعالى والقبول من العباد
فالله تعالى هو الموجب للاحكام والعباد هو الملتزمون لها قال
الله تبارك وتعالى انا عرضنا الامانة على السموات والارض والجبال فابين
ان يحملنها وحملها الانسان فلا بد من القبول ليتم عقد الشراء
به فيطابق بمقتضى الحال والله اعلم بالصواب واليه المرجع
والمآب

تمت



رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم وتمم بالخیر

اول باسم سبحان خوش میکنم بنا — یارب تو راهنمائی خواهم ترا انتفا
غفار بی ریائی فاغفر ذنوبنا — ستار عیبهائی واستر عیوبنا

یا در گهت سوالم ای شاهِ داد بخش

بیچون و بی مثالی بی عیب و بی نشان — خلاق ذوالجلالی بی جا و بی مکان
دانای کل حالی علام غیب دان — سلطان بی زوالی تواب مذنبان

یا در گهت سوالم ای شاهِ داد بخش

در من فروز آتش عشقیک یک نفس — سوزد درون من همه خاشاک و خار و خس
تا دل مرا همیشه بیادِ تو باد و بس — دل را به تو سپردم مدهش به هیچکس

یا در گهت سوالم یا شاهِ داد بخش

بعد از ثنای یزدان وصف رسول گو — با شوق و اشتیاق هزاران درود گو
کز عطرِ بو مشام جهان گشت مشکبو — وز قطره محبت او زنگ دل بشو

یا در گهت سوالیم ای شاه داد بخش

یا سید المکی مدنی صاحب الحجاز — پیش تو نیست حاجت گفتار شرح و راز
داریم با شفاعتِ تو ما بسی نیاز — ما را شفیع باش که گردیم سرفراز

یا در گهت سوالیم یا شاه داد بخش

بو بکر یار غار نبی شاه بالیقین — سلطان با صفای از اولیا گزین
بنگر بوقت مرگم احوال من ببین — بهر مدد بیا و به بالین من نشین

یا در گهت سوالم یا شاه داد بخش

عمر بخلق حلیم و بر مومنان امیر — اسلام شد ز عدل تو تابنده چون منیر

باگرز آتشین چو رسند منکر و نکیر
بیش سوال بنگر دست مرا بگیر

با در گهت سوالیم یا شاه دادبخش

عثمان ابن عفان ای شاه اغنیا
آندم که قبر قصد کند بر عذاب ما
بی شک تو برگزیده از جمله اولیا
امید آں بود که بیاری من بیا

با در گهت سوالیم یا شاه دادبخش

یا حیدر از تو گشت جهان جمله پر گلاب
چوں صور میدمند برآریم سر ز خواب
اسلام شد ز تیغ تو روشن چو آفتاب
دستم بدست گیر تا بگذرد حساب

با در گهم سوالیم یا شاه دادبخش

سلمان فارسی چو عطا کرد برایت کرم
ما در ازاں صراط که خوانند مستقیم
از کیمیائے همت تو گشت سنگ سیم
چوں باد بگذراں که نیابیم هیچ بیم

با در گهت سوالیم یا شاه دادبخش

یا قاسم ازمے تو دل خلق روشن است
من خادم تو هستم جاں تا که در تن است
صدریکه از شراب تو نوشند گلشن است
دستم بگیر فاش بگو کین سگ من است

با در گهت سوالیم اے شاه دادبخش

اے پیر خواجه جعفر صادق توئی امام
بربوده شد ز دست من این نفس زمام
از شمع روشن تو جهانے شده غلام
خواهم شود زده لت تو دشمنم مدام

با در گهت سوالیم یا شاه دادبخش

هستم غلام همت سلطان بایزید
درمانده ام ز دست شیاطین سگ پلید
مثل تو غازئے نه کسے دید و نے شنید
سنگ زده و خشت بزن از هر اں مرید

با در گهت سوالیم یا شاه دادبخش

خورشید باسعادت ای شاه بوالحسن
هستم سگت بکن تو در گردم رسن
سایت هما و مهر تو اکسیر جان و تن
چشم توجه بگشائے سوئے من

با در گهت سوالیم اے شاه دادبخش



یا بوعلی زپای تو بالای چرخ پست … وصف تو چون توان که زبان قلم شکست
در دامنت زدم زفرومایگی دو دست … کن یک نظر بمن که زنیستی رسم به هست

با درگهت سوالیم پادشاه دادبخش

یا خواجه یوسف همدانی هیچ کسم … لایعقلم چنانکه بمدحت نمیرسم
از خیل طوطیانم مانند مگسم … سویم نگر بچشم توجه که ناکسم

با درگهت سوالیم پاشاه دادبخش

یا خواجه عبدالخالق هستی تو پیر من … سلطان باشجاع سلیمان سریر من
در ظلمت قبور تو باشی منیر من … با جمله مشکلات بشو دستگیر من

با درگهت سوالیم پاشاه دادبخش

یا پیر خواجه عارف با نام هم نشان … از بهر گنج عرفان یک قطره ام فشان
بر من که وا رهاندم از بند سرکشان … هستم غلام درگه تو کن زچاوشان

با درگهت سوالیم پاشاه دادبخش

یا پیر خواجه حضرت محمود غنوی … در سالکان که دید بمانند ات قوی
با منگ بی نوایم و تو اسخیا شوی … در وریزه گدا بده از گنج خسروی

با درگهت سوالیم پاشاه دادبخش

ای پیر خواجه حضرت رمتان با علی … چون قدر و پایه تو است عطاء نصیب ولی
گر نیست قدر پیش تو ما را از کاهلی … این قید نفس دار جبینم تو تجلی

با درگهت سوالیم پاشاه دادبخش

ای پیر خواجه حضرت محمد شه سماس … من تیغ زنگ خورده و تو کیمیا اساس
اکسیر کاینچنین دارید التماس … گز پای زر باشم و تا افرق ازواس

با درگهت سوالیم ای شاه دادبخش

ای پیر خواجه حضرت سید کلال امیر … تا مت چو شد طراز بسر نچه ات ذمیر
پر شهد گشت نامه و کلک لب بشیر … در مدح مستمانم و تا میشوم نفیر



با درگهت سوالیم ای شاه دادبخش

ای خواجه نقشبند شهنشاه نامور   آن تاج که تو نهادی هر شیخ را بسر
بنگر بمن ز عین توجه بیک نظر   تا میوه دار گردد این نخل بی ثمر

با درگهت سوالم ای شاه دادبخش

ای پیر خواجه حضرت یعقوب چرخ دار   از مشعل تو گشته جهانی پر از شرار
صیقل بزن بتیغ منی استاد نابکار   تا جوهرش برآید و زائل شود غبار

با درگهت سوالیم ای شاه دادبخش

ای خواجه احمد یسوی پیر باکمال   میبیافت از صنوف تو کام ولبم زلال
دست صفا دهنده به آئینه ام بحال   تا روشنی پذیرد مبره ز هر خلال

با درگهت سوالیم ای شاه دادبخش

ای پیر خواجه حضرت احرار شاه من   بنگر دمی بمعاصی روی سیاه من
سرگشته ام بعالم دگم گشته راه من   از دشمنان ضعیفم میشو پناه من

با درگهت سوالیم ای شاه دادبخش

ای پیر من محمد سرخیل زاهدان   اندر جهاد نفس نشته جمله جاهدان
خوهیم تا به نزع شوم از سقط جان   ره سوی حق شویم قرار غیر شاهدان

با درگهت سوالیم ای شاه دادبخش

ای پیر من محمد درویش پاک جان   دانم که انتهای ریاضی تو از جنان
من تشنه لب فتاده بوادی عصیان   از شاه ظهور یکی جرعه ام چشان

با درگهت سوالیم ای شاه دادبخش

ای پیر خواجه امکنی از خوان شکرت   از بهر طوطیان زمی های احمرت
گو حصه ام که گشته شد است این سگ درت   بر خواستنت ز جوع بمیرم نه درخورت

با درگهت سوالیم ای شاه دادبخش

ای پیر محمد باقی یک جرعه ام بنوش   هستم بدرگهت ز غلامان [illegible]گوش

سرما ز حد بروں شدمے و واخموش	از حلقهاے فقر تن عور من بپوش
با در گهت سوالیم اے شاه داد بخش	
اے پیر خواجہ عروۃ الوثقٰے خوش لقب من چوں سگان پیش و پسم زر است و چپ	خوش جاہ و خوش مکانی خوش نام خوش نصیب تا ناگہم بگوئے کہ پیش آمی اے کلب
با در گهت سوالیم اے شاه داد بخش	
اے پیر من مجدد نہ عیسوی قدم دست عتیق خویش بداماں تو زدم	بر فرش من کہ زندہ شود مردہ ام بدم گویم سگ امامم منکر چو پرسدم
با در گهت سوالیم اے شاه داد بخش	
اے پیر من محمد معصوم با صفا عرضم رساں کہ یوم قیامت کند شفا	داری تو قدر اعلے در پیش مصطفٰے ہم خواہمت کہ یار شوی چوں رسد جفا
با در گهت سوالیم اے شاه داد بخش	
اے پیر محمد جرعہ نوشم ز جام تو چوں قوتے بیابد ایں مستہام تو	خوش باشد ہر چہ مست بخیزد غلام تو ہزار بار گردد قربان نام تو
با در گهت سوالیم اے شاه داد بخش	
اے پیر من محمد با غضنفری شہی بر دیگراں چو تو لعل و گہر دہی	چوں من گدا بسوالت است آگہی یک نان تو چہ شد کہ بکچکول من نہی
با در گهت سوالیم اے شاه داد بخش	
اے پیر من محمد معصوم با ظفر مسلم شدند تا چہ بدیدند یک نظر	بستند ہندواں ہمہ از ترس بر خود در ہندو ویں چو نشود ترک جلوہ گر
با در گهت سوالیم اے شاه داد بخش	
اے پیر خواجہ حضرت حاجی رند مست مسکین مے کہ پیشش بہر ادب نشست	نوشیدہ ز جام شراب مے الست دارد امید آنکہ تو گیری ورا بدست
با در گهت سوالیم اے شاه داد بخش	



ای پیر خواجه شاه محمد بزور تو
در زیر پای پیل فتادست مور تو
اقلیم پر ز شر ارشد از شمع شور تو
دستگیر شو که راه غلط کرد کور تو

با درگهت سوالیم ای شاه داد بخش

ای پیر خواجه جام قلندر نکو نهاد
گو آن زمان که مرا بجوئیم از تو داد
اقبال تو همیشه بلند و زیاده باد
مے ده که غم زده دل تازه باد شاد

با درگهت سوالیم ای شاه داد بخش

ای خواجه گان چه حاجت گفتار آن دلیل
عجز غریب مایه بے دانش و کمیں
دو دست دامنه بیچاره روح دین
هستند آن چنان منه هست اینچنیں

با درگهت سوالیم ای شاه داد بخش

منصور را چو نصرت از سوئے حق رسید
از قاف تا به قاف سمک تا روق رسید
تعبیر او بجنگره نه طبق رسید
زان اسم غازیش بمریدے سبق رسید

با درگهت سوالیم ای شاه داد بخش

ای پیر من تو هستی محبوب مصطفے
اعدائے قدر داری در پیش با وفا
فقر محمد است اسم تو با صفا
کن یک نظر بمن که خداوند کند شفا

با درگهت سوالیم ای شاه داد بخش

بسم الله الرحمن الرحیم

طریقه عقد نکاح اینچنین است

که اول دو نفر مردم از جهت شاهدی بران عروس روان کنند که عروس وکیل نفس و مهر خود را معلوم کند و شاهدان شاهدی خود را بدهد که فلانے نام آدم وکیل مهر و نکاح پدر خود را کرد و بعد ازان ظاهر

بطرف وکیل کنند و بگوید وکیل را اے وکیل تو کہ وکیل ثابت الوکالت
ہستی از جانب فلانے نام کہ دختر فلانے است و برایں نام ونشان
دختر فلانے است و برایں نام ونشان دختر دیگر در اصل ونصب خود
ندارد نفس نفیسہ مسمات مذکورہ را بہمراہی مبلغ یکصد یا زیادت یا کم
مہر بنکاح صحیح شرع محمدی برائے فلانے نام دادہ بودے و بخشیدہ بودی
وکیل بگوید ما دادہ بودیم و بخشیدہ بودیم و بعد ازاں روئے بطرف
عروس بکنند و بگوید اے فلانے نام تو ہمیں قرار خواستہ بودے
و قبول کردہ بودی۔ عروس بگوید ما خواستہ بودم و قبول کردہ بودم
و دریں مابین ملاحق خود را از بابت نکاح بسر عروس معلوم کنند و
بعد ازاں خطبہ نکاح را بگوید۔

بسم اللہ الرحمٰن الرحیم

الحمد للہ الذی جعل النکاح سنۃ للانام فاصلا وقاطعا بین
الحلال والحرام والتمتع فی اللیالی والایام کما قال اللہ تعالیٰ
فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنیٰ وثلث وربٰع فان
خفتم ان لا تعدلوا فواحدۃ او ما ملکت ایمانکم من
فتیٰتکم المؤمنٰت ط برحمتک یا ارحم الراحمین

مناجات بدرگاہ قاضی الحاجات بگوید

اللھم الف بینہما کما الفت بین ادم علیہ السلام وحوا رضی
اللہ عنہا اللھم الف بینہما کما الفت بین ابراھیم علیہ السلام
وسارہ رضی اللہ عنہا اللھم الف بینہما کما الفت بین یوسف



علیهِ السّلام و زلیخا رضی الله عنها اللّهمّ الِّف بینهما کما
الفت بین موسیٰ علیہ السلام و صفوره رضی الله عنها اللهم
الِّف بینهما کما الفت بین محمدٍ علیه الصلوة و عائشة
رضی الله عنها اللّهمّ الِّف بینهما کما الفت بین علی
کرّم الله وجهه و فاطمة الزهراء رضی الله علیها الٰهی شوق و محبت شان را
یعنے همیں مرد و زن زیاده گردانی و عاقبت شان را بخیر و سلامتی
بگردانی برحمتک یا ارحم الراحمین ؏

بسم الله الرحمٰن الرحیم ؏

غزل سعدی صاحب

کجا شد سرو من یارب که در بستان نمی بینم — شدم مشتاق چون بلبل گل ریحان نمی بینم
همان مجلس همان ساقی همان قدحست و می باقی — ولے یارانِ مشتاقی دریں دوران نمے بینم
الا ای باغبان با من اگر صدق و صفا داری — همان باغست همان سایه کجا یاران نمی بینم
اگر باغست همان باغست اگر سایه است همان سایه — اگر غنچه است همان غنچه گل خندان نمی بینم
کفن آلوده بخونم بزیر خاک مدفونم — ولیکن خوار مجنونم بجز حیران نمے بینم
زبان درکش دریں وادی پند پند تو ای سعدی — جوانان بے ادب گشتند کس از پیران نمی بینم

پند

گر تا قیامت زنده آخر فنا آخر فنا — ور همچو ماه تا بنده آخر فنا آخر فنا
بر چرخ و زحل نشیں غره مشو ای نازنین — گاہے چناں گاہے چنیں آخر فنا آخر فنا
نے شاه ماند در جهاں نے ماه اندر آسماں — نے آسماں پایداں آخر فنا آخر فنا

تخت سلیمانی کجا واں ماه کنعانی کجا / آں موج طوفانی کجا آخر فنا آخر فنا
چه بادشاه وچه گدا چه سرور وچه انبیا / بگذشت ازیں دار فنا آخر فنا آخر فنا
آدم کجا حوا کجا آں دانه گندم کجا / آں دم کجا ایں دم کجا آخر فنا آخر فنا

کو سعدیٔ شیریں زباں کو حافظ غیب اللسان
کو خسرو طوطی زباں آخر فنا آخر فنا

بسم الله الرحمن الرحیم

نور چشم احمد مختار زین العابدین / نسل پاک حیدر کرار زین العابدین
بے برادر بے پدر بے یار زین العابدین / تشنه لب در کربلا بیمار زین العابدین
نونهال سرو بستان حسین ابن علی / شاخسار عرصهٔ گلزار زین العابدین
آیهٔ سر دفتر قرآن رب العلمین / سورهٔ یٰسین بامقدار زین العابدین
آں سرور سینه شاه شهید کربلا / جانشین باب با اسرار زین العابدین
بشنو از جور وجفائے آنکه چوں کشته شد / در زمین کربلا بیمار زین العابدین
بے پدر کردند اورا کوفیاں از روئے ظلم / ماند تنها بے سر و سردار زین العابدین
با دل پر داغ چشم زار آه از درد دل / بے برادر بے پدر بے یار زین العابدین
سینه بریاں دیده گریاں یا حسین گو یا زغم / خسته دل مجروح تن بیمار زین العابدین
یکطرف سوز غریبی یکطرف جور و جفا / با اسیران در غم و آزار زین العابدین
دست غم بر سر زناں با ناله آه و فغاں / با دل پرخوں وچشم زار زین العابدین
در زمین کربلا تنها اسیر و مبتلا / بے تبار و خویش بے غمخوار زین العابدین
زنگ روئے همچو یاقوتش ز غم افسرده شد / زعفرانی چوں گل بے خار زین العابدین
سنگ نالید و ملائک دست غم بر سر زدند / از برائے دیده خونبار زین العابدین
آسماں شد نیلگوں و روز روشن شد سیاه / وقت شد مجروح از بدار زین العابدین

چون شهید از ابد نستند وخود را بی پدر
رفت از خود بیخبر از کار زین العابدین

از غم لب تشنگان صحن دشت کربلا
العطش گویان دمی صدبار زین العابدین

با اسیران زار و گریان دست غم بر سر زنان
گشته عاجز از غم اغیار زین العابدین

غنچهٔ بر لبسته صنع خداوند جهان
حقهٔ پر نور از رخسار زین العابدین

ذوالفتاح شاه مظلومان چو دید اندر مصاف
زد بسر دست و گرفت افسار زین العابدین

خاک بر سر کرد و نالید از غم جور و جفا
گفت یا جبار یا ستار زین العابدین

از ستمهای مخالف گشت آخر بی پدر
واحسین گویان و محزون زار زین العابدین

بر طرف کرد او نظر هیچ دوست غمخواری ندید
از رفیقان جمله آثار زین العابدین

آنچه کردند کوفیان نمرود در عالم نکرد
با دل و جان و تن بیمار زین العابدین

صد هزاران لعنت حق بر سگان و فاسقان
شد درین ره باعث آزار زین العابدین

چون محب آل عمران حسین امیدهاست
روز محشر میشود غمخوار زین العابدین

ما عاشقیم و می پرست دائم مئ صافی بدست
زاهد بکجئ ما میا توبه ات ناری شکست

میگرییم دمادم ازین چشم اشکبار
تخم محبت است که در دل بکار مست

غزل همایون پادشاه

از ملک خود پریشان و جدا افتاده ایم
در میان محنت و رنج و بلا افتاده ایم

قدر ملک خود ندانستیم و شکر نعمتش
زان سبب ما خوار و زار و مبتلا افتاده ایم

هر کسی در شهر خود مانند سلطانی بود
ما درین شهر شما مثل گدا افتاده ایم

مرغ زیرک بوده ایم و اما بتقدیر خدا
دانه ناچیده در دام بلا افتاده ایم

طوطی بودیم در چشم بی اهل نظر
خاک راه گشتیم زره باد فنا افتاده ایم

چرخ کجرفتار با چرخ فلک آواره شد
ما کجا بودیم و این ساعت کجا افتاده ایم

اے ہمایوں در غریبی غم نخور دلشاد باش
ہر کجا باشیم بتقدیر خدا افتادہ ایم

در دلم یار اگر وفا باشد
مثل او در جہان کجا باشد

آنچہ می بینم بہ بیداریست یا رب یا بخواب
اینچنیں راحت پس از چندین عذاب

غزل حافظ صاحب

ہنگام نوبہار گل از بوستان جدا
یارب مباد ہیچکس از دوستان جدا

بلبل بنالہ در چمن آمد بصبحدم
از وصل گل ہمی شود اندر خزان جدا

بسیار خفتہ اند درین خاک سیمتن
شاہ و عروس ہر یک چون گلرخان جدا

دنیا است باغ کہنہ و انسان چو نو گلند
ہر یک ز شاخ عمر کند باغبان جدا

ہشدار پائی بر سر آسودگان منہ
تنہا بخاک خفتہ از جمع شان جدا

ترک ہوا و حرص بکن حافظا کنون
بہر وصال دوست شو از خانمان جدا

دانستن روزہائے نحس

ہفت روزے نحس باشد ہر مہہ
یاد گیرش تا نیابی ہیچ رنج

سہ و پنج و سیزدہ با شانزدہ
بیست و یک با بیست چار و بیست پنج

سیومی آدم ز جنت شد برون
پنجمی قابیل ملعون ریخت خون

سیزدہ را چون خلیلش نار دید
شانزدہ دندان احمد شد شہید

بیست یک طوفان نوح آمد پدید
بیست و چارم زکریا شد دو نیم

بیست پنجم یونس اندر بطن حوت
کرد تا چل روز در زندان سکوت



غزل هلالی رحمة الله علیه

جگرم خون شد وزین بخت بجائی نرسیدیم — مردیم ز درد و بدوائی نرسیدیم
در راه وفا عاقبت الامر سر ما — پوشیده بپوسید و بپائی نرسیدیم
افسوس که بی پا و سر اندر طلب دوست — بسیار دویدیم بجائی نرسیدیم
گردیم بسی سعی ز گلزار وصالش — بی ناله چو بلبل بنوائی نرسیدیم

آخر چو هلالی بسر منزل مقصود
جز در قدم راه نمائی نرسیدیم

بسم الله الرحمن الرحیم

اے پیر با کرامت وی صاحب سلامت — قربان شوم نبامت یا پیر دستگیر
اے هادی هدایت ای مایهٔ بلاغت — اے شاه ذو العنایت یا پیر دستگیر
اے صاحب شریعت ای هادی طریقت — وی رهبر حقیقت یا پیر دستگیر
اے عارف معرف وای اشرف مشرف — وے منتهای رفرف یا پیر دستگیر
اے کاشف المعانی وای بانی المبانی — احوال من تو دانی یا پیر دستگیر
اے دستگیر بیدل وے راهنمای غافل — آسان بکن تو مشکل یا پیر دستگیر
سرتاج جمله پیران لمجاے تو فقیران — آزاد کن اسیران یا پیر دستگیر
هم ظاهر و ظهوری هم صابر و صبوری — در حضرت حضوری یا پیر دستگیر
هم محرمی محترم هم اصلی و هر دم — یا اکرم المکرم یا پیر دستگیر
سر حلقه اولیائی هم صدق هم صفائی — هم معدن الحیائی یا پیر دستگیر
هم شیخ هم تو شاهی هم پیر هم پناهی — ما را تو عذر خواهی یا پیر دستگیر
محبوب رب اکبر مطلوب لطف داور — سرور جمیع سرور یا پیر دستگیر
لمجائی مستمندان داروی دردمندان — شافی اهل زندان یا پیر دستگیر



دائم در انتظارم زار و بے نظارم — شوم ہمہ قرارم یا پیر دستگیر
گرچہ گناہگارم بدکار نابکارم — امید لطف دارم یا پیر دستگیر
تاکے ز درد نالم شب و روز در وبالم — بنگر بضعف حالم یا پیر دستگیر
شوقم گذشت از حد و افزون شد بیحد — یا امجد المجد یا پیر دستگیر
آزادہ کن گدا را مسکین بے نوا را — مامون کن خدا را یا پیر دستگیر
مکتر مرید صادق دارد امید واثق — آں حضرت ہست برحق یا پیر دستگیر
گرمن از باغ تو یک بنوت انت مرکیا — پیش پائے بچراغ تو خنوث انت مریک

بسم اللہ الرحمن الرحیم

سرتاج پیراں پیر من سلطان عبدالقادر است — ماہ منور میر من سلطان عبدالقادر است
ہم پیر ما ہم میر ما ہم در دلِ تحریر ما — ہم بر زباں تقریر ما سلطان عبدالقادر است
ہم سرور سالار دین ہم راہبر راہ یقیں — ہم صاحب تاج نگیں سلطان عبدالقادر است
ہم سرور اہل صفا ہم مظہر نور خدا — ہم نور چشم مصطفے سلطان عبدالقادر است
گہ خاطر دلگیر ما گہ رہبر تدبیر ما — صد رحمتت بر پیر ما سلطان عبدالقادر است
شاہ ولایت شاہ من شاہ شفاعت خواہ من — شمع شبستاں راہ من سلطان عبدالقادر است
شاہ شفیع المذنبیں فخر آسماں شرف زمیں — محبوب رب العالمیں سلطان عبدالقادر است
مقبول درگاہ خدا منظور ہر دو سرا — مشہور در ارض و سما سلطان عبدالقادر است
روشن تر از شمس و قمر در بر و بحر و خشک و تر — صاحب ولایت سربسر سلطان عبدالقادر است
صاحب کرامات و کرم مرشد معظم محترم — ہم در عرب ہم در عجم سلطان عبدالقادر است
گوہر ز بحر مصطفے سرو ز باغ مرتضے — سر دفتر ہر اولیا سلطان عبدالقادر است
سر تاجدارانِ جہاں زیر قدم قطب زماں — قطب زماں عالی نشاں سلطان عبدالقادر است
ہردم شبہ از بر بخواں مدح محی الدین بجاں — کاں قطب دولت آسماں سلطان عبدالقادر است
چشم چراغ مصطفے فرزند حسنِ مجتبے — نسبت شہید کربلا سلطان عبدالقادر است
ہر کس بکشتی نوح شد اندر جہاں محفوظ شد — مدحش چو کشتی نوح شد سلطان عبدالقادر است
ابرِ عطا بحر سخا کانِ حیا مشکل کشا — شمس الہدے بدر الدجے سلطان عبدالقادر است
ماہ منور آسماں ماہ فلک شاہِ جہاں — ناصر بمعنے بیکساں سلطان عبدالقادر است

از کمترین بندگان سلطان عبدالقادر است

علم چندانکه بیشتر خوانی	چون عمل در تو نیست نادانی
نه محقق بود نه دانشمند	چارپایے برو کتابے چند
علم دادند بادریس بقارون زر و سیم	شد یکے فوق سماء دگرے تحت سمک

بسم الله الرحمن الرحیم

نعت

گل نسخهٔ ز روے نکوی محمد است	باغ بہشت گلشن کوے محمد است
یکتار موے او بدو عالم نمیدہم	عالم طفیل یکسر موی محمد است
فردا که آفتاب قیامت زند طلوع	چشم امید خلق بسوی محمد است
بر طاق عرش نام محمد نوشته اند	قرآن تمام بفضل و کمال محمد است
ہر قطرهٔ شبنم که بچکد بسحرگاه	از قطره ہاے آب وضوی محمد است
قدسی اگر فرشته شود در جوار قدس	کمتر ہنوز از سگ کوے محمد است
یا رسول الله توئی سلطان ما	دین پاکت حجت برہان ما
نیست جز ذات محمد مصطفے	تکیه گاه عاصیان روز جزا

مناجات

یَا حَبِیْبَ الْاِلٰهِ خُذْ بِیَدِیْ	مَا لِعَجْزِیْ سِوَاکَ مُسْتَنَدٌ
کُنْ رَحِیْمًا لِذِلَّتِیْ وَاشْفَعْ	یَا شَفِیْعَ الْوَرٰی اِلَی الصَّمَدِ
اِعْتِصَامًا سِوٰی جَنَابِکَ لِیْ	لَیْسَ یَا سَیِّدِیْ سِوَی الْاَحَدِ
غَیْرُ عَفْوِکَ لَیْسَ فِی الدَّارَیْنِ	لِعَلِیْلٍ ذَلِیْلٍ مُعْتَمَدٌ

صلوات علیک فی الملوین — کان متجاوز اعز العدد
و علی اهل بیته طہرا — کانوا الخیام فی السداد کالوتد
و علی الاصحاب کلہم اجمع — ہم النجوم الهداة والرشد
استغیثوا العباد بمعذر — شیم واذیلکم الی المدد

بسم اللہ الرحمٰن الرحیم

چوں گوئے جود در خم چوگاں کند علی — در بحر نگاه مور سلیماں کند علی
در روز رستخیز که دیواں کند علی — شاه و گدا بمرتبه یکساں کند علی
برجرم ما شفاعت و احساں کند علی

بے حکم مرتضےٰ با جل جاں نمیدہیم — دہقانم خراج بسلطاں نمیدہیم
سر نہاں بہ مردم ناداں نمیدہیم — من نبض را بدست طبیباں نمیدہیم
درد مرا امید که درماں کند علی

در ہر دلے کہ مہر نبی کرده است جا — بیت المقدس است که باشد دراں خدا
ور دشمنے در طواف زہاف شد ایں صدا — بے دست و باز گردش دوراں شوی چرا
گر ہست مشکلے بتو آساں کند علی

راہے ہست راه عشق پر از مار و اژدہا — گر عاشقی بیا مکن اندیشه از بلا
پاره بنه در آتش داز صدق دل ثنا — تا چوں خلیلت سرد شود بر شعلہا
گلشن باہل صدق گلستاں کند علی

اے کور داں بیا بره راست کن نگاه — تا کے کنی براه کجی عمر را تباه
دانی که کیست شیر خدا شاه دیں پناه — بر جبرئیل گر فگند شعله را نگاه
بال پرش بسوزد و بیجاں کند علی

آمد حمله بر شه مرداں نامدار — از دل کشیده نعره اسد بار بار



کفار گر ز مشرق و مغرب ز بهر کفار	تا آرد از غلاف برون شاه ذوالفقار

چندین هزار گبر مسلمان کند علی

خود را فروخت او بره مدعای دوست	مشکل‌گشای خلق شده از برای دوست
راضی ز جود اوست رضا و قضای دوست	از اشتیاق دوست به راه رضای دوست

فرزند و مال و جان همه قربان کند علی

در جنگ نار واکه شده فتح همرکاب	وقت نماز عصر قضا شد ز شیخ و شاب
در ولوله فگند جهان را در اضطراب	سر بر کشید و باز ز افلاک آفتاب

انگشت معجزه چو نمایان کند علی

هرکس محب حضرت آل عبا بود	پیوسته در حمایت حفظ خدا بود
مدح علی و آل نبی ورد ما بود	در سینه هر دلی که بحق آشنا بود

از نور خویش لعل بدخشان کند علی

شنیده که مرد نصاری بپاکباز	شه را بگفت انت خدائی و بی‌نیاز
هفتاد بار کشت شهش زنده کرد باز	از حق خطاب آمد شد شاه سرفراز

گر معجزه بیانت بسبحان کند علی

حاجی برو بکعبه که من میروم نجف	گوهر مراد دهم ز فضل خدا بکف
شکر خدا که تیر دعا خورد بر هدف	بالا بخویش مهر نبوت از این شرف

دریا بها بمعجزه سلطان کند علی

شاهی که مهر اوست بما چشمهٔ حیات	بر جنت است مومن مداح را برات
حق می‌کند ز رحمت او حل مشکلات	یابد بدشت ارزنه از شیر تر نجات

گر از کرم حمایت مسلمان کند علی

گر طلب سائلی طلبد کیمیا نظر	از مهر کرده خواهش اکبر سر بسر
گردد مسی وجود سراپا ز عشق زر	گر شمسی و قمر شوی و گاه دمی ببر

گر خویش نگاه بدل و برهان کند علی



شاہ ولایت است کہ وصف خدا کند — مدح و ثنائے منقبتش مصطفی کند
خرم دلے کہ حب علی بے ریا کند — عیسی زمین بوسہ و تحسین ادا کند
چوں روح را بقالب انسان کند علی

مینائے عیش در غم ہجران شکستہ ایم — در گوشۂ فراق بیادش نشستہ ایم
دل را بعشق حب محمد سرشتہ ایم — ما بر ثنا و مدح علی چوں بگفتہ ایم
باشد خلاف از غم دوران کند علی

بسم اللہ الرحمن الرحیم

دل گدائے تو یا رسول اللہ — سر فدائے تو یا رسول اللہ
شدہ ام مست میکنم نالہ — از برائے تو یا رسول اللہ
رحم کن بر من ستم دیدہ — بنیم جائے تو یا رسول اللہ
درد دارم دوا امیدوارم — کن دوائے تو یا رسول اللہ
سرمۂ چشم خویش میخواہم — خاکپائے تو یا رسول اللہ
در دو عالم طمع ہمین دارم — من لقائے تو یا رسول اللہ
چشم امید روز و شب دارم — بر عطائے تو یا رسول اللہ
دل محمد صدیق خرم کن — ہم ز درگاہ تو یا رسول اللہ

مور مسکین ہوسے داشت کہ در کعبہ رسد
دست در پائے کبوتر زد و ناگاہ رسید

در سفر صد سال گر حیران و سرگردان شوی — بہ کہ یکدم در وطن محتاج نامردان شوی
با نامرد خلابالی کہ زین پشہ پر نزند — با نامرد مناجاتی کہ از مرکب فرود افتد



بسم اللہ الرحمن الرحیم

اسناد دعائے اسکندریہ ہر کہ این دعا را بخواند آمرزیدہ شود باید کہ این
دعا را ہر روز بخواند اگر نتواند در سال بخواند اگر نتواند در تمام عمر
خود یکبار بخواند و اگر نتواند در تمام عمر خود یکبار بخواند در نصیب آن
بندہ ثواب ہمہ پیغمبران یابد و ثواب ہفتاد ہزار مسجد روزی
شود و حوض کوثر و عرش و کرسی و لوح و قلم و چہاردہ طبق آسمان
و زمین و ثواب مہر نبوت روزی شود ہر کہ این دعا بخواند یا با خود دارد
آن بندہ را ہفتاد حلہ باشد و در بہشت برائے او ہفتاد ہزار سرائے
بنا کنند و در ہر سرائے ہفتاد ہزار کوشک باشد و در ہر کوشکے
ہفتاد ہزار تخت و در ہر تختے ہفتاد ہزار حور و ہر حور با فتح مشغول
باشد و این ثواب بنام آن بندہ باشد و اگر آن بمیرد این دعا را نوشتہ
در کفن نہد از عذاب ایمن باشد چون برانگیختہ شود روئے آن بندہ
روشن تابان باشد چنانکہ ماہ چہاردہم و جملہ خلائق در تعجب باشند
و بگویند کہ این مرتبہ از کجا یافتہ است پیغمبر است یا اولیا است۔
ندا شود کہ این نہ پیغمبر است نہ اولیا است و این از بندگان
خدا است و از امت محمد است و این دعاے اسکندریہ
را ورد خود ساختہ بود از برکت این دعا اینچنین کرامت روزی
شدہ است پس ہر کہ این دعا را بخواند یا با خود دارد پس ہر جاییکہ
رود مظفر و منصور گردد و در میان جملہ خلائق عزیز و مکرم باشد و اگر
در جنگ رود تیغ و تیر و خنجر و نیزہ بر وے ہیچ کار نکند و نفعے
نرسد و از ترسیدن در خواب و در شب و روز از مسایہ دیو و پری

وگفتار روا ز جمله بلاها امان یابد هر که این دعا را بخواند بکرم الله تعالی
از بندیخانه خلاص شود و در نظر ملوک عزیز و مکرم باشد و از جهة آزمودن
این دعا را نوشته در گلوی گوسفند بندد و تیغ بزند بکرم الله تعالی
یک موئی بریده نشود و اگر کسی این دعا را هفت روز بخواند ناغه نکند
هرچه بخواهد بیابد و حاجت او بیشک روا گردد و دولت و
نعمت روزی شود و اگر کسی این دعا را بخواند عالم غیب و دیو
پری مسخر گردد و بعد از نماز بامداد یکبار بخواند خدا تعالی او را سه
چیز کرامت کند اول ایمان سلامت بماند و دویم گلسنه وقته نبیند
بلکه در دنیا به هیچکس محتاج نشود و ببرکت این دعای بزرگوار صاحب
اہل عیال شود سیم آنکه هر که این دعا را بخواند هر روز به هیچ علت
و زحمت مبتلا نگردد۔ اگر کسی را دشمن بسیار باشد به نیت آن صد بار
بخواند بکرم الله تعالی دوست شود استاد این دعای اسکندریه
بسیار است اما اینقدر تسوید کرده شد که تا خوانند و نویسنده
ملال نشود۔ هر که شک آرد کافر گردد نعوذ بالله من ذلک۔

دعای معظم و مکرم اینست

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الْحَقِّ الْمُبِيْنِ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰهِ سَيِّدُ الصَّادِقِ
الْمُصَدِّقِ الْاَمِيْنِ بِحَقِّ لَآ اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهٗ لَا شَرِيْكَ لَهٗ
الْعَلِيُّ الْعَظِيْمُ اَللّٰهُمَّ بَارِكْ عَلَيْنَا وَادْفَعْ بَلَاءَنَا يَا رَؤُوْفُ
لَبَّيْكَ وَارْحَمْ لَبَّيْكَ وَكَرِّمْ لَبَّيْكَ وَاَنَّ اللّٰهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُوْرِ
اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنَا خَيْرَ الدَّارَيْنِ مَعَ الْقُرْبِ وَالْاِسْتِقَامَةِ يَا

بِالْقِسْطِ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ اللّٰهُ نُورٌ وَحِكْمَةٌ وَقُدْرَةٌ وَحُجَّةٌ وَبَيَانٌ وَبُرْهَانٌ وَسُلْطَانٌ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ اٰدَمُ صَفِيُّ اللّٰهِ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ اِبْرَاهِيمُ خَلِيلُ اللّٰهِ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ اِدْرِيسُ رَفِيعُ اللّٰهِ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ اَيُّوبُ صَابِرُ اللّٰهِ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ اِسْمَاعِيلُ ذَبِيحُ اللّٰهِ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ يَعْقُوبُ اِسْرَائِيلُ اللّٰهِ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ يُوسُفُ صِدِّيقُ اللّٰهِ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ دَاوٗدُ خَلِيفَةُ اللّٰهِ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ سُلَيْمَانُ نَبِيُّ اللّٰهِ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ مُوسٰى كَلِيمُ اللّٰهِ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ عِيسٰى رُوحُ اللّٰهِ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ اَجْمَعِينَ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

اے سید ابہر خدا فریادرس یا مصطفیٰ — اے خواجہ ہر دو سرا فریادرس یا مصطفیٰ

اے خاتم خیر الوریٰ اے مہرباں مشکلکشا — جز تو ندارم التجا فریادرس یا مصطفیٰ

اے خواجہ خیر الامم وے قبلۂ فضل و کرم — از بیدلاں بردار غم فریادرس یا مصطفیٰ

اے خاتم خیر البشر وے مشفق از مادر پدر — وی گمرہاں را راہبر فریادرس یا مصطفیٰ

اے گمرہاں را رہنما عذر گناہ ایں گدا — بہر خدا خواہ از خدا فریادرس یا مصطفیٰ

گر بنگری افعال من پس وائی بر احوال من — بنگر خدارا حال من فریادرس یا مصطفیٰ

توبہ ز بد کردارہا کردم شکستم بارہا — شرمندہ ام زیں کارہا فریادرس یا مصطفیٰ

از شومی نفس و ہوا تنگ آمدہ بر من جہاں — سختی زمین و آسمان فریادرس یا مصطفیٰ

نفس امارہ دمبدم بردم کشنده سوی خود بہم — از دست او عاجز شدم فریادرس یا مصطفیٰ

تا چند حال از خود تماشا کنم من از خود — حیرانم اندر کار خود فریادرس یا مصطفیٰ

از حضرت صدیق و حضرت فاروق عثمان مرتضیٰ — بخش مرا بہر اہل صفا فریادرس یا مصطفیٰ

این مجرمی عاصی گدا جز تو بدرگاه خدا — گو خود شفیع آرد کرا فریادرس یا مصطفی
من آزمودم بارها مشکلکشائی کارها — زان سینه‌ام پر نعرها فریادرس یا مصطفی
مشکل که در پیش آمده از کردهٔ خویش آمده — زانم ز دل پیش آمده فریادرس یا مصطفی
از نفس مدبر علتے دارد درونم زحمتے — بر زحمتم کن رحمتے فریادرس یا مصطفی
اے خواجه غمخوار ما غم از دل بردار ما — آسان بکن دشوار ما فریادرس یا مصطفی
بدنفس و بدکارم بسے بدکار و بیکارم بسے — دشمن قوی دارم بسے فریادرس یا مصطفی
شاہی شفیع المذنبین حال غریب ما ببین — پیش آمده وقت چنین فریادرس یا مصطفی
از اشتیاق آن لقا جانم شده از تن جدا — جانرا جمال خود نما فریادرس یا مصطفی
بنما جمال خویش را مرهم بنه دلریش را — خوش کن دل درویش را فریادرس یا مصطفی
از شوق آن شاه انجمن بر لب رسیده جان من — حاصل کلامے یک سخن فریادرس یا مصطفی
ہر روز بانم نام تو مرغ دلم در دام تو — افتاده تحت اقدام تو فریادرس یا مصطفی
بر در گهت دار الامان افتاده ام بس ناتوان — اے دستگیر افتادگان فریادرس یا مصطفی
دارد الم بیچارگی در عاجزی بیچارگی — ماندیم از غمخوارگی فریادرس یا مصطفی
بیچاره جان این گدا افتاده در خوف رجا — بس التجا بس التجا فریادرس یا مصطفی
بنده حسین آمد بجان از تو همی خواهد امان — المستغاث است هر زمان فریادرس یا مصطفی

گر من از باغ تو یک میوه بچینم چه شود — پیش پای بچراغ تو ببینم چه شود

مناجات

شوم قربان چشمانت بچشمان یا رسول الله — بروبم آستانت را بمژگان یا رسول الله
تمام عمر بیکارم رسیده جان بلب اکنون — رخت بنما که میمیرم بهجران یا رسول الله
چو اسماعیل میخواهم که از شوقت کنم هر دم — تن زار و ضعیف خود بقربان یا رسول الله
شمیم عطر گیسوست که در پیراهن یوسف — کی از مصر آمده بوئی بکنعان یا رسول الله

سگانِ آستانت را سگم پاس ادب دارم	نمیگویم که هستم من ز او شان یا رسول الله
بروزِ حشر چون محشر برند حال بد ونیکم	بیا ببینم بیا لیکن بمیزان یا رسول الله
بگورِ تنگ و تاریکم چو بگذارند یارانم	فروزان بر مزارم شمع ایمان یا رسول الله
بگوید واعظ مسکین کشا خشتم بجالش بین	بشادی بیا سپارم من ترا جان یا رسول الله

گر ز صحرای مدینه بوئ آید یا رسول	جان خود را من فدای خاک آن صحرا کنم
یار یار کردم دل من قرار نیست	عالم تمام گشتم مثل تو یار نیست

بسم الله الرحمن الرحیم

شد بگوش دلم ز غیب ندا که بیا یکره بیحجاب	ورد خود کن همیشه از سر صدق این دعا را تو در صباح و مسا
مشکلے دارم از برائے خدا یا علی مشکلے مرا بکشائے
یا علی بهر خالق اکبر یا علی از برائے پیغمبر	بعد از آں یا علی بحرمت خویش که بسویم بکن بلطف نظر
مشکلے دارم از برائے خدا یا علی مشکلے مرا بکشائے
یا علی بهر حضرت زهرا جگر گوشگاں آل عبا	بطفیل حسن امام زمان بحسین آں خلاصه شهدا
مشکلے دارم از برائے خدا یا علی مشکل مرا بکشائے
مدتے شد که میکنم فریاد یا علی از برائے زین عبا	من بحق قسمت دالمم دل غمدیده مرا کن شاد
مشکلے دارم از برائے خدا یا علی مشکلے مرا بکشائے
یا علی بهر باقر و صادق کن کار دشوار گشته آسان کن	بحق باقراں شه دو سرا در دم انده گذشت درماں کن
مشکلے دارم از برائے خدا یا علی مشکلے مرا بکشائے
یا علی بهر جعفر صادق موسے کاظم آن بحق حق	بعلی موسے رضا تو مرا مراد دلم کنی واثق
مشکلے دارم از برائے خدا یا علی مشکل مرا بکشائے
بتقی و نقی دین پرور که بسویم بکن بلطف نظر	ما که از پا فتاده ایم ز غم دست ما را بگیر یا حیدر
مشکلے دارم از برائے خدا یا علی مشکل مرا بکشائے
مدتے شد در دمند المم یا علی رحم کن بحال دلم	بحق عسکری که کار مرا بکشا ز لطف و کرم یا ملا

مشکلے دارم از برائے خدا یا علی مشکل مرا بکشائے

عقدہا اوفتادہ در کارم	روز و شب زین سبب در آزارم
بحق مہدی آں شہ کونین	بکشا عقدہا تو از کارم

مشکلے دارم از برائے خدا یا علی مشکل مرا بکشائے

یا علی خاک آستان توام	یا علی کلب دوستان توام
گرچہ دورم بظاہر و باطن	کمترین کمتر از سگان توام

مشکلے دارم از برائے خدا یا علی مشکل مرا بکشائے

سالکان در تو یا حیدر	ہر یکے گشتہ ہمچو اسکندر
ہم امیدوارم از کرمت	کہ نہی بر سرم ز لطف افسر

مشکلے دارم از برائے خدا یا علی مشکل مرا بکشائے

یا علی دردناک و زارم	درد و غم دائما غذا دارم
یا علی مدعے است کز دل و جاں	بجناب تو التجا دارم

مشکلے دارم از برائے خدا یا علی مشکل مرا بکشائے

بہ نظامی بیدل و حیراں	رحم کن رحم یا شہ مرداں
کارہا شد بسی بس دشوار	تو بلطف و کرم بکن آسان

مشکلے دارم از برائے خدا یا علی مشکل مرا بکشائے

غزل منصور حلاج رحمۃ اللہ

ہمیشہ مرد عاشق زار باشد	برخ زرد و تنش بیمار باشد
ہر آں مردے کہ او عاشق نباشد	بنزد عاشقاں اغیار باشد
ہر آں عاشق کہ بی معشوق رفت است	چناں سنگے کہ در دیوار باشد
بکوئے عاشق کمتر گذر کن	کہ راہ عاشقاں پر خار باشد



سوار عشق شو از رہ میندیش — کہ اسپ عاشقاں راہوار باشد

اگر عالم سراسر خار گردد — بنزد عاشقاں گلزار باشد

دراں میداں کہ شاہاں گوی بازند — برائے گوئے سر درکار باشد

دراں محفل کہ مرداں بادہ نوشند — چہ جائے جبہ و دستار باشد

چہ خوش گفت است آں منصور حلاج
سر عاشق ز بہر دار باشد

غزل سعدی علیہ الرحمۃ

ترا بکوئے اجل رہ گذار خواہد بود — قرارگاہ تو دار القرار خواہد بود

ترا بتختۂ تابوت بر کشند روزے — اگر خزینہ و لشکر ہزار خواہد بود

ترا بکنج لحد روز و شب بباید خفت — تن تو طعمۂ ہر مور و مار خواہد بود

مکن جفا و ستم یاد کن ازاں روزی — کہ بازگشت تو با کردگار خواہد بود

ز ہول روز قیامت چرا نمیترسی — کہ حال پیغمبراں سخت و زار خواہد بود

گناہ میکنی و از خدائے ترسی — مکن گنہ کہ گنہگار خواہد بود

بدیں عمل کہ تو داری بہشت میطلبی — بہشت منزل پرہیزگار خواہد بود

بسا سوار کہ آنجا پیادہ خواہد شد — بسا پیادہ کہ آنجا سوار خواہد بود

بسا امیر کہ آنجا اسیر خواہد شد — بسا اسیر کہ آنجا امیر خواہد بود

ز قطرہ قطرہ حرامت عذاب خواہد شد — ز ذرہ ذرہ حلالت شمار خواہد بود

اگر تو کردہ کردار خود نہاں داری — یقیں بداں کہ ہمہ آشکار خواہد بود

اگر تو در چمن روزگار ہمچو گلی — دمیدہ بر سر خاک تو خار خواہد بود

بساز توشۂ رفتن کہ ہمرہاں رفتند
ز سعدی ایں سخنے است یادگار خواہد بود



غزل عثمان قلندری

شهباز لامکانم اندر مکان نگنجم ۔ عنقای بی‌نشانم اندر نشان نگنجم

من عین عشق و ذوقم سرمست حال شوقم ۔ از چرخ عرش و فوقم در آسمان نگنجم

اعجوبهٔ جهانم بالاتر از بیانم ۔ من گنج بس نهانم اندر عیان نگنجم

فارغ ز کفر و دینم با دوست همنشینم ۔ من نور هر یقینم اندر بیان نگنجم

من مست و فوق عالم حیران آنجمالم ۔ مستغرق وصالم در خود ازان نگنجم

هم عشق و با صفایم هم عقل با وفایم ۔ هم ارض و هم سمایم اندر بیان نگنجم

مست ازلست و مجنونم در عشق ذو فنونم ۔ از عقلها بدونم در داستان نگنجم

ملجای آشیانم بی نام و بی نشانم ۔ برتر ز جسم و جانم در جسم و جان نگنجم

عثمان قلندری را چون هست آن پرانور
آبرد کناره با تو من درمیان نگنجم

غزل جنید بغدادی رحمه الله

یارب تو دری بگشا از غیب رهی بنما ۔ این غم ز دلم بردار یارب تو دری بگشا

مسکین پریشانم غمگین و پشیمانم ۔ تدبیر نمیدانم یارب تو دری بگشا

باریست مرا بر دل کاریست مرا مشکل ۔ سرگشته درین منزل یارب تو دری بگشا

محزونی دل دارم آشفته و بیمارم ۔ حالیست عجب دارم یارب تو دری بگشا

از دوست جدا مانده بی برگ و نوا مانده ۔ در کید بلا مانده یارب تو دری بگشا

شوریده و مسکینم دلداده و غمگینم ۔ راه هیچ نمی‌بینم یارب تو دری بگشا

هم سینه مرا پر غم هم دیده مرا پر نم ۔ صد گونه گره برهم یارب تو دری بگشا

نی همنفسی دارم نی دست رسی دارم ۔ نی جز تو کسی دارم یارب تو دری بگشا

یاران همه وا از من یکبار نفور از من / گم گشته خطور از من یارب تو درے بگشا
راندند مرا از در کردند مرا مسطر / بستند بر ویم در یارب تو درے بگشایم
آهنگ جفا کردم تدبیر رها کردم / پر آه جهان کردم یارب تو درے بگشا
هم کار فرو بسته هم مانده و دل خسته / دست از همه بگسسته یارب تو درے بگشا
زهر گوشه چشم آبے هر شعله ز دل تابے / محروم ز هر بابے یارب تو درے بگشائے
مے سوزم و مینالم رخ بر در او مالم / بینی که چه بد حالم یارب تو درے بگشائے

بر پائے جنید این بند تا کے بود و تا چند
زین بیش چنین مپسند یارب تو درے بگشائے

غزل جنید بغدادی رحمه الله

گفتم که چیست زلفت گفتا که مشک اذفر / گفتم که چیست رویت گفت آفتاب انور
گفتم که چند موبت گفتا که قید جانهاست / گفتم که تیر غمزه گفتا بلائے کشور
گفتم که چشم رویت گفتا که نرگس و گل / گفتم که خط و خالت گفتا که مشک و عنبر
گفتم دهان تنگت گفتا چو درج یاقوت / گفتم که رشته دندان گفتا چو عقد گوهر
گفتم لب تو چونست گفتا چو قند مصری / گفتم حدیث آن لب گفتا چو شهد و شکر
گفتم قد تو چونا گفتا که دلکش و راست / گفتم رخ تو زیبا گفتا که خوب چون خور
گفتم بر تو چونست گفتا چو نقره خام / گفتم دلے تو چون است گفتا چو حلقه زر
گفتم دلے تو خواهم گفتا بده دل و جان / گفتم سیر تو دارم گفتا بده زر و سر
گفتم که وعده تو گفتا نعیم جنت / گفتم که بوسه تو گفتا چو حوض کوثر
گفتا کجات یابم گفتا بدل شکسته / گفتم کجات بینم گفتا که روز محشر
گفتا که با مرادم گفتا نه وقت این است / گفتم توقف از چیست گفتا ز سیر اختر
گفتم جنید مسکین گفتا که مے شناسم / گفتم نماند ازین غم گفتا هزار دیگر

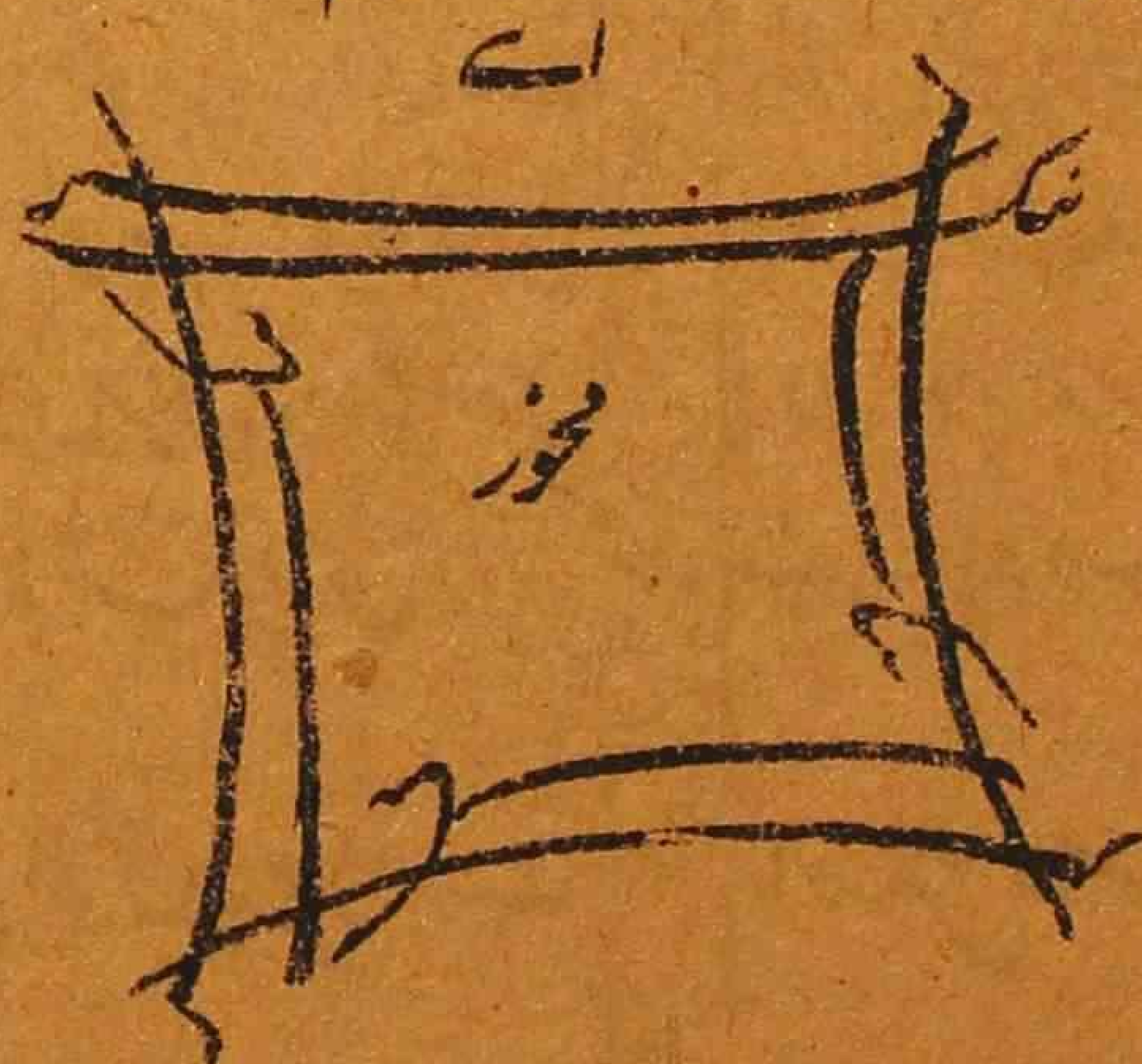


بسم الله الرحمن الرحیم

س خ ن ع ش ق ج ز ب ی ا د م گ و

سخنِ عشق جز بیاد مگو

آن شاه بتان نمود با حسن و جمال — چوگان خط و گوی که آن نقطهٔ خال
شد هوش دلم چو جلوه گر شد معشوق — گفتم که مباد هرگزت بیم ز دل



زصنم خواستم داد مرا این جواب

محمود

قلم

بیشتر کلنگ دیدم نی چو خورد نگندم — آبی خورد ز دریا فیضش رسد بمردم

چیست آن گل که در چمن نبود — یاسمن شکل یاسمن نبود

بشگفد روز و شب شود غنچه — قائل این بغیر من نبود

رود تا آسمان در پیش دیده — ولیکن هیچکس او را ندیده

تر دماغی خوش مذاقی سبز پوش — هر که او را نیش زد او داد نوش

آن چیست که در برگ پناهی دارد — جامه سیه و سبز کلاهی دارد

سرش ببرند پهلوش چاک کنند — من در عجبم این چه گناهی دارد

بادنجان

عجب دیدم دو شوهر یک زنی — نهان هر دو شوهر خوش و فائی

ولیکن هر دو شوهر زاده زن — روا باشد بهر مذهب نکاحی

رنگش چو رنگ زعفران بریان چو جان عاشقان — پا دارد و پر هم بدان جانان بگو چیست آن

آن چیست که مانند پری ناز کند — بی پر پرد و بی دهن آواز کند

پتنگ

صاحب من بگو که چه چیز است — مادرش در شکم پسر بدکان

شود ... پوش پر ... مایه — یک ذکر دارد و دو صد خایه

چیست آن یک درخت شاخ بهار — میوه بر شاخ رنگ برنگ بهار

نگاه باشد که آن شود پخته — پخته را خام می کند هشیار

چیست آن جانور صد انگشتان — پای ده دارد و بهشت روان

هیچ سر دارد و جانش چار — این عجائب که دیده ام بجهان

چیست آن گنبد که دارد دو منار — در میان هر منار ... مار



وقت خفتیدن درِ او آشتار		وقتِ آں مار ازاں گنبد بود
	چراغ	
اگر دفتر در دہاں یک دانہ گوہر ولیکن میخورد دریا سراسر		نہنگے دیدم اندر قعرِ دریا عجب آں ہست کہ اورا خود شکم نیست
	روز	
نہ از بوسے نہ از گلزار باشد ولے بر تختۂ بازار باشد		گلے دیدم کہ او بے خار باشد نہ اورا کس خرد نے کس فروشد
	بادام	
دوش دیدم بمجلس احباب گشت ایں چار مرغ یکسر خاب		زاغ و قاز و تدرو و طوطی را در گرفتیم و در قفس کردیم
	بیتاں	
نوشند ازاں آب ہمہ جانوراں اسپ و شتر و گاؤ و ہمہ آدمیاں		حوضے کہ دراں موئے نگنجد بمیاں نہ آں جانوراں کہ در ہوا بپرند
	غم	
نہ از شکم مادر نہ از پشتِ پدر ہمیشہ خورد گوشتِ آدمی		یکے مرغ دیدم نہ پاؤ نہ پرے نہ بر آسمان و نہ زیر زمیں
	پان	
رنگ آں پر خوں شود نبود در رنگ		چار کس با دو سہ کس کردند جنگ
	سال	
بر ہر شاخی سی و سی برگ دارد دگر یکروے ہر برگے سفید است		عجب درختے ہست دوازدہ شاخ دارد ولے یک روئے ہر برگے سیاہ است
	حرف ث	
در میان تار ست و چار ست		آں چہ چیز است کہ سہ تاجش بر سر است



چیست آں طوطی شکر گفتار | قلم | آب حیواں گرفت در منقار
بید هانت راست مے گوید | | بے زبان است میکند گفتار

بسم اللہ الرحمن الرحیم

یارب چہ موسم است کہ ناکس کساں شدند | دہقان خلق سرور ہم گلرخاں شدند
خوبان پردہ نشین ہمہ بے پردہ گشتہ اند | بازاریان کہنہ ہمہ بے بیاں شدند
سردار خلق سید و ملا خواجہ بود | مزدور کاسہ تراش کنوں خواجگاں شدند
آہنگر کلال بمدمال سر تراش | نداف شال باف امیر جہاں شدند
سبزی فروش زرگر سقای جل فروش | بانا بارہ دوز ولی جہاں شدند

مناجات

بسر بار گنہ دارم اغثنی یا رسول اللہ | شکستہ پشت ازیں بارم اغثنی یا رسول اللہ
سیہ کارم سیہ کارم اسیر نفس بدکارم | ز عصیاں در فترے دارم اغثنی یا رسول اللہ
توئی یار و مددگارم توئی دست آخر کارم | غریبم سخت ناچارم اغثنی یا رسول اللہ
بصدیق و عمر عثمان کہ ہر یک بود از ایشان | بہار غنچہ ایماں اغثنی یا رسول اللہ
بصدق سینہ حیدر بمفتاح در خیبر | برائے ساقی کوثر اغثنی یا رسول اللہ
بزہرائے فلک رفعت بہ بانوی بزرگ حرمت | بتول خانہ عصمت اغثنی یا رسول اللہ
باں جانباز راہ دیں کہ بود از خون جگر | شہادت خانہ از رنگیں اغثنی یا رسول اللہ
بود ایں آرزوی دل کہ بندم زیں جہاں محمل | شود جسمم بزیر گل اغثنی یا رسول اللہ

پائی سگ بوسید مجنون خلق گفتا از چہ بود | گفت آں سگ گاہے گاہے کوی لیلی رفتہ بود

مناجات

من کہ باشم بجناب تو فرستم درود | کہ بود درود خدا پاک بر تو درود
شادیم باش رسول اللہ روزیکہ شود ہیبتناک | بکرم دہ تو مرا بر کتف حور قعود

عاصیانِ پر گناه در دامن آخر زماں
دست در دامان تو داریم جان در آستین
نا امید از حضرت با نصرتت نتواں شدا
چوں توئی در ہر دو عالم رحمۃ للعالمین

سیاہی چو آب و قلمہائے زشت
خط خوب را کے تواند نوشت
قلم زشت و سیاہی ہمچو آب است
دل کاتب بداں ہمچوں کباب است

ص ف ت س ن ب ل ش ا ھ د ر گ و ی م
صفت سنبل شاہد گویم

محزونم و دور دل از تو دارم صد غم
لعل لبت حریف دردم ہمہ دم
زینگون چو ملوم من مسکین و غریب
آخر نشود آرام اہ گمم کوئے عدم

غزل شمس تبریزی

ملک دنیا را بقائے نیست انتم غافلون
جہد کن تا تو نباشی در صف لایعلمون
اے ببازی گشتہ خورسند این جہان لہو لعب
خود ترا غافل ہمیدار دبازی لاعبون
روزگارت در ہوائے کار دنیا سر بسر
چوں شب آمد بستر اندازی وانتم نائمون
سروران و پادشاہاں خلق دنیا را اگر
در بطون خاک سازد جائے ہر یک میتون
کشتزارے ہست دنیا بوستان آخرت
بدروی فردا بمحشر ہرچہ اینجا تزرعون
آنکہ در دنیا بہ بخشید و بخورد و داد و رفت
جای او فردوس باشد فادخلوہا خالدون
طاعت رحماں بباید کردنت تا زندہ
زانکہ بر تو اینچنیں فرمود کو نوا ساجدون
آں خدائے کاو ترا از قطرہ آب آفرید
شو مطیع امر او شو در گہش اعابدون
ہر چہ قرآں گفت شرع مصطفے بشنو کنوں
گوش کن شمس مے بدار از نیستی لابیمون
یارب از رحمت بہ بخشا گرچہ ما بے طاعتیم
زانکہ تو حی قدیم انت خیر الراحمون

شمس تبریزی ز مکر آن کسان آگاه شو
جان بداده هر زمان از بهر حق تنفقون

ذکر سعد و نحس روز در جامه پوشیدن

بنوشی جامه روز شنبه زنهار | اگر پوشی شوی البته بیمار
به یکشنبه چو جامه نو بپوشی | رسد راحت بسی نعمت بنوشی
دوشنبه گر بپوشی جامه خاشاک | بمحنت میکنی آن جامه را چاک
سه شنبه جامه نو گر بپوشد | میان آب اگر باشد بسوزد
بروز چهارشنبه جامه در بر | که آید بر سر آن جامه در بر
به پنجشنبه بپوشی جامه شاید | که تا آن جامه ات زیبا نماید
ولیکن زود گردد پاره پاره | خورد پیوسته زخم خاره خاره
بروز جمعه تو می پوش جامه | چه پیراهن چه طاقی چه عمامه

شاها ز درت دیده پر نم زدوم | شاد آمده ام با دل پر غم زدوم
هیچونکه حزم و خندان در باغ | خوش آمده ام خوش شده خوش بروم

رضینا قسمة الجبار فینا | لنا علم و للجهال مال
فان المال یفنی عنقریب | وان العلم باقی لایزال

[illegible]

فالنامه قرآن مجید

ا خوب ب خوب ت بد ث خوب ج میانه ح خوب خ بد د خوب
ذ خوب ر خوب ز بد س خوب ش میانه ص صبر کردن ض
میانه ط خوب ظ بد ع خوب غ خوب صدقه بد ه ف سفر نباید کرد

دیگر خوب ق خوب ک بدل خوچم بدن خوب وخوب ھ
خوب لابد ء خوب ی خوب باشد دعا در وقت دعا کردن
بخواند اللھم انا نسئلك زیادة فی العلم وقوة فی الدین و
صحة فی النفس وبرکة فی الرزق وراحة فی المعیشة وتوبة
قبل الموت وشهادة عند الموت ومغفرة بعد الموت ونجات
عند الحساب وجواز عند الصراط وسلامة عند المیزان وحفظ
عند الایمان ونصیبا من الجنة ونعوذبك من النار اللھم
اجرنا من النار یا مجیر یا مجیر

بوعل یگر در وقت رؤیت ہلال در ماه محرم زر بیند وسوره فاتحه
سه بار بخواند در ماه صفر آئینه بیند وسوره اذا جاء بخواند در ربیع الاول آب
روان بیند وسورهٔ انا اعطینا بخواند در ربیع الثانی غنم بیند وسورهٔ
زلزال سه بار بخواند در جمادی الاول نقره بیند وسورهٔ اخلاص بخواند در
جمادی الآخر مرد پیر بیند وسوره اقرا بخواند در رجب مصحف بیند وسوره
والعادیات بخواند در ماه شعبان گیاه سبز بیند وسوره القارعه بخواند
در رمضان شمشیر به بیند وسوره والتین بخواند در شوال جامه سرخ
بیند وسورهٔ تبت بخواند در ذی قعده کودک به بیند وسوره الم نشرح والهٰکم
التکاثر بخواند در ماه ذی حجه دختر خوب صورت بیند وسوره انا فتحنا و قل
بخواند۔

باب

دانستن ستاره خاکی وآتشی وآبی وبادی اگر هر دو خاکی باشند میان
ایشان دیر محبت بود اگر هر دو از طالع آتشی بوند میان ایشان
خصومت بسیار باشد فاما زود خشنود شوند اگر هر دو از طالع آتشی باشند

میان ایشان خصومت بود باز خشنود شوند اگر هر دو از ستاره بادی باشند
میان ایشان سازواری دیر باشد اگر طالع مرد آتشی وزن بادی باشد
میان ایشان نیکو بود اما زن را دست بالا باشد و اگر مرد خاکی وزن آتشی
نیکو اما دست زن بالا باشد اگر مرد خاکی وزن خاکی نیکو دست زن بالا باشد اگر مرد آبی وزن خاکی نیکو میان ایشان اما
دست مرد از زن غالب شود عاقبت دل مرد مهربان باشد اگر طالع
مرد آتشی وزن آبی بود میان ایشان مفارقت افتد سازداری
کم باشد اگر طالع مرد آبی وزن آتشی بود همین حکم دارد فاما مرد
غالب بود اگر طالع مرد بادی وزن خاکی میان ایشان خصومت
بسیار گردد اگر مرد خاکی وزن بادی همین حکم دارد،

در وقت ذبح کردن گاو و شتر و گوسفند این نیت را بخواند
نویت ان اذبح هذه الشاة او بقرا و بعیر بار بع العروق
تحت الحلقوم و یخرج دم المسفوح و یحل الاکل بالمسلمین
بالطریق ابراهیم خلیل الله بسم الله الله اکبر

کرسی نامه رسول مقبول صلی الله علیه وسلم

محمد ابن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد المناف
بن قصی بن کلاب بن مره بن کعب بن لوی بن غالب بن
فهر بن مالک بن نضر بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس
بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان بن لوی بن اودین یسع
بن همیع بن سلامان بن حمل بن قیدار بن اسماعیل بن ابراهیم
بن آذر بن ناخور بن ساروغ بن راعوی بن فالغ بن عابر بن شالخ

بن ارفخشاد بن سام بن نوح بن مالک بن منوشلخ بن خنوخ بن بارد
بن مهلائیل بن قینان بن انوش بن شیث بن آدم علیہما السلام

عقد نکاح

باید کہ اول دو نفر معتبر نزد زن کہ عروسے بفرستد و با و بگویند کہ امرہائے خدا را قبول کردہ لا تکہ بگوید قبول کردم و قبول کردہ ام بعدہ بگویند از نہی بیزار شدہ بگوید بیزارم و بیزار شدہ ام بعدہ بگویند وکیل نفس تو کیست زن ہر کس را کہ وکیل گرفت پس آں شاہداں بیایند نزد امام ہر یک جدا جدا اینچنیں شاہدے بدہند کہ شاہدم و شاہدی میدہم محض برائے خدا کہ فلانہ بنت فلانہ امرہائے خدا را قبول کرد و از نہی بیزار شد و وکیل خود فلانہ را گرفت سہ بار اینچنیں شاہدی دہند بعدہ امام روی جانب وکیل کند و بگوید کہ بگیر مہر مؤکل خود را وکیل چوں مہر را بسیار بگیرد پس امام بگوید ....

چیزے برائے خدا بہ بخش نصف را برائے خدا بہ بخشد و نصف آں باقی بشرف و آبروے کلام اللہ بہ بخشد نصف آنچہ باقیماند برائے پیغامبر صلے اللہ علیہ وسلم بہ بخشد بعدہ ملائکہ را یاد کند بعدہ انبیا و مرسلین علیہم السلام و اہل بیت و اصحابہ و تابعین بعدہ اولیاء اللہ تعالے را یاد کند تا وکیل بر مقصد خود استادہ شود بعدہ دعا کند بعدہ خطبہ نکاح را بایں نوع بخوانند کہ اَعُوذُ بِاللّٰہِ مِنَ الشَّیطَانِ الرَّجِیمِ ۝ اَلْحَمْدُ لِلّٰہِ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ ۝ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ مَالِکِ یَوْمِ الدِّیْنِ وَالْحَمْدُ لِلّٰہِ الَّذِیْ جَعَلَ النِّکَاحَ فَرْقًا بَیْنَ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ وَجَعَلَہٗ سَبَبًا لِاجْتِنَابِ عَنِ الْفُسُوْقِ وَالْفُجُوْرِ وَالْاٰثَامِ وَجَعَلَہٗ مُوْجِبًا لِلتَّنَاسُلِ وَالتَّوَالُدِ اِلٰی یَوْمِ الْقِیَامِ وَاَمَرَنَا بِہٖ حَیْثُ قَالَ فَانْکِحُوْا مَا طَابَ لَکُمْ مِنَ

مِنَ النِّسَاءِ مَثْنٰی وَثُلٰثَ وَرُبٰاعَ فَاِنْ خِفْتُمْ اَلَّا تَعْدِلُوْا فَوَاحِدَۃً
اَوْمَا مَلَکَتْ اَیْمَانُکُمْ وَالصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ عَلٰی رَسُوْلِہِ
الْمُصْطَفٰی الَّذِیْ قَالَ النِّکَاحُ مِنْ سُنَّتِیْ فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِیْ
فَلَیْسَ مِنِّیْ وَقَالَ اَیْضًا تَنَاکَحُوْا وَتَوَالَدُوْا وَتَنَاسَلُوْا فَاِنَّا
نَفْتَخِرُ بِکُمْ وَصَلَّی اللّٰہُ عَلٰی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلٰی اٰلِہٖ وَصَحْبِہٖ
وَسَلَّمَ تَسْلِیْمًا وَالْحَمْدُ لِلّٰہِ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ بعدہ رمے
بناکح کند. قبضہ اوار قبضہ خود بگیرد پس اورا تلقین کند و بگوید کہ اَعُوْذُ
بِاللّٰہِ مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیْمِ بِسْمِ اللّٰہِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
بگوید کلمہ طیبہ لَا اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰہِ پس کلمہ
شہادت اَشْھَدُ اَنْ لَّا اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ وَاَشْھَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُہٗ
وَرَسُوْلُہٗ پس کلمہ توحید اَشْھَدُ اَنْ لَّا اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ وَحْدَہٗ لَا
شَرِیْکَ لَہٗ لَہُ الْمُلْکُ وَلَہُ الْحَمْدُ یُحْیٖ وَیُمِیْتُ بِیَدِہِ
الْخَیْرُ وَھُوَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ پس کلمہ تمجید سُبْحَانَ اللّٰہِ
وَالْحَمْدُ لِلّٰہِ وَلَا اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ وَاللّٰہُ اَکْبَرُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّۃَ
اِلَّا بِاللّٰہِ الْعَظِیْمِ پس کلمہ استغفار اَسْتَغْفِرُ اللّٰہَ الْعَظِیْمَ
الَّذِیْ لَا اِلٰہَ اِلَّا ھُوَ الْحَیُّ الْقَیُّوْمُ وَاَتُوْبُ اِلَیْہِ پس کلمہ
ردکفر اَللّٰھُمَّ اِنِّیْ اَعُوْذُ بِکَ مِنْ اَنْ اُشْرِکَ بِکَ شَیْئًا وَّ
اَنَا اَعْلَمُ بِہٖ وَاَسْتَغْفِرُکَ لِمَا لَا اَعْلَمُ بِہٖ وَتُبْتُ عَنْہُ
وَتَبَرَّاْتُ مِنَ الْکُفْرِ وَالشِّرْکِ وَالْکِذْبِ وَالْغِیْبَۃِ وَالْبِدْعَۃِ
وَالنَّمِیْمَۃِ وَالْفَوَاحِشِ وَالْبُھْتَانِ وَالْمَعَاصِیْ کُلِّھَا وَرَجَعْتُ
وَاَسْلَمْتُ وَاَقُوْلُ لَا اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰہِ ط
پس صفت ایمان مجمل اٰمَنْتُ بِاللّٰہِ کَمَا ھُوَ بِاَسْمَائِہٖ وَصِفَاتِہٖ
وَقَبِلْتُ جَمِیْعَ اَحْکَامِہٖ وَاَرْکَانِہٖ اِقْرَارٌ بِاللِّسَانِ وَتَصْدِیْقٌ

بالقلب. بسم اللهِ العظیم والحمد لله علی دین الاسلام الاول
حق والکفر باطل پس ایمان مفصل امنت بالله وملائکته و
کتبه ورسله والیوم الاخر والقدر خیره وشره من الله
تعالےٰ والبعث بعد الموت پس بگوید قبول کردم و قبول دارم
وین مسلمانی را وآنچه در وے ہست پس فاتحه بخواند بعده روے
بوکیل کند و بگوید که اے وکیل بحکم این وکالتے و ولایتے که مرترا ہست
ازجهة نفس مسمات فلانه بنت فلانه که بدین نام ونشان دختر دیگر
ندارد نفس او را بمقابله دوازده درم شرعی مهر موجل وغیر موجل
بچهار شرط شرعی که درمابین مسلمانان مشهور ومعروف ہست باین جوان
حاضر آمده بخشیده وکیل بگوید دادم بخشیدمش پس روے بجانب
عروسی کند و بگوید اے شاه تو که خاطبی وراغبی در مجلس مسلمانان
حاضری نفس مسمات فلانه بنت فلانه را که بدین نام ونشان دختر دیگر ندارد
بمقابله دوازده درم شرعی مهر موجل وغیر موجل بچهار شرط شرعی قبول
کردی وقبول کرده شاه بگوید قبول کردم وقبول کردمش وهذا هوالایجاب
والقبول وبه تم النکاح پس امام دست بالا کند وخطبه آخر نکاح بخواند که
اَلحَمدُ لِلّٰهِ نَحمَدُهٗ وَنَستَعِینُهٗ وَنَستَغفِرُهٗ وَنُؤمِنُ بِهٖ
وَنَتَوَکَّلُ عَلَیهِ وَنَعُوذُ بِاللهِ مِن شُرُورِ اَنفُسِنَا وَمِن سَیِّئَاتِ
اَعمَالِنَا مَن یَّهدِهِ اللهُ فَلَا مُضِلَّ لَهٗ وَمَن یُّضلِلهُ فَلَا هَادِیَ
لَهٗ وَنَشهَدُ اَن لَّا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَنَشهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبدُهٗ وَ
رَسُولُهٗ وَصَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَعَلٰی اٰلِهٖ وَاَصحَابِهٖ وَسَلَّمَ تَسلِیمًا
وَالحَمدُ لِلّٰهِ رَبِّ العٰلَمِینَ پس این دعا بخواند اللهم الف
بینهما کما الفت بین آدم علیه السلام وبی بی حوا رضی الله
تعالےٰ عنها والف بینهما کما الفت بین ابراهیم علیه السلام

وبی بی سارہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا والف بینہما کما الفت بین
یوسف علیہ السلام وبی بی زلیخا رضی اللہ عنہا والف بینہما
کما الفت بین موسی علیہ السلام وبی بی صفورہ رضی اللہ عنہا
والف بینہما کما الفت بین سیدنا ومولینا محمد صلی
اللہ علیہ وسلم وبی بی عائشۃ رضی اللہ عنہا والف بینہما کما
الفت بین مرتضی علی کرم اللہ وجہہ وبی بی فاطمۃ
رضی اللہ عنہا وصلی اللہ علی سیدنا محمد وآلہ واصحابہ
اجمعین الی یوم الدین برحمتک یا ارحم الرحمین

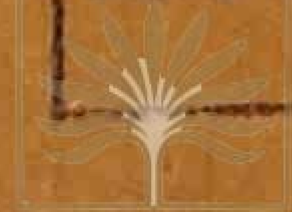
بیان نماز جنازہ

دیگر بدانکہ نماز جنازہ بر میت مسلمانان فرض کفایہ ہست تا اگر بعضے
از مسلمانان جنازہ را اقامت کردند از ذمہ دیگراں ساقط شوند ونیت
نماز جنازہ بعربی چناں کند کہ نویت ان اودی للہ اربع تکبیرات
صلوۃ الجنازۃ فرض الکفایۃ الثناء للہ تعالیٰ والصلوۃ علی
النبی والدعاء لھذا المیت اگر میت زن باشد لھذہ المیت بزیادہ تا گوید
اگر امام باشد بگوید انی امام لمن حضر اگر مقتدی باشد بگوید
اقتدیت بھذا الامام متوجھا الی جھۃ الکعبۃ الشریفۃ
اللہ اکبر وبفارسی چناں نیت کند۔ نیت کردم کہ ادا کردانم چار
تکبیر ایں نماز جنازہ را فرض کفایت ثنائے مر خدا را عزوجل ودرود محمد
مصطفی دعا بریں میت حاضر روئے آوردم بطرف قبلہ الکعبہ شریف
اللہ اکبر۔ بعد از تکبیر اولی بگوید سبحانک اللھم وبحمدک وتبارک
اسمک وتعالی جدک وجل ثناءک وتقدست اسمائک
وھو جارک ولا الہ غیرک پس تکبیر گوید وبعد از تکبیر دوم گوید

اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم
وعلی آل ابراهیم انک حمید مجید اللهم بارک علی محمد
وعلی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم
انک حمید مجید باز تکبیر گوید وبعد از تکبیر سیم بگوید اللهم اغفر
لحینا ومیتنا وشاهدنا وغائبنا وصغیرنا وکبیرنا وذکرنا
وانثانا اللهم من احییته منا فاحیه علی الاسلام ومن
توفیته منا فتوفه علی الایمان برحمتک یا ارحم الراحمین
بعده تکبیر چارم بگوید از هر دو جانب سلام بگوید اگر میت بچه نابالغ
باشد بعد از تکبیر سیم این دعا بگوید اللهم اجعله لنا فرطا
واجعله لنا اجرا وذخرا واجعله لنا شافعا ومشفعا برحمتک
یا ارحم الراحمین تکبیر چارم گفته جانبین سلام گوید اگر
میت دختر نابالغ باشد بعد تکبیر چارم این دعا بگوید اللهم اجعلها
لنا فرطا واجعلها لنا اجرا وذخرا واجعلها لنا شافعة و
مشفعة برحمتک یا ارحم الراحمین باز تکبیر گوید جانبین سلام گوید
بعده دست بالا کند بگوید اللهم ربنا آتنا فی الدنیا حسنة
وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار و دست بر رو کشد۔

بیان ترتیب اسقاط

دیگر بدانکه ترکیب اسقاط چنین است که اول سالهای عمر میت را
معلوم کنند که چند است بعده اگر میت مرد است پانزده سال برای
طفلی او وضع کنند و اگر زن است دوازده سال بکشند بعضی علما
فرموده اند که برای مرد دوازده سال و برای زن نه سال بکشند و
این وقتی است که در نابالغی او را خبر نباشد بعد برای نماز او در هر



قضائے ہر سال راسیزدہ و نیم خروار مقرر نمایند بعدہ جمیع سالہا را
یک جا جمع نمایند کہ چند خروار شد چوں عدد خروارہا معلوم کردند اگر
عبارت اسقاط را ہمبریں عدد خروارہا تقریر میکنند ہم خوب است
واگر آنجملہ خروارہا را بنرخ ہماں روز قیمت میکنند و مبلغ آنرا
جمع میکنند ہم خوب ہست بعدہ امام قرآن مجید را در دست گرفتہ
بگوید ایں قرآن از نمازہا روزہ ہائے قضائی ایں میت کہ اگر
بذمہ او ثابت شدہ باشند درینحال از ادائے آں عاجز ہست
ایں قرآن شریف را بطریقہ اسقاط ایں دو حقوق شرعیہ
بفدیہ چندیں خروار یا چندیں مبلغ بتو بخشیدم اشارت باں
مردم مقابل کند کہ قرآن را میگرداند تا سہ بار ہمیں عبارت
بگوید و در مرتبہ چہارم و پنجم بگو کہ ایں قرآن را بطریق اسقاط
جمیع حقوق میت متوفی از فرضیات و واجبات و سنیات و
مستحبات و کفارات و عینیات و نذرہات و سائر حقوق
قولیہ و فعلیہ شرعیہ کہ بذمہ میت متوفی ثابت شدہ باشد درینحال
از ادائے آں ہمہ حقوق عاجز ہست ایں قرآن را برائے اسقاط
آں ہمہ حقوق بفدیہ چندیں بشما بخشیدم و قابل قابض گوید قبول
کردم و شاعری ایں نظم را تیار کردہ۔

برائے اسقاط نظم ایں ہست

از نماز و روزہ و حج و زکوٰۃ	از کفارات و نذور و واجبات
آنچہ از وے فوت گشتہ در حیات	عامدا و ناسیا قبل از وفات
از ادایش آنچہ میت عاجز است	وارثانرا فدیہ دادن لازم است
فدیۂ او آنچہ آمد در کتاب	از قلیل و از کثیر اندر حساب
جملہ را برداشتم با ایں قرآن	تا شود ساقط ازیں میت تمام

بگوید ایں قرآں را بمقابلۂ چندیں مبلغ کلدار بطریقہ اسقاط تو بخشیدم
ثانی گوید قبول کردم او حوالہ ثالث کند ہمچنیں تا آخر بعد ازاں
فاتحہ خوانده بروح میت بہ بخشد توضیح آں بعد از ابہام آں ہست
کہ بعد از وضع سالہائے طفلی اگر دہ سال ماند یکصد و سی و شش
و نیم خروار میشود و اگر پانزدہ ماند دو صد و نیم خروار میشود و اگر بیست
سال ماند دو صد و ہفتاد خروار میشود اگر سی سال ماند چہار صد
و پنج خروار میشود و اگر چہل سال ماند پنجصد و چہل خروار میشود
و اگر پنجاہ سال ماند ششصد و ہفتاد و پنج خروار مے شود و اگر شصت
سال بماند نہ صد و چہل و پنج خروار میشود و اگر ہشتاد سال بماند
یکہزار و ہشتاد خروار میشود معلوم منظور بوده باشد کہ دریں وقت
عمر مردم از ہشتاد و نود سال زیاده نمے شود الا ماشاء اللہ تعالیٰ
لہٰذا تا ہشتاد سال حساب اسقاط ہمیں کہ مرقوم شد باید کہ درباره
ایں حقیر محمد صدیق عفی اللہ عنہ دعائے خیر از خاتمۂ ایمان بکنند
ہر گاہ کہ یاد آرند از دعائے خیر فراموش نکنند والدعاء والسلام -

بسم اللہ الرحمٰن الرحیم

مناجات

از درد بیقرارم - فریادرس الٰہی
مسکین و دردمندم سوزنده چوں سپندم
شبہا بسے طپیدم - غمہا بسے کشیدم
بیمار ناتوانم برلب رسیده جانم
بخشت زندگانی باطل شده جوانی

کس نیست جز تو یارم فریادرس الٰہی
غیر از تو دل نبندم فریادرس الٰہی
اکنوں بجاں رسیدم فریادرس الٰہی
جز تو دو اندانم فریادرس الٰہی
تدبیر ہا تو دانی فریادرس الٰہی



کردم بسی خطاها دیدم بسی بلاها — بر نفس خود جفاها فریادرس الهی

بیچاره و فقیرم از دست غم اسیرم — پیوسته تن حقیرم فریادرس الهی

چون رحمت تو آید زحمت ز من بر آید — صحبت لقا نماید فریادرس الهی

هر رنج سو شفاے از تو کنم گدائی — هستی تو رهنماے فریادرس الهی

هستم شکسته خاطر در بندگیت حاضر — هستی تو جمله ناظر فریادرس الهی

سلطان بیوگیری خلاق بے نظیری — رزاق دستگیری فریادرس الهی

معبود بیزوالی موجود لایزالی — داناے هر خیالی فریادرس الهی

چرخ از تو شد معلق فرقان تست مطلق — هستی خداے برحق فریادرس الهی

درد مرا دوا کن ایمان بمن عطا کن — زحمت ز من جدا کن فریادرس الهی

مشتے زجف خاکم در معرض بلاکم — اندوه دردناکم فریادرس الهی

دربیان حکم سال

روایت میکنند رسول صلی الله علیه وسلم که چون ماه محرم در شب شنبه دیده شود دران سال سختی و دشواری بهم رسد و کارهاے پادشاهان ضعیف باشد و رنج و بیماری کودکان پدید آید اما در کوهستان کشت نیکو شود و درختان را آفت رسد و تنگی غله شود و در میان مردمان خرابیها بسیار شود والله اعلم اگر ماه محرم در شب یکشنبه دیده شود دران سال کشتها آفت رسد و جانب مشرق کشتن برخیزد و بیماری مردمان خرابیها بسیار شود والله اعلم اگر ماه محرم در شب دوشنبه دیده شود دران سال گرم میانه باشد و تابستان گرم نشود و کشتها غرق شوند و وقت بهار باران بسیار شود والله اعلم اگر ماه محرم در شب سه شنبه دید

شود دراں سال باد گرم بود و برق جانب کوہستان بارد ....
.. و در جانب مغرب بیماری کودکاں و گوسفنداں برخیزد و خلق خدا هم
بسیار تنگدل شود و بجانب مشرق مرگ مردمان برخیزد واللہ اعلم اگر ماه
محرم در شب چہارشنبہ دیده شود دراں سال زمستان میانہ بود و باران
بسیار شود و نعمتہا بے شمار گردد و در جانب مشرق مرگ مردمان برخیزد
و غلبہ باد باشد واللہ اعلم و اگر ماه محرم در شب پنجشنبہ دیده شود
دراں سال غلہ بسیار شود و زلزلہ بسیار باشد و بیماری هر دو جہان
نازل شود مگر صدقہ بدهند کہ خدا تعالیٰ بلاها را دفع گرداند واللہ اعلم
اگر ماه محرم در شب آدینہ دیده شود دراں سال سرما پر زور شود و
باراں اندک بارد و در خرید و فروخت فائده بسیار شود اما کوهستان
مرگ مرداں برخیزد و فصولها را آفت رسد واللہ اعلم عند اللہ
العلم الغیب لا یعلمها الا هو



دو دائره در صنعت
مدور و این نظمیست کہ از هر جا
کہ خوانند مصرعہ موزون بر
مے آید۔



ز من بر دند صبر از دل آموش آ دلبر
دلم بردند جانم هم آقامت آ عارض
بود چشم و داں ادا نرگس آ چشمہ
دهان و چشم آں همرو ا غنچہ آ جادو
خط و خال نگارینش اسنبل آ نقطہ
ز درد هجر او دارم احالت آ خاطر

چہ م م جا نہا چہ د و شکر
چہ ق ق رعنا چہ ع ع انور
چہ ن ن شہلا چہ چ چ کو ثر
چہ غ غ گویا چہ ج ج کافر
چہ س س مشکیں چہ ن ن عنبر
چہ ح ح غمگیں چہ خ خ غم

ترا چهره و مهها ز جاں آ چاکر ۲ بنده	چرج چچ دیریں چه ب ب کمتر
ز زلفا ہت شده پیدا آ آفت ۲ فتنه	چه اا بجد چه ف ف بے مر

زحق لطفے ہمے خواہد ا ساقی ۲ باده
چه س س گلرخ چه ب ب احمر

غزل در صنعت اعداد

	ز زلف و خال خطت گویم ای مه خوباں	ا بنفشه ۲ سنبل و ۳ ریحاں	
یعنی سنبل و ریحاں بدور خال و خطت	بد ویِ خال و خطت فتاده در کویت ہم از تو مے خواہند بده یا ہیل طرب بده تو سعدی را	ا شکسته ۲ بسته و ۳ حیراں اقبا و ۲ قیصر و ۳ خاقاں ا حصار ۲ کابل ۳ نعماں ا نواله ۲ ناله و ۳ افغاں بحق سید کونین جمله اصحاباں	یعنی بنفشه دوم سنبل و سوم ریحاں

نغز

ضمیر آگاه بپرسم از تو نغزے	جوابم گردہی از راه شفقت
چه چیز است آں و اگر راست خوانی	بود در باغ اے گنج فراست
وگر خوانی تو قلبش کرده آں را	بیابی بر فلک اے ماه حکمت

نغز

غریبے از بیاباں شد بشہرے	سیه کردند رویش سر بریدند
سواری بر ۳۰ مرکب کرده تنہا	بمیداں از سوئے سر بر کشیدند

غزل در صنعت حا ترک حا مہمله

اے دیده باز ده الا رخسار کیستی	وے دل بدام عشق گرفتار کیستی

اے گل شگفتہ غنچۂ دل از نسیم تو	بہر خدا بگو کہ ز گلزار کیستی
تو مرہمی و سینہ فگاراں ز ہر طرف	یارب نصیب و قیمت افکار کیستی
تیغ ستم کشیدہ برابرو گرہ زدہ	اے تند خوئے در پئے آزار کیستی
زنگونہ تلخکام نویدے بکنج غم	در آرزوئے لعل شکر بار کیستی

اے سر سر سر مخور | سک سک سک سک مخور
ر ر ر ر ر ری گر | کو سر سر سر ار سر سر
سکسکسکسکسمسک

زنی کردم کہ آن زن دخترم بود
چو در بستر شدم آں مادرم بود
چو فردا خاستم از زم بستر
نظر کردم چو دیدم خواہرم بود

بخت اگر یاری کند سنداں بدنداں بشکند	بخت اگر سستی کند فالودہ دنداں بشکند
زنہار تو مرو بر خوان کسے	بیقدر شوی اگر خوری نان کسے
یک نان جوین خشک در خانۂ خویش	بہتر ز ہزار مرغ بریان کسے
ہر کہ صاحب قرض شد خاکستر ش بر سر شود	آبروی او بریزد عزتش کمتر شود
نطفۂ باشد پسر در پشت مرد از بیم قرض	یا عرق گردد بریزد یا ز غم دختر شود

قال النبی صلے اللہ علیہ وسلم ومن قلم الاظفار اول ما یبدئے بالرجل والید الیمنٰے باصابعہ سبابۃ ثم الخنصر ثم الابہام ثم وسطے ثم البنصر او بالرجل والید الیسرٰے باصابعہ البنصر ثم وسطے ثم الابہام ثم الخنصر

تحریسبایتم

بیان نام نهادن فرزند

پیغمبر گفت صلی الله علیه وسلم اگر روز شنبه فرزند بزاید اگر مرد باشد
نام او حسین نهند و اگر دختر باشد نام او ایمنه نهند و اگر روز یکشنبه
فرزند تولد شود اگر مرد باشد نام عیسے نهند و اگر زن باشد نام او عائشه
نهند و اگر روز چهارشنبه فرزند بزاید اگر مرد باشد نام او حسن باشد
و اگر دختر باشد نام او هاجره نهند - و اگر روز پنجشنبه فرزند بزاید
اگر مرد باشد نام او عبدالله نهند و اگر دختر باشد نام او خدیجه نهند و اگر
روز جمعه فرزند بزاید اگر مرد باشد نام او خدیجه نهند و اگر روز جمعه
فرزند بزاید اگر مرد باشد نام او محمد نهند و اگر دختر باشد نام او فاطمه
نهند و اگر روز یکشنبه فرزند تولد شود اگر مرد باشد نام او ابراهیم نهند
و اگر دختر باشد نام او مریم نهند اگر روز دوشنبه تولد شود اگر مرد باشد
نام او موسے نهند و اگر دختر باشد نام وے زینب نهند که مبارک باشد

بر سر هر دانه بنوشته عیان
هر ساعت هر لحظه هر دم
زن و کودک و اسپ و دیگر غلام
ز آدم خر ز خر آدم نزاید
یارب تو چنان کن که پریشان نشوم
بے منت مخلوق مراد روزی ده
اے خالق هر بلند و پستی
ایمان و امان و تندرستی

این فلان ابن فلان ابن فلان
دگرگون مے شود احوال آدم
گنه بیگنه چوب خواهد ام
زگندم جو زجو گندم نیاید
محتاج برادران و خویشان نشوم
تا از در تو بر در خویشان نشوم
شش چیز عطا بکن ز هستی
علم و عمل و فراخ دستی

بے منت مخلوق مرا روزی دہ	تا از درِ تو بر درِ ایشاں نشوم

بسم اللہ الرحمٰن الرحیم

چنیں گفت آں حیدر سر فراز	کہ من ہدیہ آوردم از بے نیاز
دعائیست بستہ بہ بازوے من	گز و بود در جنگ نیروے من
کہ اسناد ایں نامہاے خدا	شنیدم من از حضرتِ مصطفےٰ
ہر آنکس کہ ایں نام دارد قریں	بود کردگارش ہمیشہ معین۔
اگر جنگجوید مظفر شود	دل دشمنانش بہم بر شود
بدیں نام کندم ز خیبر درش	بدیں ہم بریدم ز عنتر سرش
بدیں نام رستم من از اژدہا	بریدم سر اژدہا از قفا
بدیں ہم بکردم با دیو حرب	زدم بر سرِ دیو فی الحال ضرب
زنے کو بماند است بر درد زہ	بہ گردد احوال بروے تبہ
در آبش بشویند گو باز خور	خلاصش دہد ایزد بحر و بر
کسے کو بماند بدرد گلو۔	نماند ورا زحمتے در گلو
اگرچہ ز ریگ بیاباں فزوں	وگر ہست از قطرہ باراں بروں
وگر ہست افزوں ز برگ شجر	گنہ در گذارد ورا دادگر
چنیں گفت پیغمبر کردگار	کسے گر بخواند بہر شب دو بار
شوم روز محشر مراورا شفیع	بیامرزدش کردگار سمیع۔
خداوند روز گلوہ ذوالجلال	کند بروے آساں برحمت سوال
وصیت بکرد ایں دعا با علی	بخواند ایں دعا را علیؑ ولی

دعا ایں ست

بسم اللہ الرحمٰن الرحیم

سُبْحَانَكَ اَنْتَ الْمَلِكُ الْعَزِيْزُ الْجَبَّارُ سُبْحَانَكَ اَنْتَ اللّٰهُ الْمَلِكُ الْعَزِيْزُ الْكَرِيْمُ الْغَفَّارُ سُبْحَانَكَ اَنْتَ اللّٰهُ الْمَلِكُ الْعَزِيْزُ الرَّحِيْمُ

الستّار سبحانک انت الله العالم السرّ و الخفیات یا قاضی
الحاجات یا دافع البلیات اللهم احشرنی فی زمرة المساکین
یا الله یا الله یا رحمن یا رحمن یا رحمن یا رحیم یا رحیم یا رحیم
اللهم یا مفتح الابواب افتح لنا ابواب الخیر یا الهی و یا
احدی و یا صمدی من عندک مددی بحق محمد ن العربی
یا فوق ة المتین انک فعال لما یرید یا طیهوج یا طیهوج یا
ناصر فانصرنا علی القوم الکافرین یا ارحم الراحمین و
ان یکاد الذین کفروا لیزلقونک بابصارهم لما سمعوا
الذکر و یقولون انه لمجنون و ما هو الا ذکر للعالمین

دعا بازو بند علی کرم الله وجهه

بسم الله الرحمن الرحیم

اعوذ بکلمات الله التامات کلها من شر ما خلق و من شر
کل شیطان و هامة من کل عین لامة و من شر الساعة
الهامة و ان یکاد الذین کفروا لیزلقونک بابصارهم لما
سمعوا الذکر و یقولون انه لمجنون و ما هو الا ذکر للعالمین
کهیعص حم عسق اهیا اشراهیا سلام علی نوح فی العالمین
انا کذلک نجزی المحسنین انه من عبادنا المخلصین برحمتک
یا ارحم الراحمین

ایضا دعای زخم بند علی کرم الله وجهه

بسم الله الرحمن الرحیم

لا اله الا الله یا دائم البقاء لا اله الا الله یا غافر الخطیاء
لا اله الا الله یا سامع الدعاء لا اله الا الله یا واسع الغفران
لا اله الا الله لی لوح محفوظ یا الله یا تواب یا رزاق

یَا عَادِلُ بِرَحْمَتِكَ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ دعا بازو بند رحم بند حضرت علی
کرم اللہ وجہہ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ یَا صَانِعُ كُلِّ مَصْنُوْعٍ
وَیَا حَافِظُ كُلِّ مَحْفُوْظٍ وَیَا جَابِرُ كُلِّ كَسِیْرٍ وَیَا حَاضِرُ كُلِّ خَلَائِقَ
وَیَا مُوْنِسُ كُلِّ فَقِیْرٍ وَیَا صَاحِبُ كُلِّ غَرِیْبٍ وَیَا شَافِیْ كُلِّ مَرِیْضٍ
وَیَا رَزَّاقُ كُلِّ مَرْزُوْقٍ وَیَا خَالِقُ كُلِّ مَخْلُوْقٍ وَیَا فَاتِحُ كُلِّ مَفْتُوْحٍ
وَیَا مَالِكُ كُلِّ مَمْلُوْكٍ وَیَا شَاهِدُ كُلِّ مَشْهُوْدٍ وَیَا شَاهِدُ كُلِّ
نَجْوٰی وَیَا كَاشِفُ كُلِّ كُرْبَةٍ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِیْ مِنْ اَمْرِیْ فَرَجًا
وَمَخْرَجًا وَارْزُقْنِیْ قَلْبِیْ اَنْ لَّا اَرْجُوْا اَحَدًا سِوَاكَ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ
اَللّٰهُمَّ احْفَظْ صَاحِبَ هٰذِهِ الدَّعَوَاتِ مِنْ جَمِیْعِ الْبَلَاءِ وَالْعِلَلِ وَالْمَرَضِ
وَالْوَجَعِ مِنْ شَرِّ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ وَمِنْ شَرِّ الرِّیْحِ الْحُمْرِ مِنْ شَرِّ الْاَعْدَاءِ
وَمِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ بَیْنَ الْاَرْضِ وَالسَّمَاءِ وَبِحَقِّ هٰذِهِ الْاَسْمَاءِ الْمُعَظَّمَةِ
وَبِحَقِّ خَاتَمِ سُلَیْمَانَ ابْنِ دَاوٗدَ عَلَیْهِ السَّلَامُ بِحَقِّ یَا تَمْخِیْثَا یَا تَمْخِیْثَا
یَا مُوْشَلِیْثَا یَا كَهْیَعٰصَ یَا كَهْكَهِیْجَ یَا رَبَّاهُ یَا سَیِّدَاهُ وَسَنَدَاهُ
یَا مَوْلَاهُ یَا غَایَتَ رَغْبَتَاهُ یَا اَللّٰهُ یَا اَللّٰهُ یَا غِیَاثَ
الْمُسْتَغِیْثِیْنَ یَا دَلِیْلَ الْمُتَحَیِّرِیْنَ یَا اَمَانَ الْخَائِفِیْنَ یَا مُجِیْبَ
الدَّعَوَاتِ یَا قَاضِیَ الْحَاجَاتِ اِسْتَجِبْ دُعَائِیْ بِحَقِّ اٰدَمَ صَفِیِّ اللّٰهِ
بِحَقِّ نُوْحٍ نَّبِیِّ اللّٰهِ بِحَقِّ اِبْرَاهِیْمَ خَلِیْلِ اللّٰهِ بِحَقِّ مُوْسٰی كَلِیْمِ اللّٰهِ
بِحَقِّ عِیْسٰی رُوْحِ اللّٰهِ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ رَّسُوْلِ اللّٰهِ سَلَامٌ عَلَیْهِمْ اَجْمَعِیْنَ
بِحَقِّ جِبْرَائِیْلَ وَمِیْكَائِیْلَ وَاِسْرَافِیْلَ وَعِزْرَائِیْلَ بِحَقِّ حَمَلَةِ
الْعَرْشِ وَالْكُرْسِیِّ وَكَرُوْبِیِّیْنَ وَرُوْحَانِیِّیْنَ بِحَقِّ سَفَرَةٍ بَرَرَةٍ كِرَامٍ
كَاتِبِیْنَ وَبِحُرْمَتِ شَهِیْدِ كَرْبَلَا وَبِحُرْمَتِ سِتَّ الْفٍ وَسِتَّ مِائَةٍ وَسِتَّةٍ
وَسِتِّیْنَ اٰیَةً مِّنَ الْقُرْاٰنِ الْمَجِیْدِ اِنَّهٗ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اَلَّا
تَعْلُوْا عَلَیَّ وَاْتُوْنِیْ مُسْلِمِیْنَ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ

صلی اللہ تعالیٰ علیٰ خیر خلقہٖ سیدنا محمدٍ وعلیٰ آلہٖ واصحابہٖ
اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین

بسم اللہ الرحمٰن الرحیم

شمس الہدیٰ محمدؐ بدر الدجیٰ محمدؐ
صلوات بر محمدؐ طٰہٰ لقب محمدؐ
صلوا علی محمدؐ صلوات بر محمدؐ
آصف امم محمد صلوا علی محمد
شمع الدجیٰ محمد اعلی العلی محمد
ہم استغفروا محمد ہم اکرموا محمد

نور الہدیٰ محمدؐ صلوا علیٰ محمدؐ
اعلیٰ نسب محمدؐ فخر عرب محمد -
شاہ حرم محمدؐ بحر کرم محمدؐ
صلوات بر محمد نور خدا محمد
صلوا علی محمد صلواۃ بر محمد
ہم اشرفوا محمد صلوا علی محمد صلوات بر محمد

در بیان ضرب زبانی

۱	۲	۲	۱	۳	۳		۱	۴	۴	۱	۵	۵
۲	۲	۴	۲	۳	۶		۲	۴	۸	۲	۵	۱۰
۳	۲	۶	۳	۳	۹		۳	۴	۱۲	۳	۵	۱۵
۴	۲	۸	۴	۳	۱۲		۴	۴	۱۶	۴	۵	۲۰
۵	۲	۱۰	۵	۳	۱۵		۵	۴	۲۰	۵	۵	۲۵
۶	۲	۱۲	۶	۳	۱۸		۶	۴	۲۴	۶	۵	۳۰
۷	۲	۱۴	۷	۳	۲۱		۷	۴	۲۸	۷	۵	۳۵
۸	۲	۱۶	۸	۳	۲۴		۸	۴	۳۲	۸	۵	۴۰
۹	۲	۱۸	۹	۳	۲۷		۹	۴	۳۶	۹	۵	۴۵
۱۰	۲	۲۰	۱۰	۳	۳۰		۱۰	۴	۴۰	۱۰	۵	۵۰



۱	۶	۶	۱	۷	۷	۱	۸	۸	۱	۹	۹
۲	۶	۱۲	۲	۷	۱۴	۲	۸	۱۶	۲	۹	۱۸
۳	۶	۱۸	۳	۷	۲۱	۳	۸	۲۴	۳	۹	۲۷
۴	۶	۲۴	۴	۷	۲۸	۴	۸	۳۲	۴	۹	۳۶
۵	۶	۳۰	۵	۷	۳۵	۵	۸	۴۰	۵	۹	۴۵
۶	۶	۳۶	۶	۷	۴۲	۶	۸	۴۸	۶	۹	۵۴
۷	۶	۴۲	۷	۷	۴۹	۷	۸	۵۶	۷	۹	۶۳
۸	۶	۴۸	۸	۷	۵۶	۸	۸	۶۴	۸	۹	۷۲
۹	۶	۵۴	۹	۷	۶۳	۹	۸	۷۲	۹	۹	۸۱
۱۰	۶	۶۰	۱۰	۷	۷۰	۱۰	۸	۸۰	۱۰	۹	۹۰
۱	۱۰	۱۰	۱	۱۱	۱۱	۱	۱۲	۱۲	۱	۱۳	۱۳
۲	۱۰	۲۰	۲	۱۱	۲۲	۲	۱۲	۲۴	۲	۱۳	۲۶
۳	۱۰	۳۰	۳	۱۱	۳۳	۳	۱۲	۳۶	۳	۱۳	۳۹
۴	۱۰	۴۰	۴	۱۱	۴۴	۴	۱۲	۴۸	۴	۱۳	۵۲
۵	۱۰	۵۰	۵	۱۱	۵۵	۵	۱۲	۶۰	۵	۱۳	۶۵
۶	۱۰	۶۰	۶	۱۱	۶۶	۶	۱۲	۷۲	۶	۱۳	۷۸
۷	۱۰	۷۰	۷	۱۱	۷۷	۷	۱۲	۸۴	۷	۱۳	۹۱
۸	۱۰	۸۰	۸	۱۱	۸۸	۸	۱۲	۹۶	۸	۱۳	۱۰۴
۹	۱۰	۹۰	۹	۱۱	۹۹	۹	۱۲	۱۰۸	۹	۱۳	۱۱۷
۱۰	۱۰	۱۰۰	۱۰	۱۱	۱۱۰	۱۰	۱۲	۱۲۰	۱۰	۱۳	۱۳۰

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	



۱	۱۵	۱۵	۱	۱۶	۱۶		۱	۱۷	۱۷	۱	۱۸	۱۸
۲	۱۵	۳۰	۲	۱۶	۳۲		۲	۱۷	۳۴	۲	۱۸	۳۶
۳	۱۵	۴۵	۳	۱۶	۴۸		۳	۱۷	۵۱	۳	۱۸	۵۴
۴	۱۵	۶۰	۴	۱۶	۶۴		۴	۱۷	۶۸	۴	۱۸	۷۲
۵	۱۵	۷۵	۵	۱۶	۸۰		۵	۱۷	۸۵	۵	۱۸	۹۰
۶	۱۵	۹۰	۶	۱۶	۹۶		۶	۱۷	۱۰۲	۶	۱۸	۱۰۸
۷	۱۵	۱۰۵	۷	۱۶	۱۱۲		۷	۱۷	۱۱۹	۷	۱۸	۱۲۶
۸	۱۵	۱۲۰	۸	۱۶	۱۲۸		۸	۱۷	۱۳۶	۸	۱۸	۱۴۴
۹	۱۵	۱۳۵	۹	۱۶	۱۶۰		۹	۱۷	۱۵۳	۹	۱۸	۱۶۲
۱۰	۱۵	۱۵۰	۱۰	۱۶	۱۴۴		۱۰	۱۷	۱۷۰	۱۰	۱۸	۱۸۰

۱	۱۹	۱۹	۱	۲۰	۲۰		۱	۲۱	۲۱	۱	۲۲	۲۲
۲	۱۹	۳۸	۲	۲	۴۰		۲	۲۱	۴۲	۲	۲۲	۴۴
۳	۱۹	۵۷	۳	۲۰	۶۰		۳	۲۱	۶۳	۳	۲۲	۶۶
۴	۱۹	۷۶	۴	۲۰	۸۰		۴	۲۱	۸۴	۴	۲۲	۸۸
۵	۱۹	۹۵	۵	۲۰	۱۰۰		۵	۲۱	۱۰۵	۵	۲۲	۱۱۰
۶	۱۹	۱۱۴	۶	۲۰	۱۲۰		۶	۲۱	۱۲۶	۶	۲۲	۱۳۲
۷	۱۹	۱۳۳	۷	۲۰	۱۴۰		۷	۲۱	۱۴۷	۷	۲۲	۱۵۴
۸	۱۹	۱۵۲	۸	۲۰	۱۶۰		۸	۲۱	۱۶۸	۸	۲۲	۱۷۶
۹	۱۹	۱۷۱	۹	۲۰	۱۸۰		۹	۲۱	۱۸۹	۹	۲۲	۱۹۸
۱۰	۱۹	۱۹۰	۱۰	۲۰	۲۰۰		۱۰	۲۱	۲۱۰	۱۰	۲۲	۲۲۰

۲۳	۴۶	۶۹	۹۲	۱۱۵	۱۳۸	۱۶۱	۱۸۴	۲۰۷	۲۳۰
۲۳	۲۳	۲۳	۲۳	۲۳	۲۳	۲۳	۲۳	۲۳	۲۳
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰



١	٢۴	٢۴	١	٢۵	٢۵		١	٢۶	٢۶	١	÷	÷
٢	٢۴	۴٨	٢	٢۵	۵٠		٢	٢۶	۵٢	٢	÷	٠١
٣	٢۴	٧٢	٣	٢۵	٧۵		٣	٢۶	٧٨	٣	÷	٢
۴	٢۴	٩۶	۴	٢۵	١٠٠		۴	٢۶	١٠۴	۴	÷	٣
۵	٢۴	١٢٠	۵	٢۵	١٢۵		۵	٢۶	١٣٠	۵	÷	٠٣
۶	٢۴	١۴۴	۶	٢۵	١۵٠		۶	٢۶	١۵۶	۶	÷	٠۴
٧	٢۴	١۶٨	٧	٢۵	١٧۵		٧	٢۶	١٨٢	٧	÷	۵
٨	٢۴	١٩٢	٨	٢۵	٢٠٠		٨	٢۶	٢٠٨	٨	÷	۶
٩	٢۴	٢١۶	٩	٢۵	٢٢۵		٩	٢۶	٢٣۴	٩	÷	۶
١٠	٢۴	٢۴٠	١٠	٢۵	٢۵٠		١٠	٢۶	٢۶٠	١٠	÷	٠٧
١١	÷	٨	٢۴	÷	١٨		٣۶	÷	٢٧	۴٩	÷	٠٣۶
١٢	÷	٩	٢۵	÷	٠١٨		٣٧	÷	٠٢٧	۵٠	÷	٠٣٧
١۴	÷	٠١٠	٢۶	÷	٠١٩		٣٨	÷	٠٢٨			
١۵	÷	١١	٢٧	÷	٢٠		٣٩	÷	٢٩	١	ـا	ـا
١۶	÷	١٢	٢٨	÷	٢١		۴٠	÷	٣٠	٢	ـا	٠٢
١٧	÷	٠١٣	٢٩	÷	٠٢١		۴١	÷	٠٣٠	٣	ـا	٠٣
١٨	÷	٠١٣	٣٠	÷	٠٢٢		۴٢	÷	٠٣١	۴	ـا	۵
١٩	÷	١۴	٣١	÷	٢٣		۴٣	÷	٠٣٢	۶	ـا	٠٧
٢٠	÷	١۵	٣٢	÷	٢۴		۴۴	÷	٣٣	٧	ـا	٠۵
٢١	÷	٠١۵	٣٣	÷	٠٢۴		۴۵	÷	٣۴	٨	ـا	١٠
٢٢	÷	٠١۶	٣۴	÷	٠٢۵		۴٧	÷	٣۵	٩	ـا	١١
٢٣	÷	٠١٧	٣۵	÷	٠٢۶		۴٨	÷	٣۶	١٠	ـا	٠١٢

١١	ا	٠١٣	٣٤	ا	٠٤٢		٧	٠١	٠١٠	٣٠	٠١	٤٥
١٢	ا	١٥	٣٥	ا	٠٤٣		٨	٠١	١٢	١	٠٢	٠٢
١٣	ا	١٦	٣٦	ا	٤٥		٩	٠١	٠١٣	٢	٠٢	٥
١٤	ا	٠١٧	٣٧	ا	٤٦		١٠	٠١	١٥	٣	٠٢	٠٧
١٥	ا	٠١٨	٣٨	ا	٠٤٧		١١	٠١	٠١٦	٤	٠٢	١٠
١٦	ا	٢٠	٣٩	ا	٠٤٨		١٢	٠١	١٨	٥	٠٢	٠١٢
١٧	ا	٢١	٤٠	ا	٥٠		١٣	٠١	٠١٩	٦	٠٢	١٥
١٨	ا	٠٢٢	٤١	ا	٥١		١٤	٠١	٢١	٧	٠٢	٠١٧
١٩	ا	٠٢٣	٤٢	ا	٠٥٢		١٥	٠١	٠٢٢	٨	٠٢	٢٠
٢٠	ا	٢٥	٤٣	ا	٠٥٣		١٦	٠١	٢٤	٩	٠٢	٠٢٢
٢١	ا	٢٦	٤٤	ا	٠٥٧		١٧	٠١	٠٢٥	١٠	٠٢	٢٥
٢٢	ا	٠٢٧	٤٥	ا	٥٦		١٨	٠١	٢٧	١١	٠٢	٠٢٧
٢٣	ا	٢٨	٤٦	ا	٠٥٧		١٩	٠١	٠٢٨	١٢	٠٢	٣٠
٢٤	ا	٣٠	٤٧	ا	٠٥٨		٢٠	٠١	٣٠	١٣	٠٢	٠٣٢
٢٥	ا	٣١	٤٨	ا	٦٠		٢١	٠١	٠٣١	١٤	٠٢	٣٥
٢٦	ا	٠٣٢	٤٩	ا	٦١		٢٢	٠١	٣٣	١٥	٠٢	٠٣٧
٢٧	ا	٠٣٣	٥٠	ا	٠٦٢		٢٣	٠١	٠٣٤	١٦	٠٢	٤٠
٢٨	ا	٣٥	١	٠١	٠١		٢٤	٠١	٣٦	١٧	٠٢	٠٤٢
٢٩	ا	٣٦	٢	٠١	٣		٢٥	٠١	٠٣٧	١٨	٠٢	٤٥
٣٠	ا	٠٣٧	٣	٠١	٠٤		٢٦	٠١	٣٩	١٩	٠٢	٠٤٧
٣١	ا	٠٣٨	٤	٠١	٦		٢٧	٠١	٠٤٠	٢٠	٠٢	٥٠
٣٢	ا	٤٠	٥	٠١	٠٧		٢٨	٠١	٤٢	٢١	٠٢	٠٥٢
٣٣	ا	٤١	٦	٠١	٩		٢٩	٠١	٤٣			



بسم اللہ الرحمن الرحیم

از حضرت امیر المومنین مرویست ہر کہ خواہد کہ مشورت با کلام مجید کند اول
وضو بسازد و سہ بار فاتحۃ الکتاب و سہ بار این دعا را بخواند اللّٰھم انی
توکلت علیک و تفألت بکتابک فارنی ما ھو المکتوب فی
سرک المکنون فی غیبک اللّٰھم انت الحق انزل علینا الحق بحق
الحق برحمتک یا ارحم الراحمین ۰ و چون مصحف بکشاید
از صفحہ دست چپ ہفت ورق بشمارد و از صفحہ دست راست ہفت سطر
بشمارد و در اول حرف سطر ہفتم نظر کند تا چہ بر آمدہ است بدان فال گیرد
پس اگر آ بر آمد اول آن کار خیر و صلاح و آخر نجاح و فلاح مقرون
باشد و امید ہا بر آید و عزت یا بد و اگر ب بر آید از صاحب دولت منفعت
ببیند و روزی مند گردد و کار وے ترقی یابد و اگر ت بر آید بنور و صلاح شور
باید شدن تا پشیمانی نکشد و دلیل بود بر رحمت و نصرت و اگر ث بر آید دلیل
بود بر یافتن قوت و روزی مند گردد و اگر ج بر آید دراں کار جد و جہد تمام
نماید کہ نیکنام گردد و نصرت یابد و اگر ح بر آید مال حلال یابد و دلیل بود
بر بزرگی و ریاست و حضرت امام جعفر صادق فرمود کسیکہ بدو تعلق
دارد از سفر بیاید و شاد گردد و اگر خ بر آید از خویشان و ندان خود
قوت یابد و از خوف و خطر ایمن گردد و اگر د بر آید با صاحب دولتے مشورت
کند و در کارے کہ از ان کار شہرت و کرامت یابد دلیل بود بر نیکوئی کار وے
و مراد و کامرانی و اگر ذ بر آید دلیل بود بر آنکہ دشمن وے مقہور شود و بر
دلیل بود بر فزونی جاہ و حشمت و اگر ر بر آید بہتری و ریاست یابد و فراخ
روزی گردد و اگر ز بر آید دراں کار کہ شروع کند مدتے بماند حضرت امام جعفر

ناطق جعفر الصادق فرمود دلیل بود بر سفر و مال و دولت و نکاح نیک و اگر س بر آید در کارها و کمرو هیبت کنند باید که
بامداد و شبانگاه از عزوجل غافل نشود و اگر ش بر آید سعادت و دولت و نیز دلیل بود بر بر آوردن کارها و مراد
حاجات و اگر ص بر آید روزی چند صبر کند تا بمراد برسد و اگر ض بر آید در عهده کسی رود و دلیل بود بر سعی کردن در کار
آخرت و بیرون شدن از سفر و فاقه و ایمن شدن از خوف و خطر و قادر شدن بر خصم و اگر ط بر آید پرهیزگار و پارسا و سرانجام نیک شد
و اگر ظ بر آید آنچه مطلب بود بوی رسد و بر دشمن ظفر یابد و مال و دولت یابد و اگر ع بر آید
چیزی که از وی پوشیده باشد آشکار گردد و دلیل بود بر هلاک دشمن و اگر غ
بر آید دلیل بود بر امانت و راستی اما صدقه باید دادن و غایب باید برسد
و از وی بشارت یابد و اگر ف بر آید کارهای پراگنده وی جمع شوند و
دشواری آسان شود و اگر ق بر آید مقبول القول و نیکنام گردد و عزیز
دو جهان شود صدقه باید داد و اگر ک بر آید دلیل بود بر خصومت و ضعف
و بیماری و هم بر سعادت و برخورداری - و اگر ل بر آید دلیل بود بر شرف
و بلندی و خبر خوش شنود و مال یابد بتوبه مشغول باید شد و اگر م بر آید
دلیل بود بر ملامت و در زبان مردم افتد و نیز دلیل بود بر زیادتی
مال و شادی و بر آمدن کارها لیکن صدقه باید دادن و اگر ن بر آید
دلیل بود بر پشیمانی از معصیت و در کارها که رنج برد بهره بسیار یابد
و خبر خوش شنود و دلیل بود بر فتح و نصرت و بشارت و اگر و
بر آید دلیل بود بر نامرادی و رنج از اکابر باید که زبان نگاه دارد
و دلیل بود بر شادی و خبر شک در زند و اگر ه بر آید از خلق بی نیاز
گردد و توانگر شود و کارها بر آید بتمامی و ملکی بتصرف وی در آید
و اگر لا بر آید کارهای پراگنده شود و دلیل بر پریشانی خاطر بود و اگر
ی بر آید از غائب چیزی بشادی و هم دلیل بود بدرازی عمر و صحت
بدن و دعای وی مستجاب شود بطاعت بسیار و عند الله العلم الغیب
لا یعلمها الا هو



بسم اللہ الرحمن الرحیم

از برائے عقد الرجال یا ئی سبع لو ثا حریرا ینعقد سبیع عقد و یقرأ فی کل
عقد سبع مرات درمیان دو حجر باریک کرده و یدفن فی سبیل ہذا الرجال

....

...... و دیگر یکے ہم بکند و یدفن فی المقبرة کہنہ اول باید
که به شب یکشنبه یقرأ فی اول شہر یقرأ ثلث مایہ ست و ستین
مرة به نیت الزکوٰة اگر فی ہذا الیوم که در خواندن مشغول مے باشد صائم
افضل انشاء اللہ تعالے بس کافی و تجربہ است ہذا الاسم بسم اللہ الرحمن
الرحیم اول اللہ دوئم حضرت صمد سبحان ہزار رحمت فضل
سلیمان موسے پیغمبر خدا بست من بستم زر بست زبر بست بحق محمد مصطفے
بستم بحق آدم صفی اللہ بستم بحق نوح نبی اللہ بستم بحق ابراہیم خلیل اللہ بستم
بحق اسماعیل ذبیح اللہ بستم بحق موسے کلیم اللہ بستم بحق داؤد خلیفة اللہ
بستم بحق سلیمان نبی اللہ بستم بحق عیسے روح اللہ بستم بحق محمد مصطفےٰ ص
بستم بحق چہار ملائکہ مقرب بستم بحق جبرئیل بستم بحق میکائیل
بستم بحق اسرافیل بستم بحق عزرائیل بستم بحق جمیع آسمانہا بستم
بحق جمیع فرشتگان زمین بستم بحق ہفت زمین تا ہفت آسمان تا ہفت زمین بستم بحق عرش تا کرسی بستم بحق
کرسی تا عرش بستم بحق قلم تا لوح بستم بحق لوح تا قلم بستم بحق چہار یار
نبی بستم بحق ابابکر صدیق بستم بحق عمر فاروق بستم بحق عثمان غنی بستم
بحق مرتضے علی بستم بحق دوازده امام بستم بحق یک لکھ بست و چہار
ہزار پیغمبران که اول ایشان حضرت آدم بوده آخر ایشان حضرت محمد
مصطفے بود بستم بحق پیر دستگیر سرتاج پیران بستم بحق جمیع انبیا
و اولیا و شیوخ و علما بار بستم دست راست بستم دست چپ بستم پائے
راست بستم پائے چپ بستم صد و شصت و شش رگ فلان بستم

۵ باید که درخواندن
اول فاتحه و درود
بار بخواند ۱۲



چهار صد و چهل و چهار پاره استخوان فلان بن فلان بستم هفت اندام و قوت
شهوت و هوای دل و مردی ذکر فلان بن فلان علی فرج فلان بنت فلان
بستم که بسته باد بستم بحق شیخ عبدالقادر جیلانی فلان بن فلان از نر ماده
ماده نر باشد دم از من حکم از خدا عزوجل یا زبرجد بحق انما امره اذا اراد
شیئا ان یقول له کن فیکون بحق سبحان ربک رب العزة
عما یصفون وسلام علی المرسلین والحمد لله رب العلمین
وصلی الله علی خیر خلقه سیدنا محمد واله واصحابه اجمعین
برحمتک یا ارحم الراحمین - بحق بسم الله الرحمن الرحیم
تَبَّتْ یَدَا اَبِی لَهَبٍ وَتَبَّ مَا اَغْنٰی عَنْهُ مَالُهٗ وَمَا کَسَبَ وَسَیَصْلٰی
نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ وَامْرَاَتُهٗ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ فِی جِیْدِهَا حَبْلٌ
مِنْ مَسَدٍ طابه اذن استاد این کار نکند که عمل نخواهد شد زیاده والسلام

فالنامه از حضرت شیخ خواجه حافظ شیرازی ع باید که با وضو فاتحه
با روح خواجه حافظ به بخشد و این رباعی را بخواند - آنکه از غیب میدهد
آواز + خواجه ماست حافظ شیراز + حسب حال من شکسته و نارش آنچه
داری برمی فال بیارش بعد از آن مطلب خود را در دل آورده بر حرف
بقدر هر حرفیکه زیر انگشت آید بعد آن انگشت آنرا گذاشته بیشتر حروف شمار کند هشت
دیف بگذارد حرف نهم را بر کاغذ بنویسد بدین دستور تا تمام دائره
همچنین از اول دائره تا آخر آن حرف که زیر انگشت گرفته بود بشمارد
بدستور سابقه و حرف بالا را بالا نویسد و حرف پائین را پائین نویسد
مصراع درست شود از حرف مذکور از دیوان حافظ غزل در باعی درست
شده بیت موافق مقصد خود آید دائره این است هر گه مصراع خلل خواهد
بود اگر در حساب غلط نکند

آزموده ایم درین شهر بخت خویش	باید برون کشید ازین ورطه رخت خویش

مرحبا طایرِ فرخ پے و فرخنده پیام — خیر مقدم چه خبر راه کجا یار کدام

گر ازین منزل غربت بسوی خانه روم — نذر کردم که هم از راه بمیخانه روم

طالع اگر مدد کند دامنش آورم بکف — گر بکشد زهی طرب ور بکشد زهی شرف

روی بنما و وجود خودم از یاد ببر — خرمن سوختگان را همه گو باد ببر

گفتم غم تو دارم گفتا غمت سر آید — گفتم که ماهِ من شو گفتا اگر برآید

یارب آن نو گل خندان که سپردی بمنش — میسپارم بتو از چشم حسود چمنش

بر نیامد از تمنای لبت کامم هنوز — بر امید جام لعلت دردی آشامم هنوز

خیز تا از در میخانه گشادی طلبیم — بر در دوست نشینیم و مرادی طلبیم

م	م	ک	ط	ر	ک	ی	ب	خ	ا	ر	ر	ا	و	ف
ا	ر	ی	ا	ح	ا	ل	ی	ت	ر	ن	ر	ز	ب	ز
ع	ب	م	ب	ی	ت	م	ا	ی	ا	ن	ع	ا	ا	ا
و	ط	ن	ک	ه	ه	ن	ه	ا	د	ا	ه	ر	ا	ا
ن	د	ئ	ه	ی	ن	ه	ی	و	و	ا	د	ا	ر	ز
د	و	و	ک	ز	ر	ی	ف	ل	د	و	ا	ل	ت	م
م	ر	غ	ک	ج	ر	خ	م	ی	د	خ	ر	ن	ا	م
ن	ن	خ	ر	پ	ب	د	و	ک	د	ا	ا	ی	ی	ت
د	خ	ف	ا	ی	ن	ن	و	پ	ا	و	ت	ن	ل	ه
ش	ف	س	م	د	ا	ک	ب	ک	ه	ر	د	ن	م	غ
س	ت	ش	ر	خ	ی	ش	ا	م	پ	ک	ا	ب	ن	خ
م	ز	ت	ر	ا	د	خ	د	ا	ث	ی	س	د	م	ی
ت	ه	ن	ر	ا	ر	ی	م	ط	خ	پ	ه	م	د	ا
ب	ه	ل	و	ی	ر	ب	ب	ا	م	ن	ب	ی	ا	د
ک	ب	ی	ن	و	ی	ش	م	م	ف	ر	د	ش	ز	م

در سعد و نحس ساعتها گوید

روز شنبه نیک است تا چاشت بعد از ان بد است تا نیمروز بعد از ان نیک است تا عیان دو نماز بعد از ان بد است تا نماز خفتن روز یکشنبه نیک است تا نماز پیشین بعد از ان بد است تا نماز دیگر بعد از ان نیک است تا نماز شام بعد از ان بد است تا نماز خفتن روز دوشنبه نیک است تا چاشت بعد از ان بد است تا نیمروز بعد از ان نیک است تا نماز دیگر بعد از ان بد است تا نماز خفتن روز سه شنبه اول بد است تا چاشت بعد از ان نیک است تا نماز پیشین بعد از ان بد است تا نماز خفتن روز چهارشنبه اول روز نیک است تا نیمروز بعد از ان بد است تا نماز دیگر........ بعد از ان نیک است تا نماز خفتن روز پنجشنبه اول بد است تا نماز پیشین بعد از ان نیک است تا نماز خفتن روز جمعه اول بد است تا نماز پیشین بعد از ان نیک است تا نماز دیگر بعد از ان بد است تا نماز شام بعد از ان نیک است تا نماز خفتن والله اعلم بالصواب

فالنامه

فالنامه در بابت رفته که باز آید و یا همانجا باشد و یا توقف کند و بیاید باید که نیت کند یکبار فاتحه و درود و اخلاص سه مرتبه بخواند و انگشت بر دایره ذیل نهد اگر انگشت بر یک نهد در حال بیاید اگر بر سه یا بر هشت نهد همانجا باشد اگر بر نه یا بر ده نهد چند روز توقف هست اگر بر دو یا بر چهار نهد در فکر هست اگر بر هفت نهد بیاید اگر بر پنج یا شش نهد بر تو بیاید دایره ذیل این هست

یک ۱	دو ۲	سه ۳	چهار ۴	پنج ۵
شش ۶	هفت ۷	هشت ۸	نه ۹	ده ۱۰

دعا بجناب باریتعالی

الهی ملکا بادشاها این عاصی و جانی را با همه مسلمانان با ایمان داری و با ایمان بری و از شرمندگی در خلق اولین و آخرین در زیر پناه خود نگاهداری و بجماعت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم حاضر گردانی و غائب نگردانی و بدیدار بیچون و بیچگونه خود مشرف گردانی و از پل صراط بآسانی بگذرانی و بهشت خویش را کرامت گردانی و سکرات الموت و تلخی جان کندن و تاریکی گور و سوال منکر و نکیر آسان گردانی - الهی ملکا بادشاها در آن زمان که ملک الموت قصد جان ما کند ابلیس لعین قصد دین ما کند ایمان ما را و ایمان پدر و مادر ما را و ایمان همه مسلمانان را از غارت مردود لعین در زیر پناه نگهداری الهی از جواب خلاصیت ده و دیدار بے سنت ده و شوق بشارت ده و رضا با قلب ده و تنم بے علت ده و غازیان را فتح و نصرت ده و کافران را مغلوبی و هلاکت ده و حاجیان را سلامت ده و عالمان را علم و آخرت ده و عاصیان را مغفرت ده و زنان را شرم و عافیت ده و رنجوران را صحت ده و زندگان را سنت ده و مردگان را آمرزش و مغفرت ده ربنا لك الحمد یا اله العلمین یَا خَیْرَ النَّاصِرِیْنَ بِرَحْمَتِكَ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ۔ در وقت نشستن بحاجت النسانی این دعا بخواند اعوذ بالله من کل رجس و نجس ومن شر خبث الخبیث ومن شر الشیطان الرجیم ومن شر کل آفة و عاهة و حیة و عقارب در وقت برخاستن از حاجت این دعا بخواند الحمد لله الذی اخرج عنی الاذی ما یوذنی و امسکنی بما ینفعنی و ۳ بار این آیت بخواند غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَاِلَیْكَ الْمَصِیْرُ در وقت استنجا این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ احفظ فرجی و بشری من النار و الزناء و الحرام بسم الله العظیم و الحمد لله علی دین الاسلام۔ نویت ان اتوضأ تقربا للصلوة رضی الله تعالی در وقت آب در دهن کردن این دعا بخواند اللهم لقن صحبتی و تمض بهر ذنوبی و بیض وجهی کما بیضت

اسنانی در وقت آب در بینی کردن این دعا بخواند اللهم ادخلنی من ارواح
الجنة وارزقنی من نعمتها و در وقت شستن روی این دعا بخواند اللهم
بیّض وجهی بنورك یوم تبیض وجوه اولیائك ولا تسود وجهی
یوم تسود وجوه اعدائك اللهم بیض وجهی واشرح قلبی وصدری
وطهر قلبی در وقت دست راست شستن این دعا بخواند اللهم اعطنی
کتابی بیمینی وحاسبنی حسابا یسیرا و در وقت دست چپ شستن این
دعا بخواند ولا تعطنی کتابی کتابی بشمالی ولا من وراء ظهری یوم
یدعوا ثبورا ویصلی سعیرا و در وقت مسح سر این دعا بخواند اللهم احفظ
شعری وبشری من النار و در وقت مسح گوشها این دعا بخواند اللهم لا
تسمعنی غلیان اهل النار در وقت مسح گردن این دعا بخواند اللهم اعتق
رقبتی ورقبت ابائی ورقبت امة محمد صلی الله علیه وسلم من النار
والسلاسل والاغلال در وقت مسح ریش و خلال آن این دعا بخواند
اللهم هون علینا سکرات الموت و در وقت شستن پای راست
این دعا بخواند اللهم ثبت اقدامی علی الصراط یوم تزل به الاقدام
در وقت شستن پای چپ این دعا بخواند اللهم اجعل سعی سعیا
مشکورا ووضوی مقبولا وتجارتی لم تبورا واجعلنی من التوابین
واجعلنی من المتطهرین واجعلنی من عبادك الصالحین الذین
لا خوف علیهم ولا هم یحزنون در وقت خوردن باقیمانده آب وضو
این دعا بخواند اللهم اشفنی بشفائك وداونی بدوائك واعصمنی
من الامراض والاوجاع برحمتك یا ارحم الراحمین بعد از وضو روی
بطرف آسمان کند این دعا بخواند اشهد ان لا اله الا انت وحدك لا شریك
لك واشهد ان محمدا عبدك ورسولك در وقت شانه کردن با بروی راست
این دعا بخواند اللهم زینها بزینة الجمال و در وقت شانه کردن با بروی چپ این بخواند اللهم زین الرجال باللحیة و[illegible]

وقت شانه کردن ریش این دعا بخواند اللهم سرح لحیتی وفرجنی
من الهموم والغموم سوره الهٰکم التکاثر نیز بخواند سوره والضحیٰ
والم نشرح یکبار وانا اعطینا سه بار ونیز این دعا سه بار بخواند اللهم
صل علی محمد وعترته بعدد کل معلوم لک۔

دیگر آنکه چون موذن بگوید الله اکبر سامع بگوید مرحبا مرحبا بالقائلین
عدلاً بالصلوٰة اهلا اکبرت کبیرا وعظمت عظیما سبحان الله بکرة واصیلا
موذن چون اشهد ان لا اله الا الله گوید سامع بگوید رضینا بالله تعالیٰ
ربا وبالاسلام دینا وبمحمد نبیا وبالقران اماما وبالکعبة قبلة
وبالصلوٰة فریضة وبالمومنین اخوانا وبالصدیق والفاروق
وذی النورین والمرتضیٰ ائمة رضوان الله علیهم اجمعین موذن
چون حی علی الصلوٰة گوید شنونده بگوید لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم موذن چون حی علی الفلاح گوید
سامع بگوید ماشاء الله کان وما لم یشأ لم یکن موذن چون الصلوٰة خیر من النوم گوید سامع بگوید صدقت و
بررت وبالحق نطقت اللهم اجعلنا من القوم الغافلین لا توفیق الا بالله العلی العظیم موذن چون قد قامت الصلوٰة
گوید سامع بگوید اقامها الله وادامها ما دامت السموات والارض اللهم انی اعوذ بک من شر
الشیطان الذی یوسوس فی الصلوٰة بعد اذان موذن وسامع هر دو
این دعا بخواند حقا یقینا صادقا خالصا مخلصا لا اله الا الله
الواحد القهار رب السموات والارض وما بینهما العزیز الغفار
رب هذه الدعوة التامة والصلوٰة القائمة آت محمد ن الوسیلة
والفضیلة والدرجة الرفیعة وابعثه مقاما محمودا الذی وعدته
وارزقنا شفاعته انک لا تخلف المیعاد۔

منقول است هر که سه بار درود وسه بار کلمه تمجید وسه بار این آیات
شریف بخواند بطرف آسمان بدمد حاجت او بیشک بر آید مجرب است آیات
شریف اینست ومن یتق الله یجعل له مخرجا ویرزقه من حیث

یحتسب ومن یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره قد جعل
الله لکل شیء قدرا دیگر برای بر آمدن حاجات از خواجه امام حماد الدین
یونس سجاوندی قدس سره العزیز روایت کرده اند هر کرا مهمی پیش آید
این دعا را بنویسد در آب روان اندازد اگر دران هفته غرض او حاصل
نشود فردای قیامت جنگ او در دامن من باشد دعا اینست بسم الله
الرحمن الرحیم لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله الملک المهیمن المبین من العبد
الذلیل الی المولی الجلیل مسنی الضر انت ارحم الراحمین
دیگر از برای حاجات دینی و دنیاوی سورهٔ فاتحه را در هفته بدین ترتیب
بخواند حاجتش بیشک بر آورده گردد روز یکشنبه هفتاد بار روز دوشنبه
شصت بار روز سه شنبه پنجاه بار روز چهارشنبه چهل بار روز پنجشنبه
سی بار روز جمعه بست بار روز شنبه ده بار بخواند دیگر از برای یافتن
گم شده اگر بر هفت سنگ یگان یگان بار بخواند در آب اندازد
فی الحال گم کردهٔ خویش بیابد اسم این هست یا قیوم فلا یفوت
شیء من علمه ولا یؤده روایت است از مغیره بن شعبه که هر که در شب جمعه
این دعا را چهل و یکبار بخواند هر حاجتی که داشته باشد تا جمعه آینده درست
آید اگر درست نه آید بر من لعنت کند دعا این است سبحان القدیم الذی
لم یزل سبحان العلیم الذی لم یجهل سبحان الجواد الذی لا یبخل
سبحان الحلیم الذی لا یعجل برحمتك یا ارحم الراحمین دعا بجناب
باری تعالی الهی ملکا پادشاها برضای رحمت خود ما را نگر خدا وندا ظاهر
و باطن ما را در زیر رضای خود جمع دار الهی تفرقه و پریشانی و سرگردانی
از راه ما دور کن راه جمیع مسلمانان دور گردان الهی سعادت و رعیت سالق
و قائد ما گردان الهی ما را ایمان نگهدار ما را از شر ما نگاه دار هر چه شاید بخشی
د... برضای خود شی ... بخشی - الهی ما را از یاد خود مغرور مکنی

و بقهر خود مقهور مکن و بغیر خود مشغول مکن اگر بپرسی حجت ندارم و اگر بگیری طاقت ندارم و اگر ببخشی طاعت ندارم از بنده خطا و زلت و از تو عطا و رحمت اے قدیم لم یزل اے عزیز بے بدل اللهم اصلحنا و اصلح فساد اقوالنا و اصلح فساد افعالنا و اصلح فساد اعمالنا و اصلح فساد قلوبنا و اصلح فساد صدورنا و اصلح فساد ولایت امورنا و اصلح فساد بیننا و بینک یا مصلح یا مصلح الصالحین المخلصین و یا خیر الناصرین برحمتک یا ارحم

فصل در بیان ثابت شدن بُرجهاے دوازده گانه

اے ترا ماه و آفتاب غلام — بحر این قطعه شد خفیف بنام
فاعلاتن مفاعلن فعلات — خانهاے نجوم سبعه تمام
حمل و عقرب است با بهرام — قوس و حوت است مشتری را رام
ثور و میزان چو خانهٔ زهره است — مر زحل را جدی و دلو مقام
تیر جوزا و خوشه مه سرطان — خانهٔ آفتاب شیر مدام

چنانکه در جواهر غزالی آورده که خواص تاثیرات ساعات از ایام هفته که حکماے یونان براے ذو القرنین استخراج کرده اند بغایت مجرب است. روز جمعه اول زهره است و نیم چاشت عطارد و وقت استوا قمر و وقت ظهر و در میان دو نماز مشتری و نماز دیگر مریخ و آخر روز زحل است در روز شنبه اول زحل و نیم چاشت مشتری و استوا مریخ و ظهر شمس و میان دو نماز زهره و نماز نماز دیگر عطارد و آخر روز قمر است و روز یکشنبه اول شمس و نیم چاشت زهره و نزدیک استوا عطارد و ظهر قمر و میان دو نماز زحل و نماز دیگر مشتری و آخر روز مریخ روز دوشنبه اول قمر و نیم چاشت زحل و نزدیک استوا مشتری و نماز ظهر مریخ و میان دو نماز شمس و نماز دیگر زهره و آخر روز عطارد و روز سه شنبه اول مریخ و نیم چاشت شمس و استوا زهره و نماز ظهر عطارد و میان

و نماز قمر و نماز دیگر زحل و آخر روز مشتری و روز چهار شنبه اول عطارد
و چاشت قمر و استوا زحل و نماز ظهر مشتری و میان دو نماز مریخ۔

در بیان ستارگان سعد و نحس

در بیان ساعتهائے او که دراں تعویذات نوشته کرده
مے شود و بیان بخورات آں بدانکه مشتری سعد
اکبر ہست در ساعتهائے او تعویذ محبت و حاضر شدن
غائب و دفع بیماری ها نوشته کرده مے شود و بخورات او
عود و مشک کافور و جدوانه و صندل سرخ و شکر زهره
سعد اصغر است در ساعتهائے او تعویذات الفت و زبان بندی
نوشته کرده میشود و بخورات او عود و عنبر و مشک و صندل
و عود و کافور و اسپند عطارد مشترک است
در ساعتهائے او تعویذ نسبت و خواب بندی و تیغ بندی وغیره نوشته
کرده میشود بخورات او عود و کافور و عنبر اسرخ و قرنفل شمس سعد است
در ساعتهائے او تعویذات محبت و شفائے امراض نوشته کرده مے شود
بخورات او عود و مشک و دارچینی قمر سعد ہست در ساعتهائے او تعویذ محبت
و شفائے امراض میتولیسند و بخورات او عود و کافور و شهد زحل نحس اکبر ہست
در ساعتهائے او بهر کشت اعدا نوشته کردن باید بخورات او عود و لوبان و سال
مریخ نحس اصغر است در ساعتهائے او تعویذ ارادت و کی دشمن نوشته
کند لیکن طالب را باید که در وقت سعد کار کند و در وقت نحس کار جدید نکند
که با نجام نخواهد رسید بخورات او عود و لوبان و سال را باید در نوشتن تعویذات این نحس [illegible]

بداره و موافق هر ستاره بخور او بسوزد که مطلب او بانجام خواهد رسید

در بیان ساعتهای نیک و بد میانه که در روز و شب میباشند

	١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠	١١	١٢
روز یکشنبه	شمس نیک	زهره نیک	عطارد میانه	قمر نیک	زحل بد	مشتری نیک	مریخ بد	شمس نیک	زهره نیک	عطارد میانه	قمر نیک	زحل بد
شب دوشنبه	مشتری نیک	مریخ بد	شمس نیک	زهره نیک	عطارد میانه	قمر نیک	زحل بد	مشتری نیک	مریخ بد	شمس نیک	زهره نیک	عطارد میانه
روز دوشنبه	قمر نیک	زحل بد	مشتری نیک	مریخ بد	شمس نیک	زهره نیک	عطارد میانه	قمر نیک	زحل بد	مشتری نیک	مریخ بد	شمس نیک
شب سه شنبه	زهره نیک	عطارد میانه	قمر نیک	زحل بد	مشتری نیک	مریخ بد	شمس نیک	زهره نیک	عطارد میانه	قمر نیک	زحل بد	مشتری نیک
شب چهارشنبه	زحل بد	مشتری نیک	مریخ بد	شمس نیک	زهره نیک	عطارد میانه	قمر نیک	زحل بد	مشتری نیک	مریخ بد	شمس نیک	زهره نیک
روز چهارشنبه	عطارد میانه	قمر نیک	زحل بد	مشتری نیک	مریخ بد	شمس نیک	زهره نیک	عطارد میانه	قمر نیک	زحل بد	مشتری نیک	مریخ بد
شب پنجشنبه	شمس نیک	زهره نیک	عطارد میانه	قمر نیک	زحل بد	مشتری نیک	مریخ بد	شمس نیک	زهره نیک	عطارد میانه	قمر نیک	زحل بد
روز پنجشنبه	مشتری نیک	مریخ بد	شمس نیک	زهره نیک	عطارد میانه	قمر نیک	زحل بد	مشتری نیک	مریخ بد	شمس نیک	زهره نیک	عطارد میانه
شب جمعه	قمر نیک	زحل بد	مشتری نیک	مریخ بد	شمس نیک	زهره نیک	عطارد میانه	قمر نیک	زحل بد	مشتری نیک	مریخ بد	شمس نیک
روز جمعه	زهره نیک	عطارد میانه	قمر نیک	زحل بد	مشتری نیک	مریخ بد	شمس نیک	زهره نیک	عطارد میانه	قمر نیک	زحل بد	مشتری نیک
شب شنبه	مریخ بد	شمس نیک	زهره نیک	عطارد میانه	قمر نیک	زحل بد	مشتری نیک	مریخ بد	شمس نیک	زهره نیک	عطارد میانه	قمر نیک
روز شنبه	زحل بد	مشتری نیک	مریخ بد	شمس نیک	زهره نیک	عطارد میانه	قمر نیک	زحل بد	مشتری نیک	مریخ بد	شمس نیک	زهره نیک
شب یکشنبه	عطارد میانه	قمر نیک	زحل بد	مشتری نیک	مریخ بد	شمس نیک	زهره نیک	عطارد میانه	قمر نیک	زحل بد	مشتری نیک	مریخ بد

فالنامه امام رضا

یکبار فاتحه وسه بار اخلاص خوانده بارواح امام رضا ببخشد بعد از آن چشم پوشیده انگشت در دائره ذیل نهد به بیند که دست برکدام حرف نهاده شد نگاه بکند که چه خاصیت دارد دائره این هست.

ا	ب	ت	ث	ج	ح
خ	د	ذ	ر	ز	س
ش	ص	ض	ط	ظ	ع
غ	ف	ق	ک	ل	م
ن	و	ه	لا	ء	ی

چو در فالت الف آید مخور غم
که می باشی بسی زین فال خرم

اگر میل سفر داری برو زود
وگرنه غائبت آید دمادم

چو ب آمد بفالت شادمانیست
نشاط بخت و عیش کامرانیست

اگر مالی طلب داری بیابی
وگر پیوند خواهی جاودانیست

چو ت آمد از این نیت حذر کن
وگرنه ترک مال و ترک سر کن

بهر گاه که روآری درین کار
ترا گفتم همه نیکو حذر کن

چو ث آمد بفالت ای یگانه
بیابی تام نیکو در زمانه

سفر نیک هست و غائب شاد هست
شود معنی پیدا درمیانه

چو ج آمد بفالت در امان باش
بکن تو شادمانی در امان باش

اگر غائب بود آسان بیابی
وگر پیوند خواهی جاودان باش

چو ح آمد مبارک باد این فال
بخوشحالی بمانی تا بصد سال

سفر و پیش بیابی هم سلامت
ز غائب گر بپرسی [illegible] حال

چو خ آمد بفالت پر حذر باش
درین نیت مکن تعجیل بسیار
چو در فال تو حرف دال آمد
نشان دولتت این هست بنگر
چو ذال آمد خللها دور گشتی
سفر عقد شراکت را که خوب است
چو ر آمد بفالت کام یابی
نشان بهترین در فالت آمد
چو ز آمد ز دشمن ترس و بیم است
بفال هر که حرف ز بر آمد
چو در فال تو س آمد ازین فال
نکو بختی گر این فالت بر آمد
چو ش آمد بفالت این نشان است
چو ص آمد مشو گستر زمانی
سفر گر میکنی نفع بیاری
چو ض آمد بفالت ای برادر
چو ض آمد ضمان کس مشو هیچ
چو ط آمد ترا گفتم که بینی
وگر همه حال حالست پس سفر کن
چو حرف ظ آمد ای سرافراز
همه کار ستة بدل خواه تو باشد
چو ع آمد مدارا کن مدارا
ازین فال نیکی پیش آید
چو در فال تو غ آمد مدارا کن
اگر خواهی که کام خود بیابی

ز دشمن تا توانی با خبر باش
اگر تعجیل داری پر خطر باش
ترا دولت باستقبال آمد
زر و دولت ترا در فال آمد
بکام دوستان معمور گشتی
بخیر و خوش چون معمور گشتی
سعادت یابی و انعام یابی
ازین نیت بخوبی کامیابی
ازین نیت زیان مال و سیم هست
غمش هم صحبت و محنت قرین است
گرامی با سعادت در همه حال
پدید آید ترا بیحد زر و مال
ازین نیت حذر کردن نشان است
که تا در سختی و محنت نمانی
ولی بیمار را هست زندگانی
عجائب فال آمد نیک بنگر
دلت را با غم و اندوه میسر
ترا زین فال از حق ره نمونی
ازین خوب است حالت در فزونی
شوی با بخت و دولت محرم راز
بهر کاری که خواهی کردن آغاز
که بینی [illegible] دولت [illegible]
[illegible] داری اگر راه خدا را
[illegible]
[illegible] خدا [illegible]

چو حرف فَ بفالت کرد اشارت	که این نیت بدولت هست اشارت
بکن کاری که میخواهی که خوب است	اگر عقد اکنی بیع عمارت
چو در فالِ تو ق آمد قرار است	ترا خاطر چرا در زیر بار هست
چو ق آمد قدم نه اندرین کار	بکن سعی که دولت انتظار است
چو ک آمد بفالت شد تباک	حذر کن گر ترا عقلست و ادراک
چو ل آمد بفالت باش خوشدل	ازین نیت شود کام تو حاصل
ازین طالع که فالت ل بر آمد	ز عقد و بیع و گردد مال حاصل
چو میم آمد بفالت زود ای یار	حذر کن تا نگردد کار دشوار
دل از بیمار بر کن تا بمیرد	که گم گشته نمی آید بدیدار
چو حرف ن در فالت بر آمد	بگفتم من که حالت چون بر آمد
مکن تعجیل در کاری که داری	تو آنجا صبر و تاخیر به آمد
چو و آمد بفالت آشکارا	بکن با دوستان خود مدارا
تو صبری کن که این فالت بر آمد	تو با دولت شوی آخر مدارا
چو ه آمد خدایت با تو یار است	درین نیت ترا با غم چه کار است
اگر میل سفر داری سفر کن	ز غائب گر بپرسی مالدار است
چو آمد لام الف در فال ای یار	نداری نفع جز نقصان بسیار
سفر گر میکنی نفعی نداری	ز غائب گر بپرسی هست بیمار
چو ی آمد ز کاری از خدا هست	درین نیت ترا با غم چه کار است
بکن تعجیل در کاری که داری	که یابی مطلبت گردد وقار است

فال دیگر گوید

دیگر گر بخواهد که جوید مراد	بیاید و الا شود نامراد
کشد در زمین خطها بیشمار	بگیرد هم و هفت هفت ...

یکی گر برآید بود آفتاب — بیابی ازو شادی فتح باب
دوگر مانده باشد شناسی قمر — بود کارها جمله با زیب و فر
سه گر مانده مریخ او در کشود — ازان کار پرهیز باید نمود
چهارم عطارد چو آری بیاد — خطر باشد اما بیابی مراد
چو پنجم بیاید بود مشتری — بیابی ازو شادی و برتری
ششم ار بماند زهره است اندر شمار — بود حاصلت شادی بیشمار
چو هفتم بماند بود زان زحل — نباشد دران کار الا خلل

فال دیگر

دیگر گوید باید که در زمین خط بے شمار بکشد بعد ازاں هشت هشت بشمارد

یکی محنت و دو بد باشد سه از محنت برآید کار — چهارم نحس پنجم سعد و ششم نیکو ولے دشوار
هفتم کام دل یابی مراد تو شود حاصل — هشتم هم برآید کار لیکن مدتے بسیار

منظومه رجال الغیب است

اگر قیام نمائیم بقول اهل کمال — بدین طریق شناسی جوانب ابدال
به هفت چارده[14] و بیست دو[22] و بیست و نهم[29] — بمشرقند چو صبح حریم بعید رجال
به شش بیست دیگر و بیست هشت اگر گوئی — میان شرق شمال اند اے خجسته فعال
به هشت پانزده و بیست و سه[23] دهی باشند — سوی شمال بقول صحیح در همه حال
به بیست[20] سیزده[13] و پنج اگر نشان طلبی — میان غرب شمال اند اے بلند اقبال
به چهارم[4] و دوازدهم[12] و نوزده[19] و بیست هفت[27] — چو ماه نو بدر مغربند حلقه مثال
به دویم و دهم و هفده[17] هم و بیست و پنج[25] — میان غرب و جنوبند مست جاه و جلال
به سه یازده و هژده اند بیست و ششم[26] — سوی جنوب نشسته هم باستقبال
به اول نهم و شانزده به بیست و چهار[24] — میان شرق جنوبند اے نکو افعال



قیام ملک بذات شریف ایشان ہست	اگر چنانچه نباشند ملک راست زوال

ختم سوره فاتحه

چهل و یکروز هر روز چهل و یکبار بخوانند بلا ناغه اگر گاہے ناغه شود باز از سر گیرد و در آخر سورت هر نوبت این دعا بخواند یا مُفَتِّحُ فَتِّحْ یا مُفَرِّجُ فَرِّجْ یا مُسَبِّبُ سَبِّبْ یا مُیَسِّرُ یَسِّرْ یا مُسَهِّلُ سَهِّلْ یا مُتَمِّمُ تَمِّمْ بعد از چهل یکروز چندان فتوحات روئے نماید. که ما فوق آن متصور نباشد انشاء الله تعالے مجرب است۔

ابیات در بابت دریافت قمر گوید

آنچه از ماه شد مضاعف کن		پنج دیگر فزود بر سر آن
پس به برجے که آفتاب در وست		بکن آغاز پنج پنج بر آن
هر کجا منتهی شود عدوش		ماه آنجا بود یقین میدان
آنچه از پنج کم مے ماند		بر سرش میروی و زوج بخوان

در بیان عقرب در هر ماه گوید

عقرب اندر مهے دو و نیم روز آرد گران		هر گه کاری میکنی در وے باو آرد زیان
یازده اندر اسد ... هشت اندر سرطان ربیع الاول · ربیع الثانی		شش به جوزا دو است به ثور یک بحمل آمد میان جمادی الاول · جمادی الثانی · رجب
بیست و هشت آمد به آگهن بیست و شش آمد بحوت عقرب · قوس · شعبان · رمضان		بیست و سه در ماگه آمد بیست یک پهاگن بدان جدی ۲۳ · ۲۱ · دلو ۲۳ · شوال · ذوالقعده ۲۳
۱۸ ترده در جیت بشمر شانزده بیساگه دان حوت · حمل ۱۶ · محرم ۱۲ · ذوالحج ۱۲		سیزده در جیٹهه باشد گر نمیدانی بدان ثور · صفر



ترکیب ختم خواجگان گوید

زختم خواجگان گویم حکایت　　که دارم از مشائخ این روایت
چو آید بنده را مشکلے پیش　　که دفعش را بداند مرد درویش
کند ختم مراد خویش جوید　　که ختم او سخن باکس نگوید
بهر نیت که خواهد مستجاب است　　سوالش را ز لطف حق جواب است
شب جمعه بخواند یا دوشنبه　　بود شبهاے دیگر ناموجه
طهارت سازد اول اے برادر　　بدن را از حدث سازد مطهر
بد اول چوں شود توفیق یارش　　بخواند فاتحه تا سعت بارش
درود آنگه فرستد با پیمبر　　ز بعد فاتحه صد بار دیگر
چو خواند این درود اے مرد هشیار　　الم نشرح بخوان هفتاد و نه بار
هزار و یک بود رخصت پس انگاه　　به بسم الله خوانی قل هو الله
تا حزبار اے مرد نکوکار　　بخوانی فاتحه تا هفتیں بار
چو اول بار هم صد بار دیگر　　درود از جان فرستی با پیمبر
پئے هنگام ختم از عجز و زاری　　بسوئے قبله روئے خویش آری
تو ختم خواجگان هرگاه خوانی　　طریقش را بدیں ترتیب دانی

جمیل این ختم را از روی استاد
بنظم آورده هر جانب فرستاد

ازبراے بناے خانه گوید

بناے خانه در ماه محرم　　بود پیوسته جائے ماتم و غم
سفر هرگز نباشد ساز گاهی　　ربیع الاول آید ماله اری
ربیع الآخر آخر ما بسوزد　　جمادی صاحب خانه بمیرد

جمادی آخرین نیکی نماید
به بیند شادی و نیکی نماید

رجب با درد‌ها گردد گرفتار
به شعبان مے شود البته بیمار

به رمضان نیکوئی بیند فراوان
بود آنخانه چون خورشید تابان

بزرگی بایدش در ماه شوال
به بیند راحت و هم صاحب مال

خصومت‌ها بود در ذی قعده پیدا
بود جنگ و جدل دائم هویدا

بنائے خانه در ذیحجه اے یار
بیابی نعمت و هم مال بسیار

در نحس روزها گوید

به شنبه گر بنا گردد عمارت
بدست آید فراوان مال و نعمت

فتد آتش به یکشنبه مقرر
اگر گردد بنائے خانه یکسر

دوشنبه صاحب آنخانه را گنج
بدست آید شود فرزند بے رنج

سه شنبه گر بنا سازد عمارت
بمیرد صاحبش بے جبس و علت

اگر در چهارشنبه شد بنائی
شود مسکین و صالح پارسائی

بنا گردد اگر پنجشنبه جائے
خداوندش بود حاجت روائی

بروز جمعه سازد خانقاهی
بیابد رزق و اسع مال و جاهی

بسم الله الرحمن الرحیم

هذا الحجاب المبارك وهو معد للحفظ من الآفات الجسمانية والعاهات الروحانية وحاملها يامن من ضر السحر والفتن والجنون والنسيان ومن الخوف والتوابع وعمار البنيان والحمى والشقيقة والضربان ومن الضحك والبكاء في النوم وضرب الاسنان من البول في الفراش والصداع والخفقان ومن كل ريح يكون من ام الصبيان في النساء والرجال والصبيان

والوسواس والزوابع من الشياطين والجان من الهوام والحشرات
والوباء والطاعون وفيه سر عظيم عجيب للذى يفزع فى كل شهر
وللصبى الذى يكثر البكاء واذا حملت المرأة التى الجنين تسقط
سلم جنينها وقيل ان فيه اسم الله الاعظم وهو دعوة الجامعة
لكل شىء يكتب فى اول الساعة من يوم الاحد وهو هذا

بسم الله الرحمن الرحيم

اَللّٰهُ لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّوْمُ بِسْمِ اللّٰهِ وَبِاللّٰهِ وَمِنَ اللّٰهِ وَاِلَى اللّٰهِ
وَلَا غَالِبَ اِلَّا اللّٰهُ وَلَا يَئُوْدُهٗ هَارِبٌ وَهُوَ الْحَيُّ الْقَيُّوْمُ وَاُعِيْذُ
مَنْ عَلَّقَ عَلَيْهِ هٰذَا الْكِتَابَ بِاللّٰهِ الَّذِىْ لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ
وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمٰنُ الرَّحِيْمُ وَاُعِيْذُهٗ بِكَلِمَاتِ اللّٰهِ التَّامَّاتِ
وَبِاَسْمَائِهِ الْعَامَّةِ مِنْ شَرِّ السَّامَّةِ وَالْعَيْنِ اللَّامَّةِ وَمِنْ شَرِّ اَبِىْ
فَرْوَةَ وَمَا وَلَدَ وَمِنْ شَرِّ النَّفّٰثٰتِ فِى الْعُقَدِ وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ اِذَا
حَسَدَ وَاُعِيْذُهٗ بِاللّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ رَبِّ الْمَلٰئِكَةِ وَالرُّوْحِ رَبِّ
الْعَرْشِ الْعَظِيْمِ اَهْيَا اَشَرَاهِيَا اَدُنَايَ اَصْبَاؤُتُ اِلْ شَدَّايَ وَ
اُعِيْذُهٗ بِاللّٰهِ وَبِنُوْرِ الْعَرْشِ الَّذِىْ لَا يَحُوْلُ وَالْعَيْنِ الَّتِىْ لَا تَنَامُ
وَالْمَلِكِ الَّذِىْ لَا يُرَامُ وَالْحَيِّ الَّذِىْ لَا يُضَامُ وَالْقَيُّوْمِ عَلَى الدَّوَامِ
وَالرُّوْحِ الَّذِىْ لَا يَغْلِبُ وَاُعِيْذُهٗ بِرَبِّ جِبْرَئِيْلَ وَمِيْكَائِيْلَ وَ
وَعَزْرَائِيْلَ وَصُوْرِ بَائِيْلَ وَرَبِّ الْمَلٰئِكَةِ الَّذِيْنَ يَسْجُدُوْنَ لِرَبِّ
الْعٰلَمِيْنَ وَبِالْاِسْلَامِ الَّذِىْ اسْتَنَارَتْ بِهِ الشَّمْسُ وَاَضَاءَ بِهِ
الْقَمَرُ وَبِالْاِسْمِ الْمَكْتُوْبِ عَلٰى سَاقِ الْعَرْشِ
وَبِالْاِسْمِ الَّذِىْ نَزَلَ بِهٖ جِبْرَائِيْلُ وَمِيْكَائِيْلُ
وَاِسْرَافِيْلُ وَعَزْرَائِيْلُ عَلٰى مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّيْنَ يَوْمَ الْاِثْنَيْنِ وَ
بِالْاِسْمِ الَّذِىْ خَلَقَ بِهٖ مَلٰئِكَتَهٗ وَاَثْبَتَ بِهٖ اَقْدَامَ حَمَلَةِ عَرْشِهٖ عَلَى الْمَاءِ

وَبِالْاَسْمَاءِ الثَّمَانِيَةِ الْمَكْتُوْبَةِ عَلٰى قَلْبِ الشَّمْسِ وَاُعِيْذُ بِاللّٰهِ وَ
بِالرَّحْمٰنِ وَبِكٓهٰيٰعٓصٓ وَطٰهٰ وَيٰسٓ وَالْقُرْاٰنِ الْحَكِيْمِ حٰمٓعٓسٓقٓ وَ
اُعِيْذُهٗ بِاسْمِ اللّٰهِ الْمَخْزُوْنِ الْمَكْنُوْنِ الْمُبَارَكِ الطَّاهِرِ الْمُطَهَّرِ
الْقُدُّوْسِ الْمُقَدَّسِ نُوْرٌ عَلٰى نُوْرٍ وَنُوْرٌ فَوْقَ كُلِّ نُوْرٍ وَبِالْاَسْمَاءِ
الَّذِیْ اَضَاءَتْ بِهٖ كُلُّ طَلْعَةٍ وَكُسِرَتْ بِهٖ قُوَّةُ كُلِّ شَيْطَانٍ وَ
اٰمِنَ بِهٖ كُلُّ خَائِفٍ وَبِالْاِسْمِ الَّذِیْ يَمْشِیْ بِهٖ عَلَى الْمَاءِ
كَمَا يَمْشِیْ عَلَى الْاَرْضِ الْيَابِسَةِ وَبِالْاِسْمِ الَّذِیْ سَمّٰى بِهٖ
نَفْسَهٗ وَاسْتَوٰى بِهٖ عَلٰى عَرْشِهٖ وَاسْتَوٰى عَلٰى كُرْسِيِّهٖ وَبِالْاِسْمِ
الَّذِیْ اَقَامَ بِهٖ سَمٰوٰتِهٖ وَاَرْضِهٖ وَجَنَّتِهٖ وَنَارِهٖ وَبِهٖ ثَبَتَ خَلْقِهٖ وَ
اُعِيْذُهٗ بِالْاِسْمِ الَّذِیْ فَرَقَ بِهِ الْبَحْرَ لِمُوْسٰى وَبَنِیْ اِسْرَائِيْلَ وَاَغْرَقَ
فِرْعَوْنَ وَجُنُوْدَهٗ اَجْمَعِيْنَ وَبِالْاِسْمِ الَّذِیْ هُوَ مَكْتُوْبٌ عَلٰى عَصَاءِ
مُوْسٰى وَبِالْاِسْمِ الَّذِیْ مَشٰى بِهٖ عِيْسَى ابْنُ مَرْيَمَ عَلَى الْبَحْرِ فَلَمْ تَبْتَلَّ
قَدَمَاهُ وَبِالْاِسْمِ الَّذِیْ هُوَ مَكْتُوْبٌ عَلٰى وَرَقِ الزَّيْتُوْنِ وَاُعِيْذُهٗ
بِالْكَائِنِ اَوَّلًا كُلِّ شَیْءٍ وَالْبَاقِیْ اٰخِرًا بَعْدَ كُلِّ شَیْءٍ وَهُوَ اللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ وَالْخَلْقُ لَهٗ اَوَّلُوْنَ
فَسَيَكْفِيْكَهُمُ اللّٰهُ وَهُوَ السَّمِيْعُ الْعَلِيْمُ وَاُعِيْذُهٗ بِاسْمِ
اللّٰهِ الْكَرِيْمِ الْجَلِيْلِ وَبِالْاِسْمِ الَّذِیْ وَضَعَهٗ عَلَى الْاَرْضِ فَاسْتَقَرَّتْ
وَعَلَى النَّهَارِ فَاَنَارَ وَعَلَى اللَّيْلِ فَاَظْلَمَ وَبِالْاِسْمِ الَّذِیْ نَطَقَ بِهٖ عِيْسٰى
ابْنُ مَرْيَمَ رُوْحُ الْقُدُسِ اِذْ كَانَ فِی الْمَهْدِ صَبِيًّا وَبِالْاِسْمِ الَّذِیْ
اَبْرَاَ بِهِ الْمَرْضٰى وَاَحْيٰى بِهِ الْمَوْتٰى وَاُعِيْذُهٗ بِاللّٰهِ الْكَرِيْمِ وَمُلْكِهِ
الْعَظِيْمِ وَبِاَسْمَائِهِ الْحُسْنٰى الَّتِیْ لَا يُجَاوِزُهُنَّ بَرٌّ وَلَا فَاجِرٌ وَلَا
يَقْرَبُهٗ بِاسْمِ اللّٰهِ جَبَّارٌ عَنِيْدٌ وَلَا شَيْطَانٌ مَرِيْدٌ وَلَا اَحَدٌ مِنَ
الْجِنِّ وَاُعِيْذُهٗ بِالْاِسْرَائِيْلَ وَالْخَلِيْلِ اِبْرَاهِيْمَ وَالْكَلِيْمِ مُوْسٰى
وَالْمُصْطَفٰى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَاُعِيْذُهٗ بِمَا اسْتَعَاذَ بِهٖ

سَيِّدِنَا اٰدَمَ وَشِيْثَ وَهَابِيْلَ وَاِدْرِيْسَ وَنُوْحٍ وَلُوْطٍ وَاِبْرَاهِيْمَ
وَاِسْمَاعِيْلَ وَاِسْحَاقَ وَيَعْقُوْبَ وَالْاَسْبَاطِ وَمُوْسٰى وَهَارُوْنَ
وَدَاوٗدَ وَسُلَيْمٰنَ وَعِيْسٰى وَزَكَرِيَّا وَيَحْيٰى وَهُوْدٍ وَشُعَيْبٍ وَ
صَالِحٍ وَاِلْيَاسَ وَالْيَسَعَ وَاَيُّوْبَ وَيُوْسُفَ وَيُوْنُسَ وَعِمْرَانَ
وَذُوالْقَرْنَيْنِ وَذُوالْكِفْلِ وَذُوالنُّوْنِ وَطَالُوْتَ وَدَانِيَالَ
وَعُزَيْرٍ وَمُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ وَاُعِيْذُهٗ لِوَجْهِ اللّٰهِ
الَّذِيْ لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْبَاقِيْ بَعْدَ فَنَاءِ كُلِّ شَيْءٍ وَبِقُدْرَتِهٖ وَ
سُلْطَانِهِ الَّذِيْ عَلٰى قَهْرِ كُلِّ شَيْءٍ مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ وَشَيْطَانَةٍ
وَجِنِّيٍّ وَجِنِّيَّةٍ وَاِنْسِيٍّ وَتَابِعٍ وَتَابِعَةٍ وَسَاكِنٍ وَسَاكِنَةٍ وَسَاحِرٍ
وَسَاحِرَةٍ وَغُوْلٍ وَغُوْلَةٍ وَمِنْ شَرِّ كُلِّ عَيْنٍ بَاغِيَةٍ وَنَاظِرَةٍ
وَحَاسِدَةٍ اَوْخَاطِفَةٍ وَاُذُنٍ سَامِعَةٍ وَاَلْسِنٍ نَاطِقَةٍ اَوْصَامِتَةٍ
وَاَيْدٍ بَاطِشَةٍ اَوْبَاسِطَةٍ وَاَقْدَامٍ مَاشِيَةٍ وَقُلُوْبٍ وَاعِيَةٍ وَ
صُدُوْرٍ خَاوِيَةٍ وَحُمّٰى لَازِمَةٍ بَاطِنَةٍ اَوْظَاهِرَةٍ وَاُعِيْذُهٗ مِنْ كُلِّ
دَاخِلٍ اَوْخَارِجٍ اَوْغَادٍ اَوْرَائِحٍ وَمِنْ شَرِّ سَاكِنِ الرِّيْحِ وَكُلِّ اَعْجَمِيٍّ
اَوْفَصِيْحٍ اَوْمَرِيْضٍ اَوْصَحِيْحٍ اَوْيَقْظَانٍ اَوْنَائِمٍ وَمِنْ شَرِّ عَدَاوَةٍ
وَرُوْحَانِيِّهِمْ وَمِنْ شَرِّ سَاكِنِ الْاَرْضِ وَسَاكِنِ السَّحَابِ وَمِنْ شَرِّ جُنُوْدِ
اِبْلِيْسَ وَمِنْ شَرِّ اَعْيُنِهِمْ
وَمِنْ شَرِّ عُقَدِ مَكْرِهِمْ وَبَغْيِهِمْ وَسِلَاحِهِمْ وَاَرْوَاحِهِمْ وَمِنْ
شَرِّ الْمَرَدَةِ وَالطَّيَارَاتِ وَمِنْ شَرِّ مَنْ يَّعْمَلُ خَطِيْئَةً اَوْيُوْلِعُ بِهَا
وَمِنْ شَرِّ مَا يُظْهِرُ الضَّمِيْرُ وَتَنْعَقِدُ عَلَيْهِ الْعُقُوْدُ وَمِنْ شَرِّ زَوْبَعَةَ
رَاْسِ الْجِنِّ وَمِنْ شَرِّ وَنَهْشِ رَاْسِ الْمَرَدَةِ وَمِنْ شَرِّ مَنْ يَّسْكُنُ
الْقُبُوْرَ وَالْجِبَالَ وَالْبِحَارَ وَالْكُهُوْفَ وَالْغِيَاضَ وَالْخَرَابَ وَالْعِمْرَانَ
وَمِنْ شَرِّ مَنْ يَّسْكُنُ الظُّلُمَاتِ وَكَسَرِ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمِنْ شَرِّ مَنْ يَّكُوْنُ الْوُحُوْشَ وَالطُّيُوْرَ

ومن شر من خلق من الارواح والاجساد والاكام ومن شر من يغوص في الصدور
ويسترق السمع باسم الله الذي لا اله الا هو الكريم الاكرم
الكبير الاكبر العزيز الاعز الجليل الاجل العظيم الاعظم
المكتوب في سرادق عرشه لا اله الا الله وحده لا شريك له
واعيذه بالله الذي اصطفى موسى واعطاه التورية وكلمه
بطور سيناء ومن عليه بهارون اخيه وبما نجى ابراهيم من
نار النمرود الجبار وبما انعم به على يعقوب اذ رد عليه يوسف
وعزمت عليكم ايتها الارواح المردة العاصية المخالفة من
الجن والانس والسحرة والتوابع والسكان وام الصبيان والحمى
بعزائم الله الذي لا اله الا هو الغلاظ الشداد التي لا يجاوزهن
احد من العباد واعزم عليكم بما عزم به سليمان ع ابن داود
وبالاسم الذي سخر به الشياطين لسليمان يعملون بين يديه
وبعزيمته التي لا ترام وبطشه الذي لا يطاق وقوته التي لا
تغلب الا ما باعدتم وتجنبتم عمن علق عليه هذا الكتاب او
شربه او اغتسل به واصرفوا عنا باسكم وشركم وضلالكم
وشر اعينكم ونار اجسامكم وتمثيل صوركم لا يأتيه الباطل
من بين يديه ولا من خلفه تنزيل من حكيم حميد بالله افتتحنا
وبالله ختمنا وبكتاب الله الذي احكمت اياته ثم فصلت
من لدن حكيم خبير وبالله استعذنا واعذنا لا يغلب الله
غالب ولا يفوته هارب الله غالب كل شيء فان توليتم صاحب
كتابي هذا حسبنا الله الذي لا اله الا هو عليه توكلت وهو
رب العرش العظيم بعثت حجة الله وظهر سلطان الله وتفرق
اعداء الله وبقي وجه الله واويت يا حامل كتابي هذا في جوار الله



وحرز الله وكنف الله جارك الله ووليك وحارسك ما شاء الله
كان وما لم يشأ لم يكن اشهد ان الله على كل شيء قدير
وان الله قد احاط بكل شيء علما واحصى كل شيء عددا
او نفذ كل شيء مضرا واحاط بما لديه خبرا ۔ ختمت هذا التعويذ
بخاتم سليمان ابن داود وخاتم محمد صلى الله عليه وسلم
اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله شهد الله
انه لا اله الا هو والملٰئكة واولوا العلم قائما بالقسط لا اله
الا هو العزيز الحكيم الله اكبر الله اكبر الله اكبر الله اكبر
اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان محمدا رسول الله اشهد
ان محمدا رسول الله حي على الصلوة حي على الصلوة حي على
الفلاح حي على الفلاح الله اكبر الله اكبر لا اله الا الله
وصلى الله على سيدنا محمد وعلى اله واهل بيته وسلم
تسليما كثيرا دائما الى يوم الدين والحمد لله رب العلمين
ومما ينفع للحفظ من الجن ونحوهم ما هذا الحجاب المبارك يكتب
ويحمل للحفظ من كل احد وهو هذا بسم الله الرحمن الرحيم
ولا يؤده حفظهما وهو العلي العظيم ويرسل عليكم حفظة
ولا تضرونه شيئا ان ربي على كل شيء حفيظ فالله خير حفظا
وهو ارحم الراحمين له معقبات من بين يديه ومن خلفه
يحفظونه من امر الله وجعلنا السماء سقفا محفوظا وحفظناها
من كل شيطان رجيم وحفظا من كل شيطان مارد
وحفظا ذلك تقدير العزيز العليم وربك على كل شيء حفيظ
عليهم بوكيل قد علمنا ما تنقص الارض منهم وعندنا كتاب
حفيظ والله من ورآئهم محيط بل هو قرآن مجيد في لوح محفوظ

اِنْ كُلُّ نَفْسٍ لَمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ اَللّٰهُمَّ يَا حَافِظُ لَا يَنْسٰى وَيَا مَنْ
نِعْمَةٌ لَا تُحْصٰى وَيَا مَنْ لَهُ الْاَسْمَاءُ الْحُسْنٰى وَالنُّعُوتُ الْعُلْيَا اَسْئَلُكَ
بِجَاهِ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنْ تَحْفَظُوا حَامِلَ كِتَابِيْ
هٰذَا بِمَا حَفِظْتَ بِهِ الذِّكْرَ فَاِنَّكَ قُلْتَ وَقَوْلُكَ الْحَقُّ اِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا
الذِّكْرَ وَاِنَّا لَهُ لَحٰفِظُوْنَ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيْمِ
اَللّٰهُمَّ تَوَلَّهُ وَلَا تُوَلِّهِ غَيْرَكَ وَاحْفَظْهُ بِرِعَايَتِكَ يَا رَبَّ الْعٰلَمِيْنَ
۱۱۱ ۲ # ۱۱۱۱ اھ ✡ كٓهٰيٰعٓصٓ حٰمٓ عٓسٓقٓ قَوْلُهُ الْحَقُّ
وَلَهُ الْمُلْكُ ثُمَّ يَكْتُبُ اٰيَاتَ الشِّفَاءِ السِّتَّةِ الْاَوَّلُ قوله تعالى وَ
يَشْفِ صُدُوْرَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِيْنَ وَيُذْهِبْ غَيْظَ قُلُوْبِهِمْ والثانية
يٰۤاَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَآءَتْكُمْ مَّوْعِظَةٌ مِّنْ رَّبِّكُمْ وَشِفَآءٌ لِّمَا فِي
الصُّدُوْرِ وَهُدًى وَّرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِيْنَ والثالثة يَخْرُجُ مِنْ بُطُوْنِهَا
شَرَابٌ مُّخْتَلِفٌ اَلْوَانُهُ فِيْهِ شِفَآءٌ لِّلنَّاسِ والرابعة وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْاٰنِ
مَا هُوَ شِفَآءٌ وَّرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِيْنَ والخامسة اَلَّذِيْ خَلَقَنِيْ فَهُوَ
يَهْدِيْنِ وَالَّذِيْ هُوَ يُطْعِمُنِيْ وَيَسْقِيْنِ وَاِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِيْنِ
والسادسة قُلْ هُوَ لِلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا هُدًى وَّشِفَآءٌ

باب دانستن علت زنان که مانع حمل هستند

در خبر صحیح مذکور است که روزے حضرت سلیمان نبی علیه السلام آصف بن برخیا
که مهتر دیوان است طلبید و پرسید که سبب چیست که عورت را فرزند
نمی شود آصف گفت یا نبی الله عورتها را هفت گونه علت است که مانع حمل
است اگر یکے ازین هفت علت بر عورت پیدا شود عورت از علل لازمان
و عقیمه گردد حمل او قرار نگیرد پس مهتر سلیمان ع فرمود که ایمان بهم رسانی کن

آصف گفت علت اول آنست که رحم او دگرگونه وشکسته باشد تخم او بر جا نهند
بر جا نگیرد عورت عقیمه گردد علت دوم آنست که رحم عورت باد گرفته باشد
تخم پژمرده در موضع مقصود نیاید. علت سیم آنست که گوشت در رحم
از عادت اصلی پیدا شود تخم در مکان نمیگذارد و تخم نپاید. علت چهارم
آنست که در رحم نساء گرمی زیاده شده باشد تخم در درون او گندیده گشته
آب شود علت پنجم آنست که در رحم زن سردی زیاده باشد تخم مرد پخته
نگردد علت ششم آنست که در رحم عورت کرم افتاده باشد تخم مرد
بخورد علت هفتم آنست آسیب دیو پری وام صبیان وغیر ذلک من
طائفة الجن پس مهتر سلیمان فرمود ای آصف چنانچه بیان هفت علت
مانع حمل کردی علامت علتها بیان کن پس آصف گفت یا نبی الله چون
مرد از مجامعت زن فارغ شود از زن بپرسد که کدام جای تو درد کند
چون عورت را بعد از مجامعت سر درد کند بداند که رحم او دگرگونه
شکسته باشد علامت علت دوم بعد از مجامعت اندام عورت بلرزد
رحم عورت باد گرفته باشد علامت سیم اگر بعد از وطی کمر درد کند گوشت
زیاده در رحم زن ظاهر شده باشد نطفه بر مکین نرسد علامت چهارم
اگر عورت را بعد از لذت جماع ساق درد کند در رحم زن غلبه گرمی باشد
علامت علت پنجم اگر بعد از نوشیدن شراب منی یعنی جماع پشت
یا شکم درد کند در رحم زن کرم افتاده باشد تخم مرد بخورد زن عقیمه
گردد علامت علت ششم آنست اگر بعد از فراغ جماع سینه درد کند
رحم عورت غلبه سردی باشد. علامت علت هفتم بعد از عیش وعشرت
ودر بستر استراحت ولذت شربت مادمنی هیچ جا درد نکرد هیچ علامت ازین
شش ندیده بداند که آسیب دیوی پری وام صبیان پیدا شد پس ازین
بیانها حضرت سلیمان نبی علیه السلام گفت ای آصف علاج هر هفت علت

ببیست آصف گفت یا نبی الله علاج علت اول آنست که رحم شکسته
دیگر گوند شد مغز سه دانه و تلخه مرغ آبی یکجا کرده بعد از انقطاع حیض
سه روز شافه با مرد مجامعت کند بکرم الله تبارک و تعالی حامله گردد. علاج
علت دوم آنست اگر علامت باد ظاهر شد انگور و انگوزه خالص با
روغن کنجد بعد از حیض شافه کند با مرد بخوابد هر چه جوید بیابد یعنی حامله
گردد. علاج علت سیم اگر عورت را گوشت در رحم زیاده باشد بیضه
باز شکاری و زیره سفید و ناخن فیل با روغن آس کرده بعد از حیض
شافه کند و هم جماع بکند به حین شافه انشاء الله تعالی حاصل گردد.
علاج علت چهارم اگر در رحم زن گرمی غلبه کرده منی را آب میکند
بیارد آب صابون و آب سنجاره و آب هلیله و بلیله و زردچوب و دارچینی
بعد از حیض سه روز شافه کند پس نزدیک مرد شود و بخوابد نوشش شربت ماء
منی سازد انشاء الله در مدت عنقریب بار گیرد علاج علت پنجم اگر در
رحم عورت کرم افتاده باشد بیارد جوز بویه و چوب چینی انگور شاخی
۳ روز شافه کند با مرد جماع کند حامله گردد. علاج علت ششم اگر در رحم
غلبه سردی باشد بیارد تخم مرغ آبی و شکر و فلفل دساز و پنبه دانه
و ماجوپهل و قرنفل و جوز بویه بعد از حیض شافه کند با مرد مجامعت کند بمراد
خواهد رسید علاج علت هفتم که قبل ازین بیان کردیم این تعویذ نوشته
در گلو بندد برائے دفع دیو پری و ام صبیان مجرب است با مشک
و زعفران نوشته کند این نقش فرموده آصف است

جبرائیل　　　　　　میکائیل

	ا	و	لا	و	و	ا	د	
	ه	و	ی	ی	م	ر	د	
	ه	و	ی	و	۲	ل	و	
	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	

اسرافیل　　　　　　عزرائیل



فصل

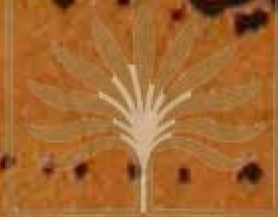
فی کیفیة اداء صلوة الاسرار در ملفوظ غیاثی آورده است که اکثر
بزرگان دین و مشائخ عین الیقین فضایل دوگانه یازده گامی که مسمی
به صلوة الحاجت و صلوة البهدیه الی الحضرة القادریة نیز گویند و ما بین العشائین
شه گذارند و از جانب سید المرسلین صلی الله علیه وسلم استفاده نموده اند و
باداء آن دوگانه مامور شده اند چنانکه حضرت شیخ یوسف سجاوندی قدس
الله سره میفرمایند که حضرت رسول الله صلی الله علیه را پرسیدم که اگر اجل
شخصی رسیده باشد او را علاجی هست که نمیرد فرمودند اگر دوگانه ولدی عبد القادر
رضی الله عنه باعتقاد راسخ ادا نماید عمر وے مزید شود و از حضرت
غوث الاعظم رضی الله عنه در فضائل صلوة الحاجت در بهجة الاسرار
و تکملة باقیه نقل میکنند که فرمودند من استغاث بی فی کربة کشفت عنه
و من نادانی فی شدة فرجت عنه و من توسل بی الی الله عزوجل فی حاجة
قضیت له و من صلی رکعتین یقرء فی کل رکعة بعد الفاتحة
سورة الاخلاص احدی عشر مرة ثم یصلی علی النبی صلی الله علیه وسلم ثم یخطو
الی النبی صلی الله علیه وسلم احدی عشرة خطوة ویذکرنی اسمی ویذکر حاجته
فانها تقضی نیتش و ترتیب صحیح اینست که نویت ان اصلی لله تعالی رکعتین
صلوة الاسرار تقربا الی الله تعالی وانقطاعا من غیره متوجها الی
جهة الکعبة الشریفة الله اکبر و در هر رکعت بعد فاتحه یازده بار سوره اخلاص بخواند
و بعد سلام در سجده رود و یازده بار بگوید یا شیخ الثقلین یا قطب ربانی یا غوث
صمدانی یا محبوب سبحانی یا محی الدین ابو محمد سیدی عبد القادر
جیلانی اغثنی و امددنی فی قضاء حاجتی یا قاضی الحاجات بعده
ایستاده شود و بسوے عراق یازده قدم برود و بر هر قدم بگوید یا شیخ الثقلین
یا قطب ربانی یا غوث صمدانی یا محبوب سبحانی یا محی الدین ابو محمد عبد القادر

جیلانی رضی اللہ عنہ بعدہ پائے راست بر پائے چپ نہد اول درود یازدہ بار بخواند فاتحہ یازدہ بار و سورہ اخلاص یازدہ بار و اذا جاء تا آخر یازدہ بار بخواند یا جنود اللہ یا عباد اللہ اغیثونی و امدونی فی قضاء حاجتی یا قاضی الحاجات آمین آمین بعدہ در مراقبہ شود و بر مصلے بنشیند و ذکر لا الہ الا اللہ صد و ہشت بار بگوید بعدہ در سجدہ رود بگوید یا روح القدس یا جنود اللہ یا عباد اللہ اغثنی و امدونی فی قضاء حاجتی یا قاضی الحاجات آمین آمین **ایضاً** حضرت قطب الاقطاب رحمانی شاہ غیاث الحق والدین ثانی قدس سرہ فرمودہ اند کہ ہر کہ دوگانہ یازدہ گامی با یازدہ خطاب مقدس حضرت قادریہ ادا نماید در نیم شب ہنوز سر و قدم بر ندارد کہ حاجت وے روا شد خطابات علیہ این است یا سلطان محی الدین عبد القادر جیلانی اغثنی یا سید محی الدین عبد القادر اغثنی یا مخدوم محی الدین عبد القادر اغثنی یا شیخ محی الدین عبد القادر اغثنی یا بادشاہ محی الدین عبد القادر اغثنی یا مشائخ محی الدین عبد القادر اغثنی یا فقیر محی الدین عبد القادر اغثنی یا درویش محی الدین عبد القادر اغثنی یا مولانا محی الدین عبد القادر اغثنی یا خواجہ محی الدین عبد القادر اغثنی یا عارف محی الدین عبد القادر اغثنی یا ولی محی الدین عبد القادر اغثنی برحمتک یا ارحم الراحمین **ایضاً** حضرت قطب العارفین شیخنا شیخ شہاب الملۃ والدین رحمۃ اللہ علیہ در خلاصۃ القادریہ مے آرند ہر کرا مہمے پیش آید برائے بر آمدن مہم دوگانہ حضرت غوث اعظم رضی اللہ عنہ ادا نماید بعد مغرب در ہر رکعت بعد فاتحہ قل ہو اللہ احد یازدہ بار بخواند بعد از سلام یازدہ بار درود خواند و جانب عراق یازدہ گام برود و ہر گامے اسمے ازین یازدہ نام خواند یا حضرت محی الدین عبد القادر گیلانی یا سلطان محی الدین عبد القادر

گیلانی یا شیخ محی الدین سید عبد القادر گیلانی یا پادشاه قطب اعظم
محی الدین سید عبد القادر گیلانی یا شاه محی الدین سید عبد القادر
گیلانی .... یا غوث اعظم محی الدین
سید عبد القادر گیلانی یا خواجه محی الدین سید عبد القادر گیلانی
یا مولانا محی الدین سید عبد القادر گیلانی یا ولی
محی الدین سید عبد القادر گیلانی یا عارف محی الدین سید عبد القادر
گیلانی یا مخدوم محی الدین سید عبد القادر گیلانی بعده بر گام یازدهم
ایستاده شود بآواز بلند ندا کند یا حضرت غوث صمدانی سید عبد القادر
گیلانی انی عبدك و مریدك مظلوم و عاجز و محتاج الیك فی جمیع
امور الدین و الدنیا و الآخرة مدد کن فریاد رس باذن الله یا حجة الله
برضاء الله اقض حاجتی هذه و نام حاجت بزبان راند و آن حاجت روا
شود و بر آید ایضاً از بعضی مشائخ قادریه باین فقیر رسیده که بعد
از فراغ دوگانه مذکور یازده گام جانب عراق رود و در هر گام بگوید یا
شیخ الثقلین یا قطب ربانی یا غوث صمدانی بعده هر دو دست بسته
ایستاده شود و چنان تصور کند که در روضه متبرکه غوثیه که سبز رنگ است
حاضرم و یازده بار درود و یازده بار اخلاص و یازده بار این دعا بخواند
یا شیخ الثقلین یا قطب ربانی یا غوث صمدانی حضرت میر
سید شاه ابو محمد شیخ محی الدین عبد القادر الجیلانی الحسنی
الحسینی الحنبلی الشافعی اغثنی و امددنی فی قضاء حاجتی یا
قاضی الحاجات بعده پس پاے آمده در جاے خود بنشیند یازده بار
ذکر اسم ذات و بگوید هو هو بعده فاتحه یکبار و اخلاص یازده بار خوانده
بروح پر فتوح حضرت غوث اعظم رضی الله عنه و الد ایشان سید ابو صالح
موسی و والده ایشان فاطمه بنت ابو عبد الله الصومعی برساند و حاجت خواهد

مستجاب گردد ایضاً از شیخی و مرشدی حضرت شیخ غلام محی الدین القادری این فقیر را بدین طریق رسیده که بعد از سلام دوگانہ مذکورہ بسجدہ برود و بگوید اللّٰهم انت الکل و منك الکل و الیك الکل وانت الکل و کل الکل بعدہ برخیزد و یازدہ قدم سوے عراق رود و در ہر قدم اسمے ازین اسمہائے مبارک بخواند یا شیخ الثقلین یا غوث صمدانی یا قطب ربانی یا محبوب سبحانی یا میر سید محی الدین یا شیخ ابو محمد یا شیخ عبد القادر جیلانی یا حسنی یا حسینی یا حنبلی یا شافعی بعدہ قدم راست بر چپ نہد و تصور کند در روضہ متبرکہ غوثیہ حاضرم و بگوید السلام علیك یا شیخ الثقلین اغثنی وامددنی فی قضاء حاجتی وحاجۃ جمیع المؤمنین والمؤمنات و المسلمین والمسلمات بعدہ فاتحہ و اخلاص و درود ہر یک یازدہ بار بخواند و بر پس پائے شود بہماں طریق کہ پیشتر رفتہ بود بہر قدم باز نام مذکور بخواند و چوں بر جائے خود آید روضہ متبرکہ را تصور کردہ فاتحہ خواند و بگوید السلام علیك یا شیخ الثقلین تا آخر و بنشیند و ذکر آورد و یازدہ کرت بگوید ھو ھا ھی از کلمہ ہا تنبیہ غافل مراد است و ھی اشارت خود و جمیع ماسوے اللہ و اشارت ھو سوا ذات احدیت یعنی غیر از ھو ایں ہمہ او ست ازیں ذکر فنا فی الذات حاصل مے شود ایضاً در فوائد الاذکار مے آرد اگر کسے را مہمے پیش آید و ہیچ تدبیر آسان نشود طالب را باید کہ دوگانہ شروع کند باز طرف عراق کنج شمال و غروب سلام کند السلام علیك یا غوث السموات والارض بعدہ حاجت خود عرض کند بعدہ مستقبل قبلہ شدہ دوگانہ ادا نماید در رکعت اول بعد فاتحہ قل اللّٰھم تا بغیر حساب یازدہ بار این ہمہ خواندہ در رکوع رود و بعد تسبیح رکوع انچہ خواہی الی اللہ تا آخر یازدہ بار بگوید و در جلسہ تا بدو آیت مذکورہ یازدہ بار خواند و در

سجدهٔ دوم نیز همچنین کند بهمین ترتیب رکعت دوم تمام کند و بعد از سلام در
سجده رود و حاجت خود عرض کند و یازده بار بگوید یا شیخ الثقلین یا قطب
ربانی یا غوث صمدانی محی الدین ابو محمد سید عبد القادر
جیلانی الحسنی الحسینی رضی الله عنه و عنا اغثنی و امددنی
فی قضاء حاجتی بعده سر از سجده بر آورده و بطرف عراق یازده قدم برود
و در هر قدم ذکر آیت الکرسی تا عظیم کند بعده بر طرف راست او بعده طرف
چپ او اقرب گوید بعده در سجده رود و حاجت خود عرض کند و مناسب حاجت
آیتی بخواند و یازده قدم برود و بر هر قدم سلام گوید السلام علیک
یا ولی الله چون بقدم یازدهم برسد پای راست بر پای چپ نهد و حاجت
خود عرض کند و تصور کند که نزدیک قبر شریف رسیده بعده یازده بار
بخواند یا خفی الالطاف برحال العراق ادرکنی فی وقتی هذا و نجنی
مما اخاف یا مفرج فرّج یا مفرج فرج بعده یازده خطاب حضرت
بخواند و آن این است الهی بحرمت شیخ محی الدین خواجه عبد القادر
جیلانی الهی بحرمت شیخ محی الدین مولانا سید عبد القادر
جیلانی الهی بحرمت شیخ محی الدین غوث الثقلین سید عبد القادر
جیلانی الهی بحرمت شیخ محی الدین قطب الملائکة سید عبد القادر
جیلانی الهی بحرمت شیخ محی الدین قطب الجن والانس سید عبد
القادر جیلانی الهی بحرمت شیخ المشرقین والمغربین سید عبد القادر
جیلانی الهی بحرمت شیخ محی الدین قطب الجهر و السر سید عبد القادر
جیلانی الهی بحرمت شیخ محی الدین شهباز اشهب عجب کلاه
سید عبد القادر جیلانی الهی بحرمت شیخ مهذب قطب کل الهی
سید عبد القادر جیلانی الهی بحرمت شیخ محی الدین قطب کشتی سید عبد القادر جیلانی الهی بحرمت محی الدین قطب الجهر
والسماء سید عبد القادر جیلانی بعده ....



حضرت رضی الله عنه بحضور دل بخواند بسم الله الرحمن الرحیم هو
القطب الذی لا قطب الا هو عبد القادر سید مؤید کریم عظیم
شریف امام همام سالک ناسک مؤمن موقن منعم مکرم طیب مطیب
جواد منقاد قائم صائم عابد زاهد ساجد ماجد جیلی جنبلی
تقی نقی کامل باذل زکی صفی جلیل فیاض مرتاض سعید
رشید منجی وفی پارسا نقیب نجیب خاضع خاشع صاحب ثاقب
وارث حارث وارع بارع فائق لائق راسخ شامخ ولی خفی
طاهر ظاهر مطیع منیع لبیب حبیب شاهد راشد لائد
قائد بصیر منیر ناجر ناج فاتح مقرب مهذب خلیل دلیل صادق
حاذق سلطان برهان حسنی حسینی عالم حاکم معین متین
مصباح مفتاح شاکر ذاکر ملاذ صالح فالح ناصح واضح وصلی الله
علی خیر خلقه محمد و آله واصحابه اجمعین بعده برپس پای بازگردد
بر مصلی بنشیند و یکهزار و یکصد بار نام حضرت پیر دستگیر سلطان الاولیا
غوث الثقلین بگوید یا شیخ عبد القادر شیئا لله بعده حاجت خود عرض
کند بعده بذکر مشغول شود بعده ذکر این اسما کند یا روح الله یا روح القدس
یا روح الامر یا روح الامین یا روح الروح احضروا باذن الله تعالی بعده
ساعتی خاطر حاضر داشته در مراقبه رود بعده این اسم هزار و یکبار
بخواند یا بدیع و چند روز بدین دوگانه مواظبت نماید هر مهمی که صعب
باشد آسان شود این طریق دوگانه از همه سریع الاجابت است الیفنا از
شیخی و مرشدی قطب الزمان السامه القادر سیدنا و مولانا السید عبد القادر
ابن القطب الجلیل السید عبد الجلیل الحسنی الحسینی الاحمد آبادی رضی الله تعالی
عنهما این فقیر رسیده که بعد دوگانه بخواند و بخطوا الی جهة العراق احدی
عشره خطوة خطوة بهادی الغوث الاعظم باسم من هذه الاسماء ...

القلب کانہ بین یدیہ یراہ یاسید محی الدین یامولانا محی الدین یاخواجہ محی الدین یامخدوم محی الدین یاپیر محی الدین یاشیخ محی الدین یافقیر محی الدین یاولی محی الدین ثم یقرء الفاتحۃ ثم الاخلاص احدی عشرۃ مرۃ ویصلی علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم ثلثا ویطلب حاجتہ فانہا تقضی

ایضا طریق خواندن فاتحہ بروح پاک حضرت غوث اعظم رضی اللہ عنہ

برائے بر آمدن حاجات کہ از بزرگان دین ماثور ست این است کہ بروح پاک قطب العارفین سلطان المحبوبین غوث اعظم محی الدین ابی محمد سید عبد القادر جیلانی العراقی بادشاہ شہباز الملک بازوہ و الحضرت کبیر سید محی الدین شیخ محی الدین ولی محی الدین شہنشاہ محی الدین مخدوم محی الدین مولانا محی الدین خواجہ محی الدین فقیر محی الدین سخی محی الدین سلطان محی الدین درویش محی الدین ہشت بار سورۃ فاتحہ فرمود بار اخلاص و سہ بار درود بخواند ہر حاجتے کہ بخواہد بیشک بر آید و نیاز بازو جیلی را فاتحہ خواندہ بخش نماید فرمودہ اند اگر حاجتش روا نگردد فردا روز قیامت چنگ او بسر من بن باشد و دامن من بدست او اید سبحان اللہ این چہ عہد مرغوب است اگر حاجت او روا گردد فیہا والا نہ دامنش در دست او آید و این از ہمہ حاجت بہتر است چہ کسے کہ بدامنش متمسک گشت او را احتیاجے نخواہد بود الحمد للہ علی ذلک تذنیل فی اصولہ و فروعہ رضی اللہ عنہ و عنہم

اسماء اصول آنحضرت رضی اللہ عنہ این است غوث الاعظم محی الدین ابو محمد سید عبد القادر الحسنی والحسینی الجیلانی قدس اللہ سرہ العزیز ابن سید ابو صالح زین الدین حفید بن سید موسے جنگی دوست نور الدین ابو عبد اللہ بن عبد الجلیل بن محی زاہد بن محمد بن داؤد بن موسے الثانی بن موسے الجون بن عبد اللہ المحض بن حسن مثنے بن الحسن بن علی

بیطالب کرم الله وجهه اما اصول مادری این است والدهٔ آنحضرت
امام الخیر فاطمه بنت سید ابوعبد الله الصومعی الزاهد بن سید ابو الجمال
بن سید محمد بن سید ابو محمود طاهر بن سید ابو عطا عبد الله بن سید
ابو الکمال عیسیٰ بن سید علاء الدین ابن السید الامام جعفر الصادق
ابن السید الامام محمد باقر ابن السید امام السجاد زین العابدین ابن السید
الامام علی المرتضی ابن ابیطالب کرم الله وجهه ﷺ

اسناد عقیدة المحبة

که برائے حب مجرب و آزموده است این چند آیت قرآن مجید که از صد
و چهارده سورت در بیان حب جمع کرده اند اگر کسے در عمر خود یکبار
بخواند برائے محبوب خود دلش چون موم نرم شود اگر صد فرسنگ
دور باشد حاضر شود و بیم دیوانگی است و اگر به نیت شخصے بر نبات
یا شیرینی خوانده خوردن دهد بے او هرگز نشیند بے قرار و بے آرام باشد
هر که هر روز بخواند و بر خود دمد هر که او را بیند دوست او گردد و اگر خواهد
کسے را بر خود مطیع مهربان عاشق خواهم ساخت اول لوبان
یعنے اگر او را بر آتش نهد و خود را پاک ساخته بدل حاضر نشسته
سه بار این دعا را بخواند آنکس در زنجیر تو محکم شود و اگر به نبی یا به نیک
سوره بخواند مطلوب را خوردن دهد دوست گردد و اگر بنام کسے بهفت بار
بخواند مطلب آنکس رو اگرود مطلوب او مطیع فرمانبردار و عاشق گردد
این است بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ اِيَّاكَ نَعْبُدُ وَاِيَّاكَ
نَسْتَعِينُ یا رب ببستم لب و دندان و زبان فلان بنت فلان را به مهر
و دوستی بحق داؤد وَهُوَ الَّتِيْ هُوَ فِيْ بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهٖ وَغَلَّقَتِ
الْاَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ قَدْ
شَغَفَهَا حُبًّا اِنَّا لَنَرٰهَا فِيْ ضَلٰلٍ مُّبِيْنٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّوْنَ الله

فاتبعونی یحببکم الله ویغفر لکم ذنوبکم زین للناس حب
الشهوات من النساء والبنین والقناطیر المقنطرة وهو الله
الخالق البارئ المصور له الاسماء الحسنی یسبح له ما فی السموت
والارض وهو العزیز الحکیم ۝ بحق قل اللهم مالک الملک تؤتی
الملک من تشاء وتنزع الملک ممن تشاء وتعز من تشاء
وتذل من تشاء بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر ۝ واذ
غدوت من اهلک تبوئ المؤمنین مقاعد للقتال والله سمیع
علیم ۝ قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و
یغفر لکم ذنوبکم والله غفور رحیم ۝ قل اطیعوا الله و
اطیعوا الرسول یحبونهم کحب الله والذین امنوا اشد حبا
لله بلی من اوفی بعهده واتقی فان الله یحب المتقین الحمد لله
رب العلمین یارب دو چشم فلان ابنة فلان را نگران من کن
بمهر دوستی بحق هذه الاسماء ایکم یاتینی بعرشها قبل ان
یاتونی مسلمین ۝ الرحمن الرحیم یارب دو گوش فلان بن فلان
را شنوا من کن بمهر دوستی بحق ولو انهم قالوا سمعنا
واطعنا عسی الله ان یجعل بینکم وبین الذین عادیتم
منهم مودة والله قدیر والله غفور رحیم مالک یوم
الدین ایاک نعبد وایاک نستعین یارب لب و دندان فلان
ابنة فلانه را سخن گویاے من کن بمهر دوستی بحق وراودته التی
هو فی بیتها عن نفسه وغلقت الابواب قالت هیت لک
قد شغفها حبا انا لنریها فی ضلل مبین قالوا تالله تفتؤ
تذکر یوسف حتی تکون حرضا او تکون من الهالکین
اهدنا الصراط المستقیم یارب دو دست و سینه فلان ابنة

فلان راگیرا ے من کن بہ مہر و دوستی بحق فبما رحمة من الله لنت
لهم ولو كنت فظا غليظ القلب بحق کھیعص وطه ویس
وحمعسق وق والقرآن المجيد ون والقلم گرفتم دل
وجان وہفت اندام فلان ابنة فلان را بمہر دوستی بحق و
القيت عليك محبة مني ولتصنع على عيني اللهم يارب
جبرائيل وميكائيل واسرافيل وعزرائيل اللهم
بحق توراة موسى وانجيل عيسى وزبور داود وفرقان محمد
رسول الله صلى الله عليه وسلم صراط الذين انعمت عليهم گرفتم
دل وجان وہفت اندام فلان ابنة فلان را بمہر دوستی خواہان و
طالب من کن بمہر دوستی بحق آدم وحواء وهابيل وشعيب وادريس
ونوح وابراهيم واسماعيل واسحاق ويعقوب ويوشع
وهود ويوسف وهارون وخضر والياس وذوالقرنين
وذالكفل وعزير وعيسى وشمعون وجرجيس وحزقيل
وشمويل ومحمد صلى الله عليه وسلم یارب مہربان گردان
دل فلانہ بن ابنة فلان را بر من بحق این آیت مکتوبات از اول تا آخر
يا معشر الجن والانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار
السموات والارض فانفذوا لا تنفذون الا بسلطن ۱۱ اے
فرشتگان واے پریان گفتار من بشنوید و بنشانید مہر و دوستی من در دل
وجان فلان ابنة فلان بحرمت این کلام بتو شفیع آوردم گرفتم دل
وجان فلان ابنة فلان الحق اصلحنا زوجه والف بين قلوبهم
لو انفقتم ما في الارض جميعا ما الفت بين قلوبهم ومن
الناس من يتخذ من دون الله اندادا يحبونهم كحب الله
والذين آمنوا اشد حبا لله هو الذي ايدك بنصره وبالمو

قل ان كنتم تحبون الله فاتبعوني يحببكم الله ويغفر لكم
ذنوبكم والله غفور رحيم يحبون ان يحمدوا بما لم يفعلوا
گرفتم دل وجان فلان ابنة فلان را بمهر دوستی بحق همه پیغمبران که
اول ایشان آدم و آخر ایشان محمد صلے الله علیه وسلم بود بمهر و پاس
فلان ابنة فلان را بجانه من روان کن بمهر و دوستی بحق فاذا برق
البصر وخسف القمر وجمع الشمس والقمر وان تصلحوا
وتتقوا فان الله غفور رحيم زين للناس حب الشهوات
من النساء والبنين والقناطير المقنطرة من الذهب والفضة
والخيل المسومة والانعام والحرث فلا جناح عليهما ان يصلحا
بينهما صلحا والصلح خير وانه على ذلك لشهيد وانه لحب
الخير لشديد غير المغضوب عليهم ولا الضالين امين گرفتم
دل وجان وهفت اندام فلان ابنة فلان را بمهر و دوستی نام خدا
يوم القيمة لقد جاءكم رسول من انفسكم عزيز عليه
ما عنتم حريص عليكم بالمؤمنين رءوف رحيم فقال اني
احببت حب الخير عن ذكر ربي حتى توارت بالحجاب ردوها
علي فطفق مسحا بالسوق والاعناق گرفتم سه صد و شصت شش رگها
وچهل وچهار پاره استخوان فلان ابنة فلان را بنام خداے عزوجل وبنام
محمد صلعم وبحرمت بیت الحرام والرکن والمقام والخطوة والحطیم
گرفتم از فرق تا پاے فلان ابنة فلان را استبرک کما استبرک رسول
الله بمهر و دوستی بحق قال عفريت من الجن انا اتيك به قبل ان
تقوم من مقامك واني عليه لقوي امين ولقد فتنا سليمان
والقينا على كرسيه جسدا ثم اناب يا معشر الجن والانس
ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات والارض فانفذوا

لَاتَنفُذُونَ اِلَّا بِسُلطَانٍ وَكَفٰى بِاللّٰهِ حَسِيبًا یارب بحرمت آن نامها که
برساق عرش نوشته اند یارب چنانچه عرش را بزرگ آفریده مرا چشم و
دل فلان ابنة فلان عزیز و شریف گردان بحق نام خدیجة الکبریٰ که آنرا
بدل محمد صلی الله علیه وسلم عزیز گردانیده یا الله یا رحمان یا هو و بحرمت
آن نام که برساق کرسی نوشته هست مرا در چشم فلان ابنة فلان عزیز
گردان و دل فلان ابنة فلان را نرم گردان یا الله یا رحمان یا رحیم و بحرمت
آن نام که بر چشمه خورشید و ماه نوشته هست چنانچه بنور جهان را روشن
گردانیده یا الله یا قیوم و بحرمت آن نام بزرگ که در زبور داؤد نبو دحق
یا حی یا قیوم چنانچه آهن را در دست داؤد نرم گردانیده یارب دل
فلان را بر من همچون موم نرم گردان و رحیم گردان یا الله یارب و بحرمت
آن نام که بر نگینه مهتر سلیمان نوشته بود تا تمام جن و انس بر و مسخر
بودند یارب دل فلان ابنة فلان را مطیع من گردان یا اللّٰه یا رحمٰن
یا رحیم و بحرمت آن نام بزرگ که در قرآن پادشاه هست چنانچه دل
محمد صلی الله علیه وسلم را بر ان مشفق و مهربان گردانیده یا مقلب القلوب
والابصار دل فلانه بنت فلان را بر من مشفق و مهربان گردان و حاجت
من با جابت برسان و بحرمت هٰذِهِ الاَسمَاءِ وَالاٰیَاتِ یا ذوالجلال
وَالاکرامِ یارب بحق محمد صلی الله علیه وسلم وَلَكَ الحَمدُ یا
رَبَّ العٰلَمِینَ بِرَحمَتِكَ یَا اَرحَمَ الرّٰحِمِینَ ط این فاتحه بعد از نماز
جمعه بخواند الهی ملکا پادشاها سوال میکنم از تو بقای ایمان و غفران عصیان
و صحت جان و شفای بیماران و آزادی فرزندان و خلاصی محبوسان
و ارزانی غله و امنیت خلق الله و فتح لشکرهای اسلام و دفع شر ظالمان و رآمدن
حاجات دینی و دنیوی ظاهری و باطنی و سلامتی حاجیان و غازیان
...... و سلامتی ایمان و دفع آلت موذیان و امن ... از

و غائبان و برآمدن حاجات و کفایت مہمات و سلامتی پادشاہ اسلام
من جمیع العلل و الآنام و خیریت کافۂ اسلام و نزول باران و دعائے
مغفرت مسلمانان اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لَنَا وَلِوَالِدِيْنَا وَلِاُسْتَاذِيْنَا وَ
لِاُسْتَاذِ اُسْتَاذِيْنَا وَلِمَنْ لَهٗ حَقٌّ عَلَيْنَا وَلِمَنْ اَوْصَانَا بِالدُّعَاءِ
وَلِهٰذِهِ الْجَمَاعَةِ الْحَاضِرِيْنَ وَلِجَمِيْعِ الْمُؤْمِنِيْنَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَ
لمسلمین والمسلمات اَلْاَحْيَاءِ مِنْهُمْ وَالْاَمْوَاتِ اِنَّكَ مُجِيْبُ الدَّعَوَاتِ
ویا قَاضِيَ الْحَاجَاتِ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ ۝

(ا) آتشی (ب) خاکی (ج) بادی د آبی ھ آتشی و خاکی ز
بادی ح آبی ط آتشی ی خاکی ك بادی ل آبی م آتشی ن خاکی
س بادی ع آبی ف آتشی ص خاکی ق بادی ر آبی ش آتشی
ت خاکی ق بادی ر آبی ش آتشی ت خاکی ث بادی خ
آبی ذ آتشی ض خاکی ظ بادی غ آبی۔

دائرہ حروف مع موکلات

ا	ب	ت	ث	ج	ح	خ	
اسرافیل	جبرائیل	عزرائیل	میکائیل	کلکائیل	تنکفیل	نہکائیل	
د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	
وردائیل	اہرائیل	اموائیل	ہزفائیل	ہمطائیل	ہمزائیل	اہجمائیل	
ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	
عطکائیل	اسمائیل	نورائیل	لوبائیل	لوخائیل	سرحمائیل	عطرائیل	
ك	ل	م	ن	و	ه	ی	
حروزائیل	طاطائیل	رومائیل	حولائیل	رفتائیل	دوریائیل	سرکیائیل	

اسمائے شہور

عربی		فارسی		انگریزی		ہندی	
محرم	صفر	فروردین	اردی بہشت	جنوری	فروری	کاتک	ماگھہ
ربیع الاول	ربیع الثانی	خرداد	تیر	مارچ	اپریل	پوس	جہا
جمادی الاول	جمادی الثانی	مرداد	شہریور	مئی	جون	پھاگن	چیت
رجب	شعبان	مہر	ابان	جولائی	اگست	بیساکھ	جیٹھ
رمضان	شوال	آذر	دی	ستمبر	اکتوبر	اساڑہ	ساون
ذی قعدہ	ذی حج	بہمن	اسفندیار	نومبر	دسمبر	بہادوں	کنوار

اسامی شہور رومیہ

تشرین اول	کانون اول	شباط	نیسان	حزیران	آب
تشرین دوم	کانون دوم	آذار	ایار	تموز	ایلول

دربیان استقرار الشمس فی البروج

اے پری رشک ماہ عالی کیش
فعلاتن مفاعلن فعلات
خور بجوزا سی و دو سی و یکیست
دلو و میزان و حوت و عقرب سی

خور جست بفرقتت دل ریش
ہست بجر خفیف بے کم و بیش
حمل و ثور و شیر با پس و پیش
بست و نہ قوس و جدی بے کم و بیش

براے محبت و مودت

اگر عمل کند از این اسماء یکے بگیرد فیست یا بدوح یا ودود یا لطیف پس از این اسماء یکے را عدد گرفتہ اسم طالب و اسم مادر او و اسم مطلوب



مع اسم مادراو عدد گرفته و عدد اسم را و عدد اسم طالب و مطلوب مع مادر ایشان همه یکجا کرده، در ساعت مشتری نقش مربع از خانهٔ دوم پر کند و فلیته سازد و چراغ گلی که سفال آب نارسیده باشد از طرف اول که نشان سیاهی کرده است روشن کند و روی چراغ طرف خانهٔ مطلوب کند و خود بروی چراغ نشسته موافق عدد اسماء آلهی عزیمت که ترکیب کردن آن عزیمت هست بخواند انشاء الله تعالی بمقصود رسد عزیمت اینست که بطریق تنبیه نبشته است اللهم سخر قلب فلان ابن فلان الی بالمحبة بحق یا بدوح احب یا جبرائیل یا دردائیل یا فتمائیل یا تنکفیل سامعا مطیعا بحق یا بدوح العجل العجل ۱۲ اکثر الحسن

بسم الله الرحمن الرحیم

فالنامه

فوائد فالنامه که بدین طریق بیارند چند خواهند که فال بکشایند باید که اول وضو کند و انگشت شهادت بران بنهد در دائره که انگشت گذارند در تغیر نقطه کنند و برهمان طریق معلوم نمایند و باید که سورهٔ اخلاص را سه بار بخواند اول و آخر درود یکبار بخواند و فاتحه بر امیر المومنین صلوات الله علیه بخشد اول نیت کند و این دعا بخواند اللهم انی تفاولت بکل الیک دلنی بما هو المکتوب دلنی سرک المکنون برحمتک یا ارحم الراحمین

شمس	قمر	مریخ	مشتری	زحل
زهره	عطارد	حمل	ثور	جوزا
سرطان	اسد	سنبله	میزان	عقرب
قوس	دلو	حوت	جدی	راس

فال اول شمس قال الله تعالیٰ وَجَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا بدانکه
صاحب این فال انگشت که بر شمس نهاده حاجت تو مثل ماه چهاردهم
تابان باشد در انوقت خوش و خورم گردد و درین چند روز کار تو
کشاده گردد و چیزے از غیب بتو برسد که از برائے خیر تو باشد انشاء الله
تعالیٰ فال دوئم قمر قال الله تعالیٰ وَجَعَلَ الْقَمَرَ
فِيهِنَّ نُورًا بدانکه اے خداوند فال حاجت تو بخیر گردد حال تو پریشان
است اما غم مخور که آن کار تو به آسانی راه یابد و از عودگان بتو نفع رسد
و دولت و نوازش یابی فال سوئیم مریخ قال الله تعالیٰ
أَنَّهُمْ أَظْلَمُ وَأَطْغَىٰ بدانکه اے خداوند فال حاجت تو مثل شب تاریک
است و ازین نیت که کرده چند صبر کن چیزے صدقه ده تا کار تو نیک و بهتر
گردد و شتاب مکن که آخر بتو فیض رسد و اگر اراده سفر داری
موقوف کن و از عنایات الٰهی ناامید مشو و تحمل میکن فال چهارم
مشتری قال الله تعالیٰ إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ
أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُم بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ بدانکه اے خداوند فال
چون انگشت بر مشتری نهادی حاجت تو خوش است بمثل بوستانها
خواهد شد که در قطره بهار درختان تازه و سبز شوند همچنان کار تو
کشاده گردد و از غم نجات یابی آنچه در ضمیر داری بتو رسد فال
پنجم زحل قال الله تعالیٰ إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ
اے خداوند فال حالت تو پریشان است ولیکن خاطر خود پریشان
مکن که درین چند روز کار تو به خوشی و خورمی گردد خاطر جمع دار اراده
نیکی کردن داری نیک و موافق شود انشاء الله تعالیٰ فال
ششم زهره قال الله تعالیٰ سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ بدانکه اے خداوند فال
نیت تو بمثل غنچه شگفته هست دل تو تیز و روشن میشود و بدرخشش

برسی اما چند روز صبر کن و اگر نیت سفر داری فائدہ خواهی یافت و اگر پیش
بادشاهان روی فتح و نصرت یابی و کار تو بعمل خواهد برسد انشاء الله
تعالیٰ **فال هفتم عطارد** و قال الله تعالیٰ وَالطُّوْرِ وَكِتٰبٍ
مَّسْطُوْرٍ بدانکه اے خداوند فال حاجت تو همچنان که در قفص مرغ
گرفتار شود امّا زود قفص شکسته شود و تو سلامت خواهی ماند و چیزی
صدقه بدهید تا از بلاها امین شوی **فال هشتم حمل** قال الله
تعالیٰ وَنَجَّيْنٰهُ مِنَ الْغَمِّ اے خداوند فال حاجت تو همچنانکه کشتی
در گرداب است اما شبه مکن که کشتی تو به آسانی نجات یابد اما چند روز صبر
کن که تا نظر مدعا مطلب تو جلد حاصل شود و از بزرگان نوازش یابی و اگر
سفر کنی فائدہ بتو برسد۔ **فال نهم ثور** قال الله تعالیٰ طٰهٰ مَا
اَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْاٰنَ بدانکه صاحب فال حاجت تو چون شب
چهاردهم ماه تابان باشد و نماز و دعا مشغول باشی تا مراد تو حاصل
شود و کار تو چند روز بسته است امّا زود کشاده گردد خوابے که دیده
باشی آں صاحب مبارک است و خاطر خود را جمع دار **فال دهم
جوزا** قال الله تعالیٰ وَالَّيْلِ اِذَا يَغْشٰى بدانکه اے خداوند فال
حاجت تو با خوف خطر است لیکن حال خود پریشان مکن چند روز
صبر کن و چیزے صدقه بده امان یابی و ظفر مر ترا است که آں دشمن بر تو
مهربان گردد اگر نیت سفر داری چند روز صبر کن تا عاقبت خیر گردد
فال یازدهم سرطان قال الله تعالیٰ كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ بدانکه
اے خداوند فال حاجت تو بخیر گردد بشارت مر ترا است که از عنایت
الٰهی خوشحال شوی و از دیده اچشم روشن گردد امید تو بر آید و
مقصد که داری حاصل گردد اگر نیت سفر داری فرصت مکن که از این
بشارت ترا پدید آید انشاء الله تعالیٰ **فال دوازدهم اسد**

قال الله تعالیٰ راضیة مرضیہ بدانکہ اے خداوند فال حاجت تو برآرد
و خدائے تعالے نصیب کند ہمچناں کار تو کشادہ گردد ازیں امید کہ داری
حاصل شود و خیر نصیب گردد **فال سیزدہم سنبلہ**
قال الله تعالیٰ انه من عبادنا المخلصین بدانکہ خداوند فال حاجت
تو محکم و قائم گردد و مژدہ مرترا است کہ از دیدار مسافراں شاد گردی
و بسیار خوشنودی بیند و اگر نیت سفر داری فرصت بیبں و ازیں
سفر شادی و شادابی و خوشنودی وے رسد و اگر خواب کہ دیدہ
باشی آں خواب مبارک ہست انشاء اللہ تعالے **فال چہاردہم**
میزان بدانکہ اے خداوند فال حاجت تو مثل درخت تازہ است
امیدوار باش تا میوہ برآید ہمچناں کار تو کشادہ خواہد شد امانتے
بدست داری زود حاصل شود۔ دولت بر تو کشادہ گردد و از غم والم
ہائے خوش و خورم شوی انشاء اللہ تعالے۔ **فال پانزدہم**
عقرب قال الله تعالیٰ من بعد ذلك وجیها اے خداوند فال
اگر انگشت بر عقرب نہادی حاجت تو چوں زمین شور ہست و تخم
کہ ہر جا کہ کاشتنی منفعت نباشد و آنچہ ترا دشمن بسیار ہست درحق
کسے نیکی کنی بدی بینی باید کہ صدقہ دہند و در دعا طلب کن و
عاقبت تو بخیر گردد انشاء اللہ تعالے۔ **فال شانزدہم**
قوس قال الله تعالیٰ سقاهم ربهم شرابا طهورا اے خداوند
فال حاجت تو مانند باغ بہار گردد ہمچناں کار تو روز بروز بہتر شود غم
مخور و اگر خواب کہ دیدہ مبارک باشد انشاء اللہ تعالے **فال**
ہفدہم دلو قال الله تعالیٰ یوم یفر المرء من اخیه اے خداوند
فال چوں انگشت بر دلو نہادی حاجت تو چوں آب رواں خواہد شد
و تو نیز دولتمند شوی۔ دیگراں از تو فیض رسد و از بزرگاں نیکوئی دارد

واگر نیت سفر داری فائده خواهد شد وشادمانی بینی انشاء الله تعالی۔

فال هژدهم حوت قال الله تعالی یَوْمَ تَبْیَضُّ وُجُوهٌ ای خداوند فال چون بر حوت نهادی صبر کن تا ازین سختیها بیرون آئی و سلامت یابی واما صدقه بده وتقصیر مکن تا آرزو و مراد تو ازین سبب حاصل شود اگر نیت سفر داری چند روز شتاب مکن واگر زحمت است زود خلاصی شود وسلامت بماند انشاء الله تعالی فال نوزدهم جدی قال الله تعالی وَاَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا سَعِیْرًا بدانکه ای خداوند فال حاجت تو مانند آتش سوزان است چند روز صبر کن وصدقه بدهند از جمیع بلاها ایمن گردد واز دشمنان نگهداری وترا مال از غیب بدست آید واما از نماز کاهلی مکن فال بیستم راس قال الله تعالی فَاِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ کار تو خوب خواهد شد وبزودی حاصل شود انشاء الله تعالی وَاللهُ اَعْلَمُ بِالصَّوَابِ۔ تعویذ دیگر این نقش معلم ومکرم برائے درد شکم مجرب وآزموده است این است

۱	۳۰	عبد	و
عبد	۰ و	۱	۳
۲	عبد	۳۰	۱
۳	۱	۰ م	عبد

تعویذ دیگر برائے درد سر نوشته

وَلَا تَحْلِقُوا رُءُوْسَكُمْ حَتّٰى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحِلَّهٗ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيْضًا اَوْ بِهٖ اَذًى مِّنْ رَّاْسِهٖ فَفِدْيَةٌ مِّنْ صِيَامٍ اَوْ صَدَقَةٍ اَوْ نُسُكٍ لَا يُصَدَّعُوْنَ عَنْهَا وَلَا يُنْزِفُوْنَ وَلَهٗ مَا سَكَنَ

فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ اهيا اشراهيا
سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

چونکه خورشید فلک آمد زان سو و رحیم ... رخت بست زاغ رفت شد اندر محن

گویند سنگ لعل شود در مقام صبر	آرے شود ولیک بخون جگر شود
ای دل صبور باش مخور غم که عاقبت	این شام صبح گردد این شب سحر شود

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

اللّٰهُمَّ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ حَسْبِيَ اللّٰهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ نِعْمَ الْمَوْلٰى وَنِعْمَ النَّصِيرُ غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَاِلَيْكَ الْمَصِيرُ نَصْرٌ مِّنَ اللّٰهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ ۝ فَاللّٰهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ۝ اَجِبْ يَا اِسْرَافِيلُ بِحَقِّ يَا شَمُوطِيَا يَا اَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ زَمِّلْنِي بِحَقِّ لُطْفِكَ الْخَفِيِّ قُمِ اللَّيْلَ اِلَّا قَلِيلًا نِصْفَهُ اَوِ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا اَللّٰهُمَّ اَجِبْ دُعَائِي بِحَقِّ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَحُرْمَةً وَمَحَبَّةً مِنْ رَوْضَةِ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفٰى صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَارْزُقْنَا فُتُوحًا كَثِيرًا كَمَا هُوَ عِلْمُكَ يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللّٰهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا اَشَدُّ حُبًّا لِلّٰهِ اَجِبْ يَا اِلٰهَ الْاٰلِهَةِ الرَّفِيعِ جَلَالُهُ اَجِبْ يَا اِسْرَافِيلُ بِحَقِّ يَا مُعِزُّ وَمَنْ اَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا اَللّٰهُمَّ اَجِبْ دُعَائِي بِحَقِّ هٰذِهِ الْاَسْمَاءِ الشَّرِيفَةِ يَا اَللّٰهُ يَا رَحْمٰنُ يَا رَحِيمُ يَا مَالِكُ يَا قُدُّوسُ يَا سَلَامُ يَا مُؤْمِنُ يَا مُهَيْمِنُ يَا عَزِيزُ يَا جَبَّارُ يَا مُتَكَبِّرُ يَا خَالِقُ يَا بَارِئُ يَا مُصَوِّرُ يَا غَفَّارُ يَا قَهَّارُ يَا وَهَّابُ يَا رَزَّاقُ يَا فَتَّاحُ يَا عَلِيمُ يَا قَابِضُ

يَا حَافِظُ يَا اِلٰهِي وَاحْفَظْنَا مِنَ الْاٰفَاتِ وَالْبَلِيَّاتِ وَبَارِكْ لَنَا
فِي الرِّزْقِ وَالْحَسَنَاتِ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ اَجِبْ
يَا دَرْدَائِيْلُ بِحَقِّ يَا حٰمۤ نَعَمْ اِنَّا سَنُلْقِيْ عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيْلًا
رَبَّنَا وَاحْفَظْنَا مِمَّا نَخَافُ وَاٰتِنَا مِمَّا نُرِيْدُ اَغِثْنَا يَا رَسُوْلَ
الثَّقَلَيْنِ اَنْتَ حَيٌّ حَقٌّ مُنِيْرُ اللّٰهِ اَجِبْ يَا لُوْمَائِيْلُ يَا سَلْخُ
يُوْحُ اِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ اَشَدُّ وَطْاً وَّاَقْوَمُ قِيْلًا اَللّٰهُمَّ
اَجِبْ دُعَائِيْ بِحَقِّ هٰذِهِ الْاَسْمَاءِ الْمُشَرَّفَةِ يَا بَاسِطُ يَا حَافِظُ
يَا خَافِضُ يَا رَافِعُ يَا مُعِزُّ يَا مُذِلُّ يَا سَمِيْعُ يَا بَصِيْرُ يَا
حَكِيْمُ يَا عَظِيْمُ يَا غَفُوْرُ يَا شَكُوْرُ يَا عَلِيُّ يَا كَبِيْرُ يَا حَفِيْظُ
يَا مُقِيْتُ يَا حَسِيْبُ يَا جَلِيْلُ يَا اِلٰهِي وَاحْفَظْنَا مِنَ الْاٰفَاتِ
وَبَارِكْ لَنَا فِي الرِّزْقِ وَالْحَسَنَاتِ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرّٰحِمِيْنَ
اَجِبْ يَا اَشْكَافِيْلُ بِحَقِّ حٰمۤ اِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيْلًا
اَللّٰهُمَّ اَجِبْ دُعَائِيْ بِحَقِّ هٰذِهِ الْاَسْمَاءِ الشَّرِيْفَةِ يَا كَرِيْمُ
يَا رَقِيْبُ يَا وَاسِعُ يَا شَاهِدُ يَا شَهِيْدُ يَا حَقُّ يَا وَكِيْلُ يَا
مَتِيْنُ يَا قَوِيُّ يَا وَلِيُّ يَا حَمِيْدُ يَا مُبْدِئُ يَا مُعِيْدُ يَا مُحْيِيْ
يَا مُمِيْتُ يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ يَا وَاجِدُ يَا مَاجِدُ يَا صَمَدُ يَا اِلٰهِي
وَاحْفَظْنَا مِنَ الْاٰفَاتِ كُلِّهَا وَالْبَلِيَّاتِ وَبَارِكْ لَنَا فِي الرِّزْقِ وَالْحَسَنٰتِ
بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ اَجِبْ يَا رَفْتَمَائِيْلُ بِحَقِّ هَجْرًا
جَمِيْلًا وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ اِلَيْهِ تَبْتِيْلًا اَللّٰهُمَّ اَجِبْ
دُعَائِيْ بِحَقِّ هٰذِهِ الْاَسْمَاءِ الشَّرِيْفَةِ يَا فَرْدُ يَا وِتْرُ يَا قَادِرُ
يَا مُقْتَدِرُ يَا مُقَدِّمُ يَا مُؤَخِّرُ يَا اَوَّلُ يَا اٰخِرُ يَا ظَاهِرُ يَا بَاطِنُ
يَا وَالِيْ يَا مُتَعَالِيْ يَا بَرُّ يَا تَوَّابُ يَا مُنْعِمُ يَا مُنْتَقِمُ يَا عَفُوُّ
يَا رَءُوْفُ يَا مَالِكَ الْمُلْكِ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ يَا رَبِّ

یا الٰهی واحفظنا من الآفاتِ والبلیاتِ وبارکنا فی الرزقِ
والحسناتِ برحمتکَ یا ارحم الراحمین اجب یا اموا کیل
بحق طهفسوت ربُّ المشرقِ والمغربِ لا اله الا هو فاتخذه
وکیلا اٰتنا ما نرید ونجنا مما نخاف اخذه وکیلا یا الله
اکفنی یا وکیل اکفنی یا کافی المهمات من امورِ الدنیا
والآخرة اجب یا اهمائیل بحق کهلف وارفخشد واصبر
علیٰ ما یقولون واهجرهم هجراً جمیلا اللهم اجب دعائی بحق
هذهِ الاسماء الشریفة یا مقسط یا جامع یا غنی یا مغنی یا
معطی یا مانع یا ضار یا نافع یا نور یا هادی یا بدیع یا
باقی یا رشید یا صبور یا صادق یا ستار الٰهی بحرمت
هذهِ المفتحاتِ واجعلنی مفتوحاً بالعنایاتِ والکراماتِ
ووفقنی بالطاعاتِ والعباداتِ واحفظنا من الآفاتِ
والبلیاتِ وبارکنا فی الرزقِ والحسناتِ برحمتک یا
ارحم الراحمین بحق کهکن ومطیع ودرنی والمکذبین
اولی النعمة ومهلهم قلیلا اللهم انک مجیب الدعوات
ورافع الدرجاتِ وقاضی الحاجات وکافی المهماتِ اجب
یا ردیائیل بحق یاواه وادموفی ان لدینا انکالا وجحیما و
طعاما ذا غصة وعذابا الیما اللهم بابک مفتوح للسائلین
وها انا ببابک سائل مذنب فقیر حقیر ذلیل خاضع
خاشع وانت رب غنی کریم رحیم فاعف عنی یا مولای
واغفر لی ذنوبی واعطنی من سوالی اجب یا طاطائیل
بحق کلغشفق یوم ترجف الارض والجبال وکانت الجبال
کثیبا مهیلا المستغاث یا رسول الله الخاص یا رسول الله

اَلشَّفِيعُ يَا رَسُولَ اللهِ رَبَّنَا وَاحْفَظْنَا مِمَّا نَخَافُ وَاٰتِنَا مِمَّا نُرِيدُ
اَجِبْ يَا كَالْكَائِيلُ بِحَقِّ مُنْتَظِرٌ اِنَّا اَرْسَلْنَا اِلَيْكُمْ رَسُولًا
شَاهِدًا عَلَيْكُمْ كَمَا اَرْسَلْنَا اِلٰى فِرْعَوْنَ رَسُولًا يَا مُحَمَّدُ
يَا مُحَمَّدُ يَا مُحَمَّدُ اِنِّي اَتَوَجَّهُ بِكَ اِلٰى رَبِّي فِي هٰذِهِ لِتَقْضٰى
لِي اَجِبْ يَا مِيكَائِيلُ فَطْلَيْخٰى وَبُرْهَانُ اَغِثْنِي فَعَصٰى فِرْعَوْنُ
الرَّسُولَ فَاَخَذْنَاهُ اَخْذًا وَبِيلًا يَا اِلٰهِي مُلُوكُ الدُّنْيَا اِنِّي
اَسْئَلُكَ مِنَ الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ اَجِبْ يَا عَطْرَائِيلُ بِحَقِّ تَشْمَخُ
فَكَيْفَ تَتَّقُونَ اِنْ كَفَرْتُمْ يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبَ السَّمَاءُ
مُنْفَطِرٌ بِهِ كَانَ وَعْدُهُ مَفْعُولًا اِلٰهِي مَنْ ذَا الَّذِي دَعَاكَ
فَلَمْ تُجِبْهُ يَا حَوْلَائِيلُ بِحَقِّ دَيُوشِي اِنَّ هٰذِهِ تَذْكِرَةٌ
فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ اِلٰى رَبِّهِ سَبِيلًا يَا اِلٰهِي مَنِ الَّذِي اسْتَغَاثَ
بِكَ فَلَمْ تُغِثْهُ يَا اِلٰهِي قَدِّرْ عَلَيَّ فِي قَضَاءِ هٰذِهِ حَاجَتِي اِنَّكَ
قَادِرٌ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ حَسْبِيَ اللهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ نِعْمَ
الْمَوْلٰى وَنِعْمَ النَّصِيرُ اِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ اَنَّكَ تَقُومُ اَدْنٰى
مِنْ ثُلُثَيِ اللَّيْلِ وَنِصْفَهُ وَثُلُثَهُ وَطَائِفَةٌ مِنَ الَّذِينَ مَعَكَ
وَاللهُ يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ يَا اِلٰهِي قَدِّرْ لِي عَلَيَّ فِي قَضَاءِ هٰذِهِ
حَاجَتِي اِنَّكَ قَادِرٌ اَنْتَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ حَسْبِيَ اللهُ نِعْمَ
الْوَكِيلُ نِعْمَ الْمَوْلٰى وَنِعْمَ النَّصِيرُ عَلِمَ اَنْ لَنْ تُحْصُوهُ فَتَابَ
عَلَيْكُمْ فَاقْرَؤُا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْاٰنِ عَلِمَ اَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضٰى وَاغَوْثَاهُ وَاغَوْثَاهُ وَاحْرَمَتَاهُ اَجِبْ
يَا عَزْرَائِيلُ بِحَقِّ بَرَاغَشِي وَاٰخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْاَرْضِ يَبْتَغُونَ اللّٰهُمَّ شَعِيثَ مِنْ شَمْهَلِيُوشَ اَدْعُو
اَنْ تُجِيبَنِي يَا ذَا الْفَضْلِ الْعَظِيمِ مِنْ فَضْلِ اللهِ وَاٰخَرُونَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللهِ فَاقْرَؤُا مَا تَيَسَّرَ
مِنْهُ وَاَقِيمُوا الصَّلٰوةَ وَاٰتُوا الزَّكٰوةَ وَاَقْرِضُوا اللهَ قَرْضًا حَسَنًا يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ اَجِبْ يَا كَرِيمُ
بِحَقِّ شَمْهُوشَ وَمَا تُقَدِّمُوا لِاَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللهِ هُوَ خَيْرًا وَاَعْظَمَ اَجْرًا وَاسْتَغْفِرُوا اللهَ اِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ
اَغِثْنِي يَا مُسَبِّبَ الْاَسْبَابِ سَبِّبْ لَنَا يَا

مُفَتِّحَ الْأَبْوَابِ فْتَحْ لَنَا بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

دنیا همه هیچ و آنچه در وی همه هیچ | زنهار ز هیچ هیچ بر هیچ مپیچ
گر جمع کنی مال جمله عالم را | فردا که ازین جهان روی همه هیچ

دوستی با مردم دانا نکوست | دشمن دانا به از نادان دوست
دشمن دانا نیازارد ترا | گر بیازارد ترا نادان دوست

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

نستعین الله فی کل الامور | زاد فی قلبی بذکره سرور
مطلع منشور حسنان قدیم | هست بسم الله الرحمن الرحیم
در دم آخر چو عزم ره کنی | دست از شغل جهان کوته کنی
چون درافتم من ز پا تو دستگیر | خلق عار ار رد کنند تو درپذیر
مرشد کامل مرد کار بود | نام او منصور بن عمار بود
سالها وعظ و نصیحت گفته بود | در معنی حقیقت سفته بود
آخر عمرش اجل آمد بسر | کرد ازین دنیای بیحاصل سفر
از وفات شیخ چون ماهی رسید | یک مریدی شیخ را در خواب دید
گفت چندین فضل تو ای اوستاد | حقتعالی مزد تو آنجا چه داد
گفت کرد از من خداوند این سؤال | عمر تو چون صرف شد هشتاد سال
گفت از بهر تو چهل حج کرده‌ام | شرط آن یک یک بجا آورده‌ام
گفت من رد کرده‌ام حجهای تو | خام بود سودای ناپختهای تو
[illegible] | سائلی دادی تو تف را شراب
زان توقف خاطر او شد ملول | زان سبب حجت نکردم من قبول



گفتمش کردم ز بهر تو بسی غزا
اسپ در گشت یهودی رانده
گفتم ای حی قدیم کردگار
گفت این هم من ز تو بخریده‌ام
آنکه در پهلوی مصحف بی ادب
گفتم ای فرد قدیم بی نیاز
گفت اینهم من ز تو بخریده‌ام
آنکه یک شب زد تر برخواستی
خفته در کنج مسجد خفته بود
از خروش پای تو بیدار شد
تا که گویندت که مردی زاهدست
دل بکلی بر گرفتم از نجات
در زمان آمد خطاب مستطاب
روح منصور را بعلیین برید
گفتم این طاعات من مردوده
آنکه روزت تو ز رست مردمی
زان سبب جنت مقامت ساختم
خیز ای عطار مرد مرد باش
آنچه داری صرف کن در راه او

گفت محرومی درین باب آمد جزا
زین سبب محروم اجرم مانده
ختم قرآن کرده‌ام چندین هزار
کز تو روزی بدادای دیده‌ام
پا فرا کردن ز تو بود این عجب
شب همه شب بوده‌ام اندر نماز
کز تو روزی بدادای دیده‌ام
خویشتن بهر نماز آراستی
ترک نام و ننگ کلی گفته بود
اندر آن از تو ریا در کار شد
اندرین وقتش هوای مسجد است
چون امیدم منقطع شد زین جهات
کای ملائک جنت است آن را مآب
مژده وصلش بحور العین برید
آنچه سالم خواصه خود کرده
سالها را تا به تلخی داده
قصرها از بهر تو افراشتم
دیده گریان و دل پر درد باش
لن تنالوا البر حتی تنفقوا

اگر خواهی که بلند از نام دیدرد فرزندان و دوستان و زنان و
مردان که ساز داری باشد و از عقل دانا شود و تباهی و از کم شدن ودانا

غائب شدن و از گریخته و از سفر و از بیمار شدن یا نه شدن و از زن حامل
و از خوف راه و شرکت و هر حرف که بوده باشد در حساب ابجد جمع کند و نام
وی و نام مادر وی و نام آن روز که آن در حساب عدد در آورده ده ده
طرح کند تا حال آن دریابد سوال اگر ترا پرسند که مال بدست آید
یا نه از حساب ابجد دوگان طرح کند اگر یک بماند مال بدست نیاید و اگر
دو بماند زود بدست آید انشاء الله تعالی سوال اگر ترا پرسند که
گم شده کجا است از حساب ابجد هفت گان کند اگر یک ماند اورا بزرگان
بزرگان رهانیده است اگر دو ماند از سبب زنان مانده است اگر سه مانده
است از قید انسان است و اگر چهار مانده از سفر دراز رفته است
و اگر پنج ماند بجای میرش باشد و اگر شش ماند بخدمت صاحبان
مانده است و اگر هفت ماند از سبب کار کردن ماند - اگر ترا پرسند
که این زن پارسای بود یا نی از حساب ابجد سه گان طرح کند اگر یک
مانده درمیانه باشد و اگر دو مانده زن پارسای بود و اگر سه مانده
پاک دامن بود سوال اگر ترا پرسند که بیمار به شود یا نه از حساب
ابجد سه گانه طرح کند و اگر یک ماند بیمار بمیرد و اگر دو بماند بیمار را زحمت
نیکو شود فاما چند روز زحمت کشد و اگر سه ماند زود به شود سوال
اگر ترا پرسند که این علت از چه وجه است از حساب ابجد چهارگان
طرح کند اگر یک ماند این علت اورا از نظر دیو رسیده است و اگر
دو مانده اورا باد رسیده است و اگر سه ماند اورا سحر کرده شود یا از
سحر گذشته باشد و اگر چهار ماند اورا باد رسیده است سوال
اگر ترا پرسند در این راه خوف باشد یا نه از حساب ابجد دوگان
طرح کند اگر یک ماند زحمت در راه نبیند و اگر دو ماند با خیر و
بسلامت برود و باز آید سوال اگر ترا پرسند که این زن را فرزند شود

یا نه از ابجد حساب کرده و سه گان طرح کند اگر یک ماند فرزند نرینه شود
و اگر دو ماند دختر بزاید و اگر سه ماند بگذارد یا بیفته یا زحمت به بیند.
سوال اگر ترا پرسند که بفلانه جای دوستی من شود یا نه از حساب
ابجد سه گان طرح کند و اگر یک ماند دوستی ایشان و در میان خود دشمنی
واقع شود و اگر دو ماند دوستی مالی و جانی و دلی شود و محبت جانبین
بیفزاید و اگر سه ماند و به سهل و آسان دست او آید سوال اگر ترا
پرسند که این زن و شوهر محبت شود یا نه از حساب ابجد سه گان
طرح کند اگر یک ماند زن و شوهر نیکو شوند و در میان ایشان سازداری
شود و اگر دو ماند نیکو شود و اگر سه ماند محبت نیکو شود و اگر ترا پرسند که
فلان از سفر زود آید یا نه و از حساب ابجد چهارگان طرح کند و اگر یک ماند
دور افتاده باشد و اگر دو ماند زود به صحت و السلامت در خانه آید و اگر
سه ماند هرگز نیاید و اگر چهار ماند در مسافره بسیار ماند فاما باز آید سوال
اگر ترا پرسند که در تجارت بازرگانی مرا منفعت شود یا نه از حساب ابجد
چهارگان طرح کند اگر یک ماند بازرگانی چهارپایه سود بود و اگر دو ماند
سودای غله سود دهد و اگر سه ماند سود پارچه بود و اگر چهار ماند سودای
گیاه و غله از زمین پیدا شود و از آن سود بسیار بیند سوال اگر ترا پرسند
دزد مرد است یا زن بحساب ابجد دوگان طرح کند اگر یک ماند دزد مرد
باشد و اگر دو ماند دزد زن باشد و اگر ترا پرسند که دزد چه رنگ دارد
از حساب ابجد چهارگان طرح کند و اگر یک ماند دزد سیاه رنگ باشد
و اگر دو ماند دزد گندم گون باشد و اگر سه ماند دزد رنگ زرد دارد و
اگر چهار ماند دزد رنگ سفید دارد و اگر ترا پرسند که حاجت زود
بر آید یا نه از حساب ابجد سه گان طرح کند اگر یک ماند حاجت زود
بر آید و اگر دو ماند بعد الموت حاجت بر آید و اگر سه ماند حاجت زود نیاید

حساب مذکور شد ابجد اینست

ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	ک	ل	م	ن
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۲۰	۳۰	۴۰	۵۰

س	ع	ف	ص	ق	ر	ش	ت	ث	خ
۶۰	۷۰	۸۰	۹۰	۱۰۰	۲۰۰	۳۰۰	۴۰۰	۵۰۰	۶۰۰

ذ	ض	ظ	غ
۷۰۰	۸۰۰	۹۰۰	۱۰۰۰

حساب یوم‌ها روز شنبه روز یکشنبه روز دوشنبه روز سه‌شنبه روز چهارشنبه روز پنجشنبه . روز آدینه هذه الموصل تمت

بسم الله الرحمن الرحیم

اگر خواهی که حال بیمار به بینی نام بیمار و نام مادر بیمار و نام آن روز که بیمار شده حساب کند و هفت گان طرح کند و آنچه باقی مانده ببیند اگر یک ماند روز یکشنبه و اگر دو مانده روز دوشنبه و اگر سه ماند روز سه‌شنبه . و اگر چهار ماند روز چهارشنبه و اگر پنج ماند روز پنجشنبه و اگر شش ماند روز جمعه و اگر هفت ماند روز شنبه و اگر حساب کرده نتواند صاحب مرض را بگوید که انگشت در دایره نهد

شنبه	یکشنبه	دوشنبه	سه‌شنبه	چهارشنبه	پنجشنبه	جمعه	دائره مذکور شده است
یکشنبه	دوشنبه	سه‌شنبه	چهارشنبه	پنجشنبه	جمعه	شنبه	
دوشنبه	سه‌شنبه	چهارشنبه	پنجشنبه	جمعه	شنبه	یکشنبه	
سه‌شنبه	چهارشنبه	پنجشنبه	جمعه	شنبه	یکشنبه	دوشنبه	
چهارشنبه	پنجشنبه	جمعه	شنبه	یکشنبه	دوشنبه	سه‌شنبه	

بسم الله الرحمن الرحیم

اللهم رب هذه الدعوة النافعة والصلوة القائمة وات محمد ن الوسیلة والفضیلة والدرجة الرفیعة وابعثه المقام المحمود الذی وعدته انک لا تخلف المیعاد حلت له شفاعتی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العلمین یا حی یا قیوم اجب یا روقیائیل انت وخدامک واعوانک علی ان تسخر لی قلوب جمیع المخلوقات والروحانیات من العلویات والسفلیات من الرجال والنساء سامعا ومطیعا بحق الحمد لله رب العلمین وبحق الله الحی القیوم وبحق الملک اجد الموکل بالقوائم العرشیة الرحمن الرحیم یا رحمن یا رحیم یا روف ویا عطوف اجب یا جبرائیل انت وخدامک واعوانک علی ان تسخر لی قلوب جمیع المخلوقات وروحانیات من العلویات والسفلیات من الرجال والنساء سامعا ومطیعا الرحمن بحق الله الروف الرحیم یا عطوف بحق الملک هورنه الموکل بالقوائم العرشیه مالک یوم الدین یا مقلب القلوب و الابصار اجب یا شمسائیل انت وخدامک واعوانک علی ان تسخر لی قلوب جمیع المخلوقات وروحانیات من العلویات والسفلیات من الرجال والنساء سامعا ومطیعا بحق مالک یوم الدین وبحق الله المقلب القلوب والابصار بحق الملک طیکائیل الموکل بالقوائم العرشیة ایاک نعبد وایاک

نستعين يا سريع يا قريب اجب يا ميكائيل انت وخدامك
واعوانك على ان تسخر لى قلوب جميع المخلوقات والروحانيات
من العلويات والسفليات ومن الرجال والنساء
سامعا ومطيعا بحق اياك نعبد واياك نستعين
وبحق الله السريع القلوب المعبود المستعان بحق الملك
منبع الموكل بالقوائم العرشية اهدنا الصراط المستقيم
يا قادر يا مقتدر اجب يا جوفيائيل انت وخدامك
واعوانك على ان تسخر لى قلوب جميع المخلوقات و
الروحانيات من العلويات والسفليات ومن الرجال
والنساء سامعا ومطيعا بحق اهدنا الصراط المستقيم
وبحق الله القادر المقتدر وبحق الملك فصفر الموكل با
القوائم العرشية صراط الذين انعمت عليهم يا الله يا
عليم يا حكيم اجب يا عيناسيل انت وخدامك واعوانك
على ان تسخر لى قلوب جميع المخلوقات والروحانية من العلويات
والسفليات ومن الرجال والنساء سامعا ومطيعا بحق
صراط الذين انعمت عليهم وبحق الله العلى الحكيم و
بحق الملك شمخ الموكل بالقوائم عرشية غير المغضوب عليهم
ولا الضالين امين يا قائم يا عزيز اجب يا كسفيائيل انت
وخدامك واعوانك على ان تسخر لى قلوب جميع
المخلوقات والروحانية من العلويات والسفليات ومن
الرجال والنساء سامعا ومطيعا بحق غير المغضوب عليهم و
لا الضالين امين وبحق الله القائم العزيز وبحق الملك
الموكل بالقوائم العرشية اللهم انى ليس فى السـ...



دوراة ولا فی الارض غمرات شجرا والجبال مدراة ولا فی
اشجار ولا انهار ولا فی الاجسام حرکات ولا فی العیون
قطرات ولا فی القلوب خطرات ولا شیء دیمومنک عارفا
لک شاهدة بک وعلیک ولا وفی ملکک مسخرات الا فی
قدرتک اقبقد ربک التی سخرت بها الارضین
والسموٰت سخرلی مطلوبی وسخرلی قلوب جمیع المخلوقات
والروحانیات من العلویات والسفلیات ومن الرجال
والنساء سامعا مطیعا کما سخرت الریح لسلیمان علیه السلام
اللهم انصرنی علی اعدآئی وعلی من ظلمنی بسوء و
انصرنی نصرا عزیزا وافتح لی فتحا مبینا اللهم لین قلوب
اعدائی کما ذللت فرعون لموسی علیه السلام اللهم
اعززنی فی قلوب جمیع بنی آدم وبنات حوی کبیرا و
صغیرا ذکرا وانثی وحرا وعبیدا خاصا وسلطانا و
رعیة والف بینی وبینهم وبجعلنی فی حوذک وحفظک
وامانک وانسک واعوذبک ومن ما خلقه ومن
حشرات ومن شر الجن والانس ومن شر حاسد وظالم
وحاکم وکابر ومن شر متکبر جبار الله سخرلی قلوب
جمیع المخلوقات والروحانیات من العلویات وسفلیات
من الرجال والنسا سامعا مطیعا بحق محمد واله
الطیبین واصحابه اجمعین خاتم النبیین و
المرسلین وصلی الله علی خیر خلقه محمد واله واصحابه
اجمعین الطیبین الطاهرین وسلم تسلیما کثیرا
کثیرا الی یوم الدین ۞



مناجات بجناب باری تعالی

ز شر نفس اماره نگاهم دار یا الله
هوای غیر خود کلی ز من بردار یا الله

کریما از کرم ما را بده توفیق بر طاعت
مرا از فضل خود ضائع فرومگذار یا الله

اگرچه من گنهگارم ترا غفار میدانم
به بخشا جرم عصیانم توئی غفار یا الله

گناهانی که من کردم خداوندا تو میدانی
همه را ستر کن بر من توئی ستار یا الله

ز سر تا پا گنهگارم حقیقت سخت بدکارم
نظر بر فضل تو دارم منم بدکار یا الله

نهال باغ ایمانم همیشه تازه گردان
به آب رحمتش پرور که آرد بار یا الله

یکی گویم یکی دانم یکی در دل گرفتستم
بدل تصدیق پندارم زبان اقرار یا الله

گواهی میدهم حقا که جز تو نیست معبودی
زبان با دل موافق کن بر این گفتار یا الله

چو وقت نزع جان آید ندانم [illegible]
در آن دم فضل تو شاید پی استظهار یا الله

چو تن در لحد اندازی کند با خاک تن بازی
تو آنجا رحمتت سازی بر این بیکار یا الله

در آن تاریکی و تنگی که اندر قبر من باشد
فراخی بخش و روشن کن پر از انوار یا الله

جوابم را تو تلقین کن سوال قبر آسان کن
چو بیهوشی رسد بر من کنی هشیار یا الله

رحیما قبر این مسکین بگردان روضهٔ جنت
مگردان خوابگاه من ز سقر نار یا الله

چو فرد خصم من آید بدامن دست آلاید
ز من طاعت بر آید تو باشی یار یا الله

خداوندا تو معبودی محمد را تو بستودی
بهر چیزیکه خوشنودی بر انجاح یا الله

انا العاصی کثیر الذنب فاغفر کل ذنب لی
فیوم الحشر احشرنی مع الابرار یا الله

خدایا سخت مشتاقم ز بهر شوق دیدارت
بفضل خویش روزی کن مرا دیدار یا الله

ز وسوسهای شیطانی دگر خطرات نفسانی
از آن هر یک تو برهانی توئی غفار یا الله

بغفلت رفت عمر من چنانستم که در خوابم
کنون از بهر ذکر خود بکن بیدار یا الله

خداوندا تو میدانی که بد کردم نه نادانی
بدست مکر شیطانی مرا مگذار یا الله

ملا از درد [illegible] بفضل حق نگهداری
بفضل خویش رحمت کن [illegible] یا الله

ضعیفی حال من بنگر گدای بی نصیب اندر — گناهم تو آمرزی با استغفار یا الله
بروز حشر از محنت نمیدانم چه خواهد شد — مکن شرمنده و رسوا در آن بازار یا الله
امید مغفرت دارم که غفاری و ستاری — ولیکن باز میترسم توی قهار یا الله
ندارم هیچکس مونس که اندر قبر یار باشد — ندارم توشهٔ عقبی به نیکو کار یا الله
همان در عالم فانی که لعنت کار شیطان از — هوای حرص نفسانی ز من بردار یا الله
شکسته دل همی ماند بدرگاه تو نصر الدین — برو رحمت فراوان کن کرم بسیار یا الله

غزل حسن

دلدار گفت کیستی گفتم دعاگوی شما — عزم کجا داری بگو گفتم سر کوی شما
گفتا چرا دل خسته گفتم که تیری خورده ام — گفتا که زد تیری ترا گفتم کمان ابروی شما
گفتم غذای مشکبو دیدم فتاده روبرو — گفتا کجا دیدی بگو گفتم که بر روی شما
گفتا که نام خود بگو گفتم منم مسکین حسن — گفت از مکان کیستی گفتم سگ کوی شما

غزل سعدی

دیدم به بستان پری از برگ گل نازکتری — گفتم کنم بوسه گری گفتا اڑی صدفی کتیر
گل رنگ بود و گل بدن خم خم خرامان در چمن — گفتم تبسم کن بمن گفتا اڑی صدفی کمین
تخم محبت کاشتم راضی شده بنشستم — لب بر لبش میداشتم گفتا اڑی صدفی کنیز
دارم محبت در جگر بنود مرا دارو دگر — از لعل شیرین ده ثمر گفتا اڑی صدفی کین
در سند چون کردم گذر افتاد بر حورم نظر — گفتم که ای سندی صنم گفتا اڑی صدفی کنیز
سعدی فتاده بر درت باشد کمینه چاکرت — دائم بیاید بر درت گفتا اڑی صدفی کین

فراموشم مکن ای یار جانی — که ما را نیست بی تو زندگانی



بحر طویل

دوش رفتم بسوے بازار بہتے دیدم خونخوار دو گیسوئے چوں سیہ مار زده حلقه بر رخسار رخش چوں رخ مهتاب بدن صاف چو سیماب دو ابروے چو محراب - پریروئے عطر بوئے کمر موئے نکوگوئے دلم برد بجادوے من بیسر و پا را؛ ناگہاں سوئے من آں دید بخندید درخشید مرا - گفت کجائی وچرائی تو جگر ریش؛ نکودار دل خویش نهم مرهم بر ریش کنم چارهٔ شما را؛ گفتم اے دلبر جانی بخدا جان جانی تا ابد باد جوانی، سرخوش باش زمانے گویمت راز نهانی که کنی گوش ز سر هوش بکن بام چو فردوس مرا گیر در آغوش شوم از خودی بیهوش شود عقل شما را؛ آں پریچهره بصد مهر مرا برد بخانه بزم آراست شهانه - با همه چنگ وچغانه شیشه را روے کشاده بمن دلشده داده دست بر دست نهاده - چوں شد چاک دماغم - از میاں رفت حجابم - از دو پا جامه کشیدم؛ بسر گنج رسیدم قفل واز شد بکلیدم تازگی یافته جانم - پیش ازیں چه خوانم لذت یار وفا را -

نظم مقلوب

در که بہمیں روز من ایام روز کرد	درس خوش نادان نازاں شوخ سرد
گر همی خواهی که یابی نام آں سیمیں فقن	قلب قلب قلب را بر قلب قلب تن
گردش چو خواهی تا خوری دنبش بپوز عجم	آں حرف علت دور کن شکر بخور شکر بخور
تر بز بر بز بز بز بز بز خر قلم قلم کلمه تو قلم قلم دا انرا	کنکنکنگا کنکش ہی بشکسته په تبیغ توغ تبا یغ بیتوغ [illegible] ل را

خذ المیمین من میم	فلا تقنط علی امراء
فامزجها بکون لسمے	لمن کان بہ فخرے

نام یارم تو دان سہ حرف پنج	ہر یکے در حساب پنجاہ و پنج

بعد از سلام آنکہ مہربانی کردہ تمس سر بریدہ را عکس کردہ بمایان روانہ دارید کہ اشتیاق شکار دارم ۔

چشم بکشا زلف بشکن جانمن	بہر تسکین دل بریانِ من

غزل سعدی

اے ببالا چوں صنوبر و درختے چوں قم	زلف داری ہمچو عنبر لب چو شیر و ک ر
آفتاب عاشقاں و ماہتاب دلبراں	قبلۂ آزادگانی اے صنم با روخ
درمیان روخ اندر کشیدی خ وط	درد مندم مستمندم تن گرفتہ ت وپ
ت وپ آمد نگار من مرا در عشق تو	دار وے دردم تو داری درمیان ل ب
ل ب بر لب بنہادہ باشد تا سحر	م ی در پیش باشد بستہ باشد د ر
اے نگار اگر تو ما را یکشبے مہماں کنی	نقل خواہم از لبانت ب و داو س ہ
اے نگارا ہر کہ ما را دور دار از کوی تو	بوسہ‌ش با دا ہزاراں ل ع ن ت
گر بگورستان مشتاقاں گذر افتد ترا	مردہ را زندہ کنی چوں ع ی س ی
شاعراں بسیار گفتہ شعرہا پر نمک	کس نگفتہ شعرہا چوں س ع د ی

منقوطہ پیش شفقت زیب جنت	بیطن بنقیض زیب جنت
فوق المنقوط ۱۲ تا دشنہ غمزہ براند دل	زخمش در خوں نشاند در دل
تحت المنقوطہ ۱۲ بدیر کعبہ سیرم بود بسیار	پری روی چو او کم بود دیار

(نقیر التنقیط) محمد احمد محمود عالم
لا دوا دارد دلم درد الم
در عدم گردد سد اسر و ره ها

محمد سرور سردار عالم
کرم دارم سور د سر ر و سر رو اکرام اهم
حاصل ار گردد وصال او مرا

لبش بر لب نهادم ناف بناف
دو شاخ لام الفم در هو اکرد
چنین بردم آوردم آورد بر و
کمیتم گام زد در عرصه تنگ

الف را راست کردم خانهٔ کاف
الفم در میان کاف جا کرد
که دایه ز حسرت پس پرده مرد
ز بس آمد شدن شد عاقبت لنگ

صنعت مدور

صنعت مدور

صنعت مدور

صنعت مربع

قلم تلیم کلمهٔ تو قلسم قلمدانز ا ۔ تبیغ توغ تبائغ نیوغ تعمدانرا

مقلوب مستوی

شکر تبرازوے و زارت برکش ۔ شو ہمرهٔ بلبل بلب بر مہوش

غزل مخلصی بلفظ پنجابی

گھر سے یہاں کون خدا کیسے لایا مجھکو ۔ اُس ستمگار نے سوتے سے جگایا مجھکو
بس سزا یہ ہے کہ مجھے چھوڑ دیا ہائے غضب ۔ ڈھونڈنے کوئی نہ ہاسچاپہ آیا مجھکو
نظر آتا ہی نہیں اپنا نہ پرایا مجھکو ۔ حق نے کیا خواب پریشان دکھایا مجھکو
حیف صد حیف کسی نے نہ خبر لی میری ۔ کہ عزیزوں نے میرے دلسے بھلایا مجھکو
نیند سے آنکھ کسی کی نہ کھلی کوٹھے پر ۔ اور ہوڈی کے نہ جنگل سے چھڑایا مجھکو

مخلصی کی کوئی تدبیر بتادے استاد
کس بلا میں میرے اللہ نے پھنسایا مجھکو

گفتمت اے دوست که......یار مگیر ۔ با... بکرشمه باش... یار مگیر
با... تو درآویز... یار مگیر ۔ اے...... یار گذار! یار بگیر
صد بار گفتمت که...... یار مگیر ۔ با...... نشین و...... دلدار مگیر
با... بکرشمه باش با... بجنگ ۔ با... و... و... گذار! یار بگیر

حافظ تو ذوالعقلے..................یار مگیر
آن جمله را گذار! یار بگیر

شعبده

چون خواهند که مردمانرا از بسیاری خندیدن از خوردن طعام ممنوع دارند که دست از خوردن طعام باز داشته بخندیدن درآمده باشند باید که مخفی از نظر مردمان که خنداندن آنها منظور و ممکن باشد بگیرند یک مگس

تر پنهانی در موئے همان مردمان بسته تا او معلوم نشده باشند۔ بعد ازاں چناں کند که همین مگس بزیر کلاه یا دستار مخفی باشد۔ بعده طعام به پیش او نهاد آورده بنهند که فی الحال بجنده در آید و دست از طعام باز دارند۔ طعام واپس بسلامت بخانه خواهند رفت۔

ایضاً

اگر کسے عین چغدر را با خود دارد هرگز خواب کردن نتواں کرد۔ و دیگر اگر کسے لسان خور اسود را ته نعلین خود کند یعنے بر ته نعلین دوخته باشد تمام جانوران هر قسم از درندگان و گزندگان فرمانبردار و مطیع همانکس خواهد شد یعنے او را ضرر نمیرسانند و اگر کسے روغن پیه اسد را یعنے گرگ را در کف دست بمالد و دست خود را بر سمه دان خفته نهد هرچه ازو سوال کند خفته بخفتنی خود جواب میدهد انشاء الله تعالے۔ اگر کسے شیرهٔ انقوزه یعنے هینگ را در کوزه نهد همان کوزه را از آب پر کند در حال کوزه بشگافد و اگر کسے قدر انگوزه و قدرے باروت همراه قدرے گندم تا مدت سه شبانروز در ته آوند و قدرے آب بیندازد بعد ازاں در سایه همان دانها خشک کند بعد ازاں هر طائر ازاں دانها مقدار سه یا چهار دانه بخورد در حال بیهوش شود۔ صاحب عمل او را گرفتن تواند کرد والسلام۔

ایضاً

اگر کسے خواهد که سگ را برقص و ناچیدن در بیاورد باید که بیارد حبے القدر چوب چینی و همراه آرد گندم خمیر کرده سگ را بخوردن دهد همین که سگ در حلق فرو برد بعد از لحظه که آغاز رقصیدن خواهد نمود که مردمان حیران خواهند بود ؛

چون خواهند بیارند قدرے دهتوره سیاه و آن هارا کوبیده همراه آرد گندم مخلوط ساخته پخته کنند بعد ها بخوردن دهند نهایت [illegible]

چه خوش گفت بهلول فرخنده فال	که من از خدا ایش بودم دو سال
در آن وقت کردم خدا را سجود	که آدم نبود و خدا هم نبود

عمل شعبده بازی

اگر خواهند که درمیان مردمان سخن عجیب پیدا کنند یعنے چنانچه مردمے را کشند واپس زنده بکنند تا که مخلوق در عجب آں صنعت حیران باشند باید که بیارند روده سرخ گوسفند که او را سرخ روده میگویند۔ اول آنرا بیارند و دهن او با دهن خود نهاده باشند و او را دمیده باشد حتے که همیں سرخ روده مذکور آماس گرفته باشد بیارند مردمے هنرباز و دلال اول همان روده را از خون گوسفند پر کرده باشد و چوں مردم ے آرد و چناں مردم بیاورد که دم دار باشد همیں روده را در گردن او ببندد چنانکه خون مردم متصل باشند و اگر مردم را بچادر یا که لنگوٹه در سر ببندد چنانکه همیں روده چشم ملاحظه نکرده باشد یعنی کسے را ایں ممکن نباشد که آں روده را دیدن میتواند۔ چوں ازیں سخن فارغ شدند مردم را بخسپانند و یک لنگی یعنی چادر بر سرش نهاده باشد که مثل مرده باشد و صاحب عمل خود آمده مذکور را خاطر جمع و تسلے بطور وجهی داده باشد تا که شک از کشتن نیارد و بعد ازاں کارد ے خوب گرفته آں روده را از گلوئے مذکور الصدر ببرد چوں روده بریده شود در حال خون ریخته خواهد شد و مردم بطور هنر و حیله خرخره و غرغره بکند بعد ها بر سر چادر نگاه دارد تا یکساعت کلان بعد ازاں آنکس را بگوید برخیز داو برخیزد: فقط

عجب مادیان است که رنگش مسرا است	بیالا کلاه است و جهلا گرهست

بہمیں راہ ہر کس بدہ مجنون شو و بعد از ان یک نان بہ ہمراہ روغن آوردہ بخوردن دہد و در حال بسلامت بماند۔

ز ترکان چہار روز ہند و سے پنج سہ روز و یکے شب نہار و دو بیل دو میخ و دو ماہ و یکے ہیچ و دود	دو رومی یکے با عراقی بسنج دو باز و نہ زاغ و یکے چون سہیل بہ نہ نہ شمر تا بیفتد جہود





قضا شخصے کہ پنج انگشت دارد دو بر چشمش نہد دیگر دو بر گوش	چو خواہد از کسے گردے برارد یکے بر لب نہد گوید کہ خاموش

لفظ کمصیلے

کمصیل اوحظ لہ در شعر	حرف منقوطہ را بجایش دع

اگر نام کسے کہ اول حرف او ک باشد مبدل حرف م بیارد اگر حرف م باشد مبدل او حرف ک بیارد اگر حرف او حرف ص باشد مبدل او حرف ل بیارد اگر ل باشد مبدل او حرف ص بیارد اگر حرف اول او ا باشد مبدل او حرف د بیارد اگر حرف د باشد مبدل او حرف ا بیارد اگر حرف اول او ح باشد مبدل او حرف ط باشد اگر ط باشد بدل او ح بیارد بہمین قیاس تا آخر بکند۔



بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست ابواب الصمدانیت

در بیان دفع بیمار و دفع دوائی آن۔ باب بیست و چهارم[۲۴] در بیان دل
مرده زنده کردن بسوی عبادت خدا تعالی و طریق آن باب بیست[۲۵]
و پنجم در بیان مردی بستن و کشادن و غیر آن باب بیست و ششم[۲۶]
در بیان کیمیا است بر زمین و در یک ساعت آب پیدا کردن نعمتها و میوه ها که میخواهند و در یک ساعت ناپیدا کردن آنها باب بیست و هفتم[۲۷]
در بیان کرامات مختلفه. باب اول در بیان دعوت نصاب زکوة و عشر و آ
چون کسے خواهد دعوت کند باید که اول الله الصمد اجب یا اسرافیل بحق
یا صمد و قائیل با موکلات چهار لکھ بار بخواند چهار لکھ را چهار حصه کند
حصه اول بہ نیت نصاب کند آنرا برائے لله و فی الله بخشد و حصه دویم
بہ نیت زکوة بخواند آنرا برائے حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم بخشد
و حصه سیوم بہ نیت عشر بخواند آنرا برائے قطب العالم کاشف اللوح
و القلم مخدوم سید جلال جهانیاں و اولاد آن بخشد و حصه چهارم بہ
نیت قفل جمیع مسلمانان بخشد تا بہ کارهائے او دینی و دنیاوی او
حاصل شود بمرتبۂ ولایت برسد و بر هر چه که نظر کند کیمیا گردد و هر چه
که در دل کند میسر گردد زیرا که صمد اسم اعظم است و معنے حمد و پناه نیازمندان
و در تفسیر بخاری آورده است الصمد الذی اعطی کل شئ بو ولید
تمام نصاب و زکوة و عشر و قفل بحضرت باریتعالی دست بردار و عرض
نماید که بار خدایا نصاب و زکوة و عشر و قفل بر قدر رسیده گی خود خوانده
ام تو بلطف و کرم خویش جمیع حاجات دینی و دنیاوی من روا گردان
و یکبار این دعا هم بخواند اللهم یا عالم السر و الخفی یا حی و یا کاشف
الضر و البلوی اکشف عنی الحزن و الاذی و افتح علی فی الحضر
و السفر بالمرادات امین یا رب العالمین. فی الدین و الدنیا بحرمت
اولاد الحسن و الحسین سید باقی بن عثمان بخاری اقض حوائجنا
یا قاضی الحاجات و یا عالم السر و الخفیات یا ذا الجلال و الاکرام

برحمتک یا ارحم الراحمین بعد از آں ہر چہ خواہد فی الحال اجابت شود ان شاء اللہ تعالیٰ باب دوم دربیان کفایت کلی وجزوی اگر مہمی کلی جزوی

پیش آید اللہ الصمد را بعد از نماز صبح وخفتن ہزار بار بخواند مع صلوٰۃ کہ ستہ بار اول وآخر بخواند مہمات کلی وجزوی وے حاصل شود اگر بعد از ہر نماز صد بار بخواند ہیچگاہ غم واندوہ نہ بیند ایمان وے بسلامت باشد چنانچہ سمعت عن رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم فی وقت الضحےٰ فقال یا ولدی من قرأ اللہ الصمد بعد کل صلوٰۃ مأۃ مرۃ لا یسلب منہ الایمان فی وقت الموت ونیز اگر کسے اللہ الصمد را بعد از نماز عصر پنجاہ بار بخواند مرتبہ او درجہان بلند شود و درکتاب جواہ بخاری کہ تصنیف سید باقر تارک مذکور ہست کہ اگر کسے را کار مشکل پیش آید وتدبیر آں کار نداند باید کہ شب چہار شنبہ غسل کند وختم مخدوم سید جلال جہانیاں کردہ ہزار بار اللہ الصمد را بخواند کار او حاصل گردد و درکتاب شمس الانوار نیز تصنیف سید باقر بن سید عثمان بخاری مذکور است کہ ہر کہ اللہ الصمد را وقت تہجد بسیار بگوید مشاہدہ جمال جلال اللہ تعالےٰ نصیب گردد وہمہ خلائق آسمان وزمین واز پرندہ ودرندہ وگزندہ وانس وجن باوے مسخر شوند وقال سید السادات صاحب الجود والحسنات وسید باقر قطب العالم من قرأ اللہ الصمد ثلث لیال حرم اللہ تعالیٰ جسدہ علے النار وانا ضامن الیہ یوم القیمۃ من شفاعۃ النبی صلے اللہ علیہ وسلم درکتاب اکبر جلالی تصنیف سید باقر بخاری نوشتہ ہست کہ معنے صمد لا یحتاج الی البیان است پس ہر کہ اللہ الصمد را بسیار گوید او نیز محتاج کس نشود وبصفت موصوف شود درحدیث قدسی ہست کہ الانسان سری وانا سرہ بیت مردان خدا خدا نباشند :: لیکن ز خدا جدا نباشند :: شولہ تعالیٰ فاذکروہ فی اذکر کم یعنے یاد کنی مرا من

یاد کنم شما را۔ پس هر که یاد کند خدا را محتاج کس نشود و هر چه که خواهد میسر
گردد و قوله تعالی و اذا سألک عبادی عنی فانی قریب اجیب دعوة
الداع و در کتاب باقر بخاری مذکور است هر که الله الصمد را بطریق خوب
بر کاغذ حریر در شرف مشتری بنویسد و در دستار خود بندد او حضرت
رسالت پناه صلی الله را در خواب ببیند و قال سید السادات فخر العزت
والاحسانات قطب آخر الزمان سید باقر بن سید عثمان من قرء
الله الصمد بعد صلوة العشاء مائة مرة یراه جمال رسول الله صلی
الله علیه وسلم فی المنام مرة و در کتاب جواهر بخاری که استاد من است
نوشته است که من از محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم شنیده ام که هر اسمی را
نه هزار خاصیت است و شکل الله الصمد را در خانه بنهد از هیچ دزد و
دشمن زیان نرساند شکل مذکور اینست

۵۷	۶۰	۶۳	۵۰
۶۲	۵۱	۵۶	۶۱
۵۲	۶۵	۵۸	۵۵
۵۹	۵۴	۵۳	۶۴

باب سیم در بیان کشف قلوب

که در دل مردمان وهم افتد خواهد
که دریابد و معلوم کند باید که دوازده
روز ده هزار بار بخواند الله الصمد را و شبهای معلوم شود و هر یک در
نظر او نام مادر او با او بگوید معلوم گردد باید که اسم بصدق دل و اخلاص
بخواند باب چهارم در بیان کشف قبور که این قبر مرد است یا زن
و ظالم است یا عادل یا فاسق یا صالح و مومن است یا کافر اگر کسی
خواهد که احوال این قبر معلوم شود باید بطرف پای قبر صد بار الله الصمد را
گوید از غیب یا از قبر بشنود که حقیقت او همه گوید اگر کسی شکل الله الصمد
را در ساعت مشتری نوشته بپایین قبر نهد نیز حقیقت آن معلوم شود
انشاء الله تعالی باب پنجم در بیان جواب گرفتن از مرده اگر کسی
خواهد که جواب و سوال از مرده بیابد در شب چهارشنبه پیش قبر [illegible] سلام گوید



روبروی قبر کند و ختم کرده بارواح او بخشد و انگشت شهادت بر قبر
نهد شش صد و شش بار الله الصمد را بگوید جواب کار او بر آید انشاء
الله تعالی **باب ششم** در بیان سیر کردن آسمان و زمین و آنچه
تعلق دارد بایشان اگر کسے خواهد که سیر زمین و آسمان کند باید که شب
دوشنبه یا جمعه شش هزار و شش صد و شصت بار الله الصمد
را بخواند سیر زمین و آسمان حاصل شود بر مرتبه ولایت برسد بمجلس حضرت
محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم مشرف شود انشاء الله تعالی **باب
هفتم** در بیان یافتن خزینه غیب هر که خواهد که مرا خزانه غیب معلوم شود
باید که شش شب هر شب شش هزار و شش صد و شش بار الله
الصمد را بخواند خود معلوم شود یا بزرگی در خواب آمده اطلاع دهد که فلان جا
خزانه خدا است و اگر کسے این شکل نوشته در گردن خروس سفید
بندد و آزاد کند هر جا که رفته بانگ بدهد همانجا خزانه خدا باشد شکل
بزرگ اینست ....

١	٩٧	٩۴	٨
٩۵	٧	٢	٩۶
۶	٩٢	٩٩	٣
٩٨	۴	۵	٩٣

باب ششم در بیان رفتن و
و آمدن بیک ساعت سوے آسمان
و کعبه و غیر آن اگر کسے خواهد که مرا قدرت
آن شود که برباد رفتن و آمدن بهر جا
که خواهد باید که نه هزار نه صد بار الله الصمد را بخواند بفرمان خدا تعالی
قدرت رفتن برباد شود هر که خواهد که سوی آسمان و کعبه و مدینه
رفته و بیاید باید که شکل الله الصمد را نوشته بوقت خفتن بزیر
سر خود نهد و بخسپد بکعبة الله برای طواف کردن برود شکل
او اینست ص



۳

۱	۲۱۱	۱۱	۸
۱۳	۷	۲	۲۱۰
۶	۹	۲۱۳	۳
۲۱۲	۴	۵	۱۰

باب نهم در بیان مسخر کردن پادشاه و وزرا و امرا و محبوب وغیر آں باید که الله الصمد بیست یاده روز هزار بار بخواند پادشاه وغیر آں فرمان بردار او شوند و اورا قبول کنند و چوں کسے خواهد که محبوب را بر خود آشفته گرداند باید که الله الصمد را بعد از نماز عشا ششصد بار بخواند بسوئے خانه محبوب بدمد محبوب مطیع فرمانبردار شود

باب دهم در بیان مسخر کردن جن و انس و دیو و پری. چوں کسے خواهد که ایشانرا مسخر کند باید که الله الصمد روز یکشنبه بعد از نماز صبح سه هزار بار بخواند تا هفت روز همه جن و انس مطیع و فرمانبردار او شوند. هر چه خواهد از زر و نقره و یاقوت برسانند۔

باب یازدهم در بیان آموختن کیمیا و سیمیا و ریمیا و هیمیا و کیفیت آں بدانکه علم کیمیا و علم حکمت چنانچه زر و طلا سیمیا چوں علم سیماب بحول المعنی نالیدن و آمیز انیدن و علم ریمیا نجوم شناسی و علم آسمان و دائره نویسی و تقویم و علم هیمیا الحیم تعلق علمها و حکمتها هر که خواهد که ایں همه علمها را بدست آرد و متوکل علی الله نهی حسنه بر دار یافته باشد چوں کسے را آموختن ایں علمها هوس باشد باید که الله الصمد را در بیابان شش روز هر روز شش هزار بار بخواند و در شب یک شخص پیدا شود از غیب او را ایں علمها را بیاموزاند و یا نظر کند که علمهائے موصوف همه حاصل شود و علم غیب را بیند به مجلس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم نیز مشرف شود اگر کسے ایں شکل الله الصمد نوشته در بازوئے راست به بندد یک شخص درمیان راه ملاقات شود که حقیقت آں همه اطلاع داده باشد شکل بر مرگوارا نیست.

۴	۹	۲۱۳	۵
۲۱۲	۶	۳	۱۰
۱	۱۲	۲۱۰	۸
۲۱۱	۷	۲	۱

باب دوازدهم در بیان پیدا کردن اب و طعام پخته و خام هر کسے که خواهد که در بیابان آب و طعام پیدا کند باید که دوازده بار الله الصمد با موکلات خوانده بر باد دمد



فی الحال آب وطعام پخته وخام هرچه که در دل پیدا شود انشاء الله تعالی

باب سیزدهم دربیان پیدا کردن رجال الغیب ومسخر کردن ایشان
چون کسے خواهد که رجال الغیب پیدا کند باید که کارد بر زمین نهند و هفتاد
بار الله الصمد را خواند رجال الغیب بسیار پیدا شوند هرچه او فرماید اجابت
کنند **باب چهاردهم** دربیان مسخر کردن فیل وشیر وبران سوار
شدن وغیر آن چون کسے خواهد که فیل وشیر وغیره مسخر کند باید که الله الصمد
را هفتاد بار بخواند فی الحال فیل وشیر وغیره پیدا شود وهرچه که ایشانرا گوید
قبول کنند اگر شکل الله الصمد را نوشته بر درخت بندد بحکم خدا تعالے شیر
پیدا شود وفرمانبرداری او کند شکل شریف اینست

۴	۲۱۲	۱۰	۵
۹	۶	۳	۲۱۳
۷	۱۲	۲۱۰	۲
۲۱۱	۱	۸	۱۱

باب پانزدهم دربیان مسخر کردن
مار وکژدم وغیر آن چون کسے خواهد که
مار وکژدم مسخر کند باید که الله الصمد
را شش روز هر روز هزار بار بخواند
مار وکژدم بسیار پیدا شود وفرمانبرداری او کند وهیچگاه اورا زیان نرسانند
باب شانزدهم دربیان مسخر کردن باد ودفع آن چون کسے خواهد
که باد را مسخر کند باید که الله الصمد نه روز هر روز یک هزار بار بخواند باد
فرمانبردار او شود چون کسے خواهد که از بدن کسے باد دفع کند باید که الله الصمد
را مع صلوة یازده بار بخواند وبر اعضاے او دم کند باد دفع شود انشاء الله
تعالے **باب هفدهم** دربیان مسخر کردن آتش در یک ساعت
پیدا کردن ونا پیدا کردن چون کسے خواهد که در بیابان آتش پیدا کند

.... اید که
الله الصمد را با موکلات بخواند بزگال بدمد دوازده بار بخواند ودم کند ودر آن زگال

برزمین بندد آتش پیدا نشود اگر کسے خواهد که دفع کند بسیا خوانده بدمد دفع شود اگر کسے خواهد که خانهٔ کسے بسوزاند سورهٔ
الله الصمد را بر خاک هشت صد بار بخواند و بدمد و بر خانهٔ او بریزد فی الحال خانه او بسوزد برائے دفع آتش نهصد بار خوانده بر
او دمد فی الحال دفع شود. **باب هژدهم** در بیان مسخر کردن بحر و بر
بدست او کوتاه و دراز باشد باید که یک خط کشیده بران ششصد بار
الله الصمد را خوانده بزمین بدمد مذکور آن کوتاه شوند چون خواهد که دراز گردد
باید که از خاک گرد بگیرد و خط برکشد و دفن کند دراز گردد و چون خواهد که
آب دریا خشک شود باید که الله الصمد را هفتاد بار بر کلوخ خوانده در دریا
اندازد خشک شود اگر خواهد که پر شود باید که شکل الله الصمد را در ساعت
مشتری نوشته بدریا اندازد پر آب شود. . . . .
. . . . اگر خواهد که دریا پر است
نیز این شکل را در ساعت زحل نوشته در ران خود بندد زمین کوتاه گردد
دریا پر آب رود انیست

٨	١١	١٨٢	١
١٨١	٢	٧	١٢٨
٣	١٨٤	١	٦
١٠	٥	٢	١٨٣

باب نوزدهم در بیان مسخر کردن
شمس و قمر و آنچه بایشان تعلق دارد
چون خواهد که شمس و قمر مسخر کند باید
که الله الصمد را شش روز هر روز هزار بار بخواند شمس و قمر و غیر
آن مطیع و فرمانبردار او شوند آنچه خواهد بیابد **باب بیستم** در بیان
فراخی رزق و ادائے قرض و زیاده شدن دولت و غیر آن چون اگر کسے
را رزق تنگ باشد که الله الصمد را بعد از نماز فجر ششصد بار بخواند رزق او
فراخ گردد و قرض ادا شود. اگر کسے خواهد که دولت او زیاده گردد باید
که الله الصمد را بعد از نماز ششصد بار بخواند دولت او زیاده شود
از زیان و از زیان دزدان در امان باشد اگر کسے با وضو این الله الصمد
را نوشته در خانه و متاع خود نهد. خدا تعالے دولت و جاه او زیاده گرداند

٨	١١	٧٣٣	٦١
٧٣٢	٢	٧	١٢
٣٨	٧٣٥	٩	٦
٣١٠	٥	٤	٧٣٤

شکل شریف مذکور اینست

باب بیست یکم در بیان
بخت کشادن و بستن چون کسے خواهد
که بخت بسته بکشاید باید که الله الصمد
را بر دانه نبوبات یعنی چقندر ششصد بار بخواند
بد درپیش بخت نیم گبوزاند بخت کشاده شود اگر خواهد که بخت کشاده بسته
کند باید که الله الصمد را نوشته نام آن و نام مادر آن در زمین دفن کند
بخت کشاده بسته گردد بفرمان خدا تعالے باب بیست دوئم
در بیان دفع بیماری و دوای آن چون کسے خواهد که بیماری دفع کند باید
که سه روز هر روز هزار بار بخواند الله الصمد و بیمار را دم کند بیماری او دفع
شود اگر خواهد که دشمن خود را بیمار کند باید که الله الصمد بر پاره قبر هزار بار بخواند
بامر الله تعالے دشمن او بیمار شود باب بیست و سیم در بیان خواب
بستن و کشادن چون خواهد که خواب خود برای عبادت یا خواب دیگرے
بسته کند باید که شکل الله الصمد را بر پاره کاغذ بنام او و نام مادر او و یکجا
کند و زیر آستانه او نهد خواب او بسته میشود چون خواهد که کشاید از انجا
کشیده در آب اندازد بستگی خواب دفع شود باب بیست چهارم
در بیان مردی بستن چون خواهد که مردی خود را بند واز برائے دور شدن
حرام یا دور کردن غلبه شهوت باید که الله الصمد بر کارد هزار بار بخواند
و کارد را در زمین دفن کند به نیت بستن مردی و چون خواهد که کشاده کند باید که آن
کارد را از انجا بکشد و الله الصمد بر هفت پاره نان خواند و دم کند
آن ناهار را بخورد مردی کشاده گردد انشاء الله تعالے باب بیست
و پنجم در بیان دل مرده زنده کردن بسوے ذکر الله تعالے و طریقه آن چون
خواهد که دل مرده را زنده کند بذکر الله تعالے باید که الله الصمد را در شب چهار

شنبه یا جمعه هر شب سه هزار بار بیک مجلس بخواند دل مرده زنده شود غفلت
و فراموشی از و برود بغیر عبادت ذکر الله تعالے هیچ در دل نیاید و کم گفتن
و کم خفتن و کم خوردن عادت شود انشاء الله تعالے - **باب بیست و ششم**
در بیان کرامت کردن در یکساعت آب و نعمتها و میوها پیدا کردن چون خواهد
که در زمین اشیا پیدا کند باید که الله الصمد را بر شش سفاله در شش روز
آدینه بشرف مهتاب در ساعت ششم در ساعت قمر دم کند در زمین
دفن کند فی الحال این اشیا ها پیدا شوند اگر خواهد که بردارد آں سفالها
را از زمین بحکم آں نعمت ها ناپیدا شوند والله اعلم **باب هفتم**
در بیان کرامات مختلفه اگر کسے خواهد که درمیان مجلس مار پیدا کند باید
که بر چوب ششصد بار الله الصمد را بخواند درمیان مجلس نهد فی الحال
مار پیدا شود بفرمان خدا تعالے اگر خواهد که از چاه آب بالا آید باید که بر کلوخ
هفتاد بار الله الصمد را بخواند بدمد در چاه اندازد فی الحال از چاه آب بالا
آید اگر کسے خواهد که چراغ یا دیگر قسم روشنائی در بیابان پیدا کند باید
که بر چهار سفال الله الصمد را هفتاد بار بخواند بچهار طرف اندازد فی الحال
چهار چراغ یا دیگر روشنائی در بیابان شود و چون خواهد که برود بر چهار کلوخ
نه بار الله الصمد را بخواند بسوئے آں چراغها یا دیگر روشنائی زند فی الحال
ناپیدا خواهند شد اگر خواهد که درمیان مجلس کژدم پیدا کند باید که برگ نم یعنی سرشف پنجاه بار الله الصمد را بخواند درمیان مجلس اندازد
فی الحال کژدم ها پیدا شوند اگر کسے بعد از نماز خفتن الله الصمد را پنجاه بار بخواند سکرات موت بر آنکس آسان شود
و از عذاب گور المن باشد و آنکس از جهان با یمان رود و در روز قیامت بزمره
صالحان در آید انشاء الله تعالے ؎

تمام شد هذا صفت الله الصمد از دست حقیر فقیر پر از تقصیر خاکپائے عالمان کمترین
بندهٔ رب المنان محمد صدیق ولد مرحوم مغفور جنت مکان ملا روشن[illegible] ام

بر تیچگوری در روز دوشنبه در تاریخ ۲۹ ماه جمادی الثانی در سنه ۱۳۱۶ هجری

زیرت	مغرب	رب
جنوب	بیان روزهای نحسیات	شمال

کنجغ بامش کنجغ بمش ۰ کنجغ بامش کنجغ امش

ک ن ج غ ب ام ش ک ن ج غ ب م ش
۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵

ک ن ج غ ب ا م ش ک ن ج غ ب ش
۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰

بیان شناختن ستاره نحس

هست در غره سوی شرق بفال
روز دیگر میان شرق و شمال
روز سیم شمال چهارم هست
در میان شمال غرب ز دست
جای مغرب هست در پنجم
در میان جنوب و غرب بششم
هفتمش جا جنوب ای مرغوب
هشتمش در میان شرق و جنوب
در نهم باشد او بزیر زمین
دهم اندر میان چرخ برین
باز در شرق او بیاز دهم
میرسد ای عزیز بر مردم
بعد ازین تا که مه تمام شود
هم بدینسان قیاس جمله رود
آزمود این سبب چو ذو القرنین
زین سبب یافت او بهر جا عین

پس محمد نظم این را کرد / تا بیابد منافعی هر مرد
چون شکاری گر کنی ای دوست / روز شنبه برای آن نیکوست
روز یکشنبه در بنا کردن / بهتر آید شنو همین از من
در دوشنبه سفر برای خوش کیش / که سلامت روی بخانهٔ خویش
گر شوی مائل حجامت فصد / در سه شنبه خوش است بروی قصد
ور خوری دارو ای برای رنج / چهارشنبه بخور که یابی گنج
پنجشنبه ز حق بخواه مراد / کن سفر هم در و که گردی شاد
بهتر از پنج روز جمعه نکوست / که مبارک بود بسی ای دوست

ف

شرق سه شنبه یا دوشنبه جمعه یکشنبه غروب یا سه و چار اندر شمال و پنجشنبه در جنوب.

در بیان بانگ کردن آتش گوید

چو آتش کند بانگ خالی دهد / گهی شادی گه ملالی دهد
بیک شنبه آتش کند بانگ اگر / رسد صاحب خانه را نفع زر
یقین هست که دارد بدل حاجتی / بیابد از آن حاجت او راحتی
بمقصود و مطلوب خواهد رسید / اگر گفته رحمت الله شنید
چو روز دوشنبه اگر بانگ زد / بزرگی رسد نیز بر وی فقد
شود صاحب بخت اقبال او / شوند دشمنان نیز پامال او
شوند نیک خواهان او بختیار / تو ای رحمت الله مگو زینهار
بقول دگر میهمان آیدش / بگفتن والله اعلم بایدش
که داننده راز باشد خدا / تو والله اعلم بگو ابتدا
چو روز سه شنبه اگر بانگ زد / یقین دان که بر وی رسد [illegible]



خصومت رسد بر تو از غیب چون | که از غم بریزی تو از دیده خون
برو صدقه ده بر راهِ خدا | که سهل آورد بر تو این ماجرا
بخواه رحمت الله امان از خدا | که بدهد امان شاهِ مشکلکشا
چو در چارشنبه زند بانگ نار | رسد بر تو غمها هزاران هزار
بتو هست قرض و خواهند ازان | شود ظاهر آن راز که کردی نهان
کسے با تو ناحق خصومت کند | برائے تو هر کس ملامت کند
بده صدقه یاد کن تو الله را | دعا کن تو این رحمتِ الله را
به پنجشنبه آتش زبانه زند | بتو شادمانی نشانه زند
تو بر مور چکان آرد بسیار ریز | رسد شادمانی برائے تو تیز
بکن رحمت الله تو خیرات را | برائے خدا کن تو طاعات را
بآدینه آتش زبانه زند | ترا صد ضرر در زمانه زند
ترا دوستی بود اندر میان | یقین دان که برگشته اند تو نهان
ترا چند گه رسد بعزت فند | دران عزتت نیز سختی رسد
تو این گفته رحمت الله شنو | تو صدقه بده بر رهِ نیک رو
چو در شنبه آتش ببارد دخان | ترا شاید از حق بگیری امان
وگر نه ضرر یابی اے هوشیار | نگهدار تو رب پروردگار
بکن رحمت الله درینجا تمام | تو والله اعلم بگو المدام

١٠

رحمت نما رحیم که محتاج رحمتم | از دست نفس شوم چنان با ملامتم
بیمار و ناتوان چو خم گشته قامتم | عاصی و روسیاه همیشه ملامتم
ما از گناهِ خویش خدایا خجالتم
مستغرق گناه بهر روز و شب منم | مشهور در جهان سگ بی ادب منم
دنیائے جیف را چو سگان در طلب منم | از آب مغفرت بدرت تشنه لب منم

ما از گناه خویش خدایا خجالتم

بنگر بنام پاک خود ای پادشاه ما — کس نیست غیر فضل تو پشت و پناه ما
اندر درت خجل شده روی سیاه ما — هر چار دست و پا شده یارب گواه ما

ما از گناه خویش خدایا خجالتم

امروز در درِ تو بنالان رسیده ام — نامِ غفوری تو ز هر کس شنیده ام
غرق گناه همچو که خود کس ندیده ام — دست امید جز تو ز هر کس بریده ام

ما از گناه خویش خدایا خجالتم

یارب خدا تو از کرم خود بمن نگر — از دوستی محبت آل مصطفی نگر
با یار غار احمد میر وفا نگر — بر آن غنی شاه و بر آن مرتضی نگر

ما از گناه خویش خدایا خجالتم

از این گناه کجا شد آن جایگاه ما — گر فضل میکنی چه شود این گناه ما
از حکم تو رسول شود عذر خواه ما — در جنت نعیم شود جایگاه ما

ما از گناه خویش خدایا خجالتم

رحمت پر گناه سگ حیف خواه منم — اندر در تو سائل با اشک و آه منم
نام غفور داری غرق گناه منم — شرمنده خجالت هم روسیاه منم

ما از گناه خویش خدایا خجالتم

حافظا این نظم را بشنو کنون — تا ترا در وقف باشد رهنمون
م وقف لازم است مگذر از او — گر گذشتی هم کفر است اندر او
ط چو وقف مطلق آمد مر ترا — مگذری زو هر عجب یابی ورا
ص باه وقف ضروری گفته اند — لیک زین معنے لبے در سفته اند
ج جائز بگذری زو هم رواست — لیک استادن درو بهتر بجاست
ز مجوز ایستادن رخصت است — لیک بگذشتن ازان اولیٰ تر است

ص را وقف مرخص خوانده — ایستی در وی اگر در مانده
ق ولیکن هر کجا باشد دراں — قیل پنداری میان واقفاں
لا علامت هر کجا باشد دراں — نیست وقف آنجا تدا بگذراں
وقف کن هر جا که آیت بنگری — لا گرش یابی مرکب بگذری
خ باخفا داده اند آنرا بداں — گر علامت خا بود اظهار داں
عین را دانی رکوع او غام عین — ی ده آیت را بود اے نور عین
حق دهد رحمت اگر شادش کنی — چوں بخوانی فاتحه یادش کنی

الوداع اے ماہ رمضاں الوداع — الوداع اے شہر غفراں الوداع
الوداع اے شہر امن و ذوالامان — الوداع اے مه تراویح والقراں
دریغا رفت از ما ماہِ رمضان — سلام مومناں بر ماہ رمضان
ندانم سال آئندہ چه باشد — بیا بهم نا بینا بم ماہ رمضان

. . . .
. . . .
. . . .

دردا دریغا میروی — اے ماہ رمضاں الوداع
غائب ز چشم میشوی — اے ماہ رمضاں الوداع
اے مونس و غمخوار ما — اے ورقیا ست یار ما
اے یار نیک کردار ما — اے ماہ رمضان الوداع
اے راح روح عابداں — اے فیض بخش عاکفاں
اے رہنمائے عاصیاں — اے ماہِ رمضاں الوداع
اے کعبهٔ مقصود ما — وے طاعت معبود ما
وے باعثِ بهبود ما — اے ماہ رمضاں الوداع
شادی فراواں داشتیم — کیں ماہ مبارک یافتیم

رفتی بدرود ساختیم ما
تا قصد رحلت کرده
وردست غم بسپرده
آب ز دو دیده ریختیم
با درد دل آمیختیم ما
مردان و شیدا از جهان
نعره زنان گریه کنان
هیهات غفلت ساختیم
این عمر ضایع ساختیم
دل در فراقت خون کنیم
خود را بیتو چون کنیم
تا بر سر ما بوده
رحلت کنون فرموده
دارد خدا گر در جهان ما
روی تو بینیم بعد ازان

. . . .

. . . .

. . . .

. . . .

برکت فراوان داشتی
یکسال رخصت خواستی
ای احسن افعال ما
ای برکت یک سال ما

ای ماه رمضان الوداع
آرامم از دل برده
ای ماه رمضان الوداع
ناله ز دل انگیختیم
ای ماه رمضان الوداع
ملکوت اندر آسمان
ای ماه رمضان الوداع
قدر ترا نشناختیم
ای ماه رمضان الوداع
دو دیده را جیحون کنیم
ای ماه رمضان الوداع
رحمت بسی افزوده
ای ماه رمضان الوداع
از مرگ هم یابیم امان
ای ماه رمضان الوداع

. . . .

. . . .

. . . .

ممنون احسان ساختی
ای ماه رمضان الوداع
ماه مبارک فال ما
ای ماه رمضان الوداع



اکثر محمد مصطفیٰ	محبوب مطلوب خدا
گفتا وریغا حسرتا	اے ماہ رمضان الوداع

عسم

حساب رقوم

١ ٢ ٣ ٤ ٥ ٦ ٧ ٨ ٩ ١٠ ١١ ١٢

١٣ ١٤ ١٥ ١٦ ١٧ ١٨ ١٩ ٢٠ ٢١ ٢٢

٢٣ ٢٤ ٢٥ ٢٦ ٢٧ ٢٨ ٢٩ ٣٠ ٣١ ٣٢

٣٣ ٣٤ ٣٥ ٣٦ ٣٧ ٣٨ ٣٩ ٤٠ ٤١

٤٢ ٤٣ ٤٤ ٤٥ ٤٦ ٤٧ ٤٨ ٤٩ ٥٠ ٥١

٥٢ ٥٣ ٥٤ ٥٥ ٥٦ ٥٧ ٥٨ ٥٩ ٦٠

٦١ ٦٢ ٦٣ ٦٤ ٦٥ ٦٦ ٦٧ ٦٨ ٦٩

٧١ ٧٢ ٧٣ ٧٤ ٧٥ ٧٦ ٧٧ ٧٨

٨١ ٨٢ ٨٣ ٨٤ ٨٥ ٨٦ ٨٧ ٨٨ ٨٩

٩٠ ٩١ ٩٢ ٩٣ ٩٤ ٩٥ ٩٦ ٩٧ ٩٨

٩٩ ١٠٠ ٢٠٠ ٣٠٠ ٤٠٠ ٥٠٠ ٩٠٠ ١٠٠٠ ٢٠٠٠

٣٠٠٠ ٤٠٠٠ ٥٠٠٠ ٦٠٠٠ ٧٠٠٠ ٨٠٠٠

٩٠٠٠ ١٠٠٠٠ ١١٠٠٠ ١٢٠٠٠ ١٣٠٠٠

١٥٠٠٠ ١٦٠٠٠ ١٨٠٠٠ ٢٠٠٠٠

٣٠٠٠٠ ٤٠٠٠٠ ٥٠٠٠٠ ٩٠٠٠٠ ١٠٠٠٠٠

بے ... لیے ... لک ۱۰۰۰۰۰ ۹۰۰۰۰ ۱۰ ۱۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰۰ ۱۰۰۰۰۰

۱۰۰۰۰۰۰ ۱۰۰۰۰۰۰۰ ۱۰۰۰۰۰۰۰۰۰ ۱۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰ ۱۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰ ۱۰۰

۱۰۰۰۰۰۰۰۰۰ ۱۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰ ۱۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰ ۱۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰

واللہ اعلم ۱۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰ ۱۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰

احاد - عشرات - مات - الوف - عشرات الوف لکوک
عشرات لکوک کروز عشرات کروز ارب. عشرات کرب
کهرب عشرات کهرب. نیل. عشرات نیل پدم عشرات
پدم. سنکه عشرات سنکهه واللہ اعلم۔

طریقهٔ دانستن شبقدر شیخ ابوالخیر خرقانی

در رسالهٔ خود نوشته که ازان وقت که شب قدر را یافته
ام دیگر بار از من فوت نشده باینطریق که اگر چون اول ماه مبارک
رمضان یکشنبه باشد شبقدر بیست و نهم خواهد شد. اگر اول ماه رمضان
مبارک دوشنبه باشد شبقدر بیست یکم خواهد شد اگر غرهٔ مبارک
رمضان سه شنبه باشد شبقدر بیست هفتم خواهد بود. اگر غره ماه مبارک
رمضان چهارشنبه باشد شبقدر نوزدهم خواهد بود. اگر غرهٔ ماه مبارک
رمضان پنجشنبه باشد شبقدر بیست پنجم خواهد شد. اگر سلخ رمضان
مبارک جمعه مبارک باشد شبقدر هفدهم خواهد بود اگر اول ماه مبارک
رمضان شنبه باشد شبقدر بیستم خواهد بود واللہ اعلم بالصواب

غزل سعدی علیه الرحمة

علمے مده کمزاد را	کمزاد بد بنیاد را

کمزاد اگر عالم شود
از وے نمے بینی وفا
نے از کنہ گردی صفا
علے بجاو ندنسب
خدمت گرت گردد عجب
یابی ثوابے بے عدد
دائم بیابی صد مدد
پنج است نشانی نسب
دیگر وفاخدمت عجب
شاگرد کمزاد چوں خر است
کذاب ہم حیلہ گر است
سعدی چہ گوئی این و آں
میخواہ تو از کمزاد اتاں
باعادگر نانی چنان.
برد مال وحشمہ از مبار

گردن زند استاد را
از چہ کشیدی صد جفا
گردی خراب آباد را
حرمت فزاید ہم ادب
بنگر عطا و داد را
الطاف یابی از احد
دادی بدوارشاد را
اخلاص قدر و ہم ادب
ہر صبح و شام استاد را
ہم دشمن مال و سر است
غمگیں کند دلشاد را
دیدی جفا کردی بیاں
رو پرس حال عاد را
میخواند کمزاد ے قراں
زد گردن ہم استاد را

چوں گفت شیخے معتبر
نیکی بدی شد بیگماں

تعلیم مدہ کمزاد را
آں مرد بد بنیاد را

رفتم بکہ بکہ بکوہستاں کہ بکہ
آنجا نکہ نکہ بکوہستان نکہ نکہ

رفتم بچز برز بہ بلہ گرہ بہ برگ رز
آنجا نگز نرز بنہلد گم نہ بے کہ بند

برائے کشایش رزق باید کہ بروز پنجشنبہ وشب جمعہ درجائے پاکیزہ



تنہا نشستہ یکہزار مرتبہ بخواند بفضلہ تعالیٰ از صبح آں شب مقصود رو
نماید و کشایش رزق شود شک نہ آرد ولیکن اول و آخر قدرے
درود ہم بخواند ترکیب خواندن اسم بزرگ اینست المعطی
هوالله

الله الصمد بحق یا جبرائیل یا مددفائیل اول چار لک
زکوۃ بخواند یک لک برائے خدا بہ بخشد یک لک برائے محمد
بہ بخشد یک لک برائے تمام پیغمبراں بہ بخشد یک لک بارواح
تمام مسلماناں بہ بخشد بعد از زکوۃ چار صد بار وظیفہ ہر روز بخواند
حرام نخورد۔

ترتیب دیگر الله الصمد اجب یا اسرافیل بحق یا مددقائیل
زکوۃ چار لک۔ بخواند یک لک برائے نصاب یک لک برائے
خوشنودی محمد رسول الله بہ بخشد یک لک بہ نیت چلہ مشائخان از
از جلالی جمالی پرہیز کند با کسے سخن نکند در وقت خواندن روزہ دارد
بشب نان جو بے نمک بخورد بہ گوشہ بنشیند نزدیکی زن نکند یکجا بنشیند دل قوی دارد نترسد اگر ترسد خراب
خواہد شد اول خود حصار بکند الحمد لله و آیۃ الکرسی و چار قل بخوانید چپ و راست پس
پیش زیر و بالا دم کند فقط۔

سرم خاک رہ ہر چار سرور ابوبکر و عمر عثمان و حیدر
بحق پیشوا صدیق اکبر بحق رہنما خورشید عمر
بحق باحیا عثمان منور بحق حیدر کرار انور
بہ بخشی جرم صدیق روز محشر

برائے زیادتی عمر ہر صبح سہ بار بخواند لا اله الا الله بعزتک
و قدرتک لا اله الا الله بحقک و رحمتک لا اله الا الله تاج

هَمّی وَغَمّی۔

نوع دیگر برائے زیادتی فہم بریک قدح چہل عدد حرف میم نوشتہ بخوراند

بِسْمِ اللّٰہِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اَللّٰہُ لَآ اِلٰہَ اِلَّا ھُوَ الْحَیُّ الْقَیُّوْمُ
اَجِبْ یَا جِبْرَائِیْلُ حَاضِرٌ نَاظِرٌ لَا تَاْخُذُہٗ سِنَۃٌ وَّلَا نَوْمٌ اَجِبْ
یَا مِیْکَائِیْلُ قَادِرٌ قَدِیْرٌ عَلٰی کُلِّ مَخْلُوْقٍ لَہٗ مَا فِی السَّمٰوٰتِ
وَمَا فِی الْاَرْضِ اَجِبْ یَا اِسْرَافِیْلُ کَرِیْمٌ رَحِیْمٌ مَنْ ذَا الَّذِیْ
یَشْفَعُ عِنْدَہٗ اِلَّا بِاِذْنِہٖ اَجِبْ یَا عَزْرَائِیْلُ لَا خِلَافَ وَلَا
کِذَابَ جَبَّارٌ قَہَّارٌ غَفَّارٌ سَتَّارٌ یَعْلَمُ مَا بَیْنَ اَیْدِیْھِمْ وَمَا
خَلْفَھُمْ وَلَا یُحِیْطُوْنَ بِشَیْءٍ مِّنْ عِلْمِہٖٓ اِلَّا بِمَا شَآءَ اَجِبْ یَا
امبلائیل اللّٰہُ الرَّحْمٰنُ الرَّحِیْمُ وَسِعَ کُرْسِیُّہُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ
وَلَا یَؤُدُہٗ حِفْظُھُمَا وَھُوَ الْعَلِیُّ الْعَظِیْمُ اَجِبْ یَا تَاتَائِیْلُ
حَافِظٌ حَفِیْظٌ رَقِیْبٌ وَکِیْلٌ نَاصِرٌ نَصِیْرٌ اَجِبْ یَا دَرْدَائِیْلُ
اَللّٰہُ الَّذِیْ لَا زَوَالَ لِمُلْکِہٖ وَلَا فَنَاءَ لِحُکْمِہٖ حَکَمٌ حَکِیْمٌ
حَاکِمٌ اَلنَّبِیُّ اللّٰہ حَبِیْبُ اللّٰہِ اِسْمُہٗ مُحَمَّدٌ اَحْمَدُ حَامِدٌ
مَحْمُوْدٌ فِی التَّوْرَاتِ وَالْاِنْجِیْلِ وَالزَّبُوْرِ وَالْفُرْقَانِ مُحَمَّدٌ
رَسُوْلُ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ وَالصِّدِّیْقُ وَالْفَارُوْقُ
ذِی النُّوْرَیْنِ وَالْمُرْتَضٰی اَئِمَّۃً رَضِیَ اللّٰہُ تَعَالٰی عَنْھُمْ بِحَقِّ
شَیْخِ عَبْدِ الْقَادِرِ جِیْلَانِیْ سَخِّرْ لِیْ فِیْ قُلُوْبِ جَمِیْعِ خَلْقِہٖ
اَقْسَمْتُ عَلَیْکُمْ اَدَاحِ مُقَدَّسٍ اِسْتَجِبْ دَعْوَتِیْ بِقُدْرَتِکَ
یَا اَقْدَرُ الْقَادِرِیْنَ بِرَحْمَتِکَ یَا اَرْحَمَ الرّٰحِمِیْنَ۔ زکات
نہ شب ہر شب صد بار بخواند



بسم اللہ الرحمن الرحیم

مفتتح نامہ بنام قدیم — صانع و بخشندہ حکیم و علیم
آنکہ ندارد ز کس امید و بیم — بسم اللہ الرحمن الرحیم
طائر جاں در ہوس دام او — ہر دو جہاں تشنہ لب جام او
عقل رواں شیفتۂ نام او — بسم اللہ الرحمن الرحیم
بند کشائندۂ ہر مشکلے — راہ نمائندۂ ہر مقبلے
سلسلہ جنبان در ہر دلے — بسم اللہ الرحمن الرحیم
خار نہے تہمت ہر بدگماں — مژدہ دہ امت آخر زمان
واسطۂ صلح و کتاب اماں — بسم اللہ الرحمن الرحیم
یاد خوشت غمزدہ گان را دوا — درس کلامت ہمگان را شفا
از پئے نامت ہمہ کامے روا — بسم اللہ الرحمن الرحیم
اے متوجہ بصفات جلال — اے متفرد بنعوت کمال
میرسد از نام توام وجد و حال — بسم اللہ الرحمن الرحیم
چوں اثر نام تو ابدول بود — لذت دیدار تو خود چوں بود
شوق توام دمبدم افزون بود — بسم اللہ الرحمن الرحیم
دل کہ رواں وصف سلامت کند — عیش بہ تقرار کلامت کند
مبدع ہر کار بنامت کند — بسم اللہ الرحمن الرحیم
جان جنید از نفس بے نسیم — یافت شمیم نفحات و نعیم
ہر دمش اے روح بخش کریم — بسم اللہ الرحمن الرحیم
چو داد نور تجلے جہاں بسم اللہ — چو ذرہ محو شدم در کمال بسم اللہ
ز بوستان عنایت چو باد لطف وزید — بجاں رسید شمیم وصال بسم اللہ
زبان عقل و بلاغت چگونہ شرح دہم — حقیقت صفت بے مثال بسم اللہ
بدیں عبارت محدث کجا توانم کرد — شروع در صفت لایزال بسم اللہ



مجال نطق ندارم کہ عقل و فہم بشر — نمی رسد بصفات جلال بسم اللہ

کشید بر سر احکام خطۂ نازل — نشان مملکت بے زوال بسم اللہ

نعیم کون و مکاں را بہ یک نوالہ دہ — گرت دہند نوال از نوال بسم اللہ

بذوق نوش کند جام زہرناک اجل — کسے کو جرعہ چشیدا از زلال بسم اللہ

جنیدرا ہمہ کارے بخیر و معتبر گشتہ — کہ یافت پر سعادت زفال بسم اللہ

تا بگوش دلم آمد خبر بسم اللہ — تازہ شد گلشن جاں از اثر بسم اللہ

باز کن دیدۂ تحقیق کہ روشن بینی — عالم از پرتو نور نظر بسم اللہ

ہر کرا سابقۂ لطف ازل یاری داد — یافت ملک ابد از رہگذر بسم اللہ

گر کند بخت ترا بیخ سعادت محکم — تازہ چینی گل عیش از شجر بسم اللہ

بر سر تاج سلاطین شود دست جا چو در — گر بدریائے بداری گہر بسم اللہ

ہمچو ما تشنہ لب و فیض زلالش نوشند — بو کہ سیراب خوری زآب خور بسم اللہ

اے جنید از در کس برگ نوائے مطلب — گر نوائے طلبی ہم ز در بسم اللہ

کے بداند ہر دلے اسرار بسم اللہ را — تا نہ بیند ہر نظر انوار بسم اللہ را

عارفے باید کہ داند ابتدا و انتہا — تا تواند کرد فہم کرد اخبار بسم اللہ را

واصلاں عشق از آں ذوق نہایت یافتند — کز بدایت دیدہ اند آثار بسم اللہ را

ہمچو بلبل در ہوائے گل نوائے عشق ساز — گر تماشا میکنی گلزار بسم اللہ را

آں ولے وا باشد اندر بارگاہ یار وصل — کاورد در منزل جاں بار بسم اللہ را

عقد از دل بر کشاید کافر زنار دار — گر کنی از صدق دل اظہار بسم اللہ را

گنج قرآں را اگر خواہی کہ بکشائی جنید — رو کلید گنج داں گفتار بسم اللہ را

رحمت روح رواں قوت بسم اللہ است — مایۂ امن و اماں نعمت بسم اللہ است

ظاهر و باطن این رمز به تحقیق بدان — کز ازل تا به ابد فطرت بسم الله است
گوهر گنج معانی و کلام ازلی — هم خطابی که از حضرت بسم الله است
اثر مهر و وفا در دل هر صاحب درد — پرتو از صفت رحمت بسم الله است
دیگ دلهای محبان که بجوش آید و گرم — بیگمان از اثر هیبت بسم الله است
جنت خوب رخ حور تماشای قصور — مومنان را همه از دولت بسم الله است
تاج عزت که نهادند روان بر سر شه — هیچ شک نیست که از عزت بسم الله است
اعتبار هنر و رفعت قدر علما — همه دانند که از حرمت بسم الله است
من چگویم که زبان و دل اندیشه ملول — قاصر از عهده یک قسمت بسم الله است
ضعف عجز و بشری طاقت آن کی دارد — بسکه بر گردن دل منت بسم الله است
خرم آن سینه که از پرتو آن دارد نور — روشن آن دیده که از کتبت بسم الله است
هر دلی محرم اسرار عطایش نبود — آری آن نیز همه از حکمت بسم الله است
سینه از غیر به یکبار بپرداز جنید — که دلت با خبر از غیرت بسم الله است

درد دل را هیچ درمان همچو بسم الله نیست — راه غم را هیچ پایان همچو بسم الله نیست
در سرای دل کسی بر تخت تمکین از نشست — ملک جان را هیچ سلطان همچو بسم الله نیست
هر کسی را هست اسبابی و سازی در طریق — ساز راه اهل عرفان همچو بسم الله نیست
تا که فتح الباب خواهی صبح مفتاح ترا — از برای گنج احسان همچو بسم الله نیست
تخت شاهیست چه باشد با سماع نام او — چون همه ملک سلیمان همچو بسم الله نیست
نام سر اگر باشد دگرها گو مباش — زانکه تاج و تخت شاهان همچو بسم الله نیست

ای جنید آسایش دل و از نامش طلب
ذوق آرام دل و جان همچو بسم الله نیست

مومنان را ذوق شوق از نام بسم الله دان — مومنان را لذت از پیغام بسم الله دان

بادهٔ مهر و فا کز وے رسد جان را صفا
در جواز مصطفی از جام بسم الله دان

حامل اسرار علم اولین و آخرین
مندرج در معنی احکام بسم الله دان

هر کرا تاج و کرامت داد غفار کریم
تا مکرم شد هم از اکرام بسم الله دان

هم زمین و آسمان هم کوه و بحر و هم شجر
نزد حکم قاطع او رام بسم الله دان

اینجهان پرتو انوار تو سبحان الله
دل دو جهان مخزن اسرار تو سبحان الله

عرش تا فرش به یکتائے ذات تو گواه
کوه تا کاه در اقرار تو سبحان الله

در بیابان هوایت ز حرارت شد خشک
پوست بر هر تن احمرار تو سبحان الله

عقل در دائرهٔ عشق تو چون نقطه نگون
فهم سرگشتهٔ پرکار تو سبحان الله

خاکیان در طلب وصل تو دلها پرخون
عرشیان سوختهٔ زار تو سبحان الله

وهم عاجز شده در وصف کمالیت تو
ذهن حیران شده در کار تو سبحان الله

بر سر طور بلائے تو هزاران چو کلیم
خسته افتاده و افگار تو سبحان الله

قوت ناطق در وصف جلالت شد گنگ
بر دو لب دوخته مسمار تو سبحان الله

گاه اندیشه ز هرهٔ صدیقان آب
هیبت قهر جگر خوار تو سبحان الله

شحنهٔ عقل تو هر کس که دم از خویش زند
خوارش آویخته از دار تو سبحان الله

اے بسا خرمن اعمال مطیعان بجوے
رائگان بر سر بازار تو سبحان الله

صد هزاران دل سودازده را جان بر لب
هر دم از حسرت دیدار تو سبحان الله

عرش تا فرش بسوزد و بدرخشیده شود
از شرر نار تو سبحان الله

تا که در بارگه قرب تو یابد یاری
بارها بر دل ابرار تو سبحان الله

در بیابان هوایت ز حرارت شد خشک
پوست بر هر تن احرار تو سبحان الله

هر کرا گوش دلی هست نوائے تسبیح
شنود از در دیوار تو سبحان الله

گر به هر ذره ترا حمد و ثنائے خوانند
نبود هیچ سزاوار تو سبحان الله

عرصهٔ ملک و جهان چیست که عرش اعظم
یک نشانیست ز آثار تو سبحان الله

این همه نور که بر عالم جاں مے تابد | یک شعاعیست ز انوار تو سبحان الله
آسماں فتنه بسیار ازاں گرداند | که کند عیش به تقرار تو سبحان الله
هست بر وحدت ذات تو دلیل روشن | هر یک از کوکب سیار تو سبحان الله
کس نداند بحقیقت که چه باشد یا چوں | فوق این گنبد دوار تو سبحان الله
هیچ مخلوق کند فکر تصرف هیهات | در نهاں حالت استار تو سبحان الله
کشتی وهم خرد را همه در هم شکند | موجے از قلزم تیار تو سبحان الله
با چنیں نور که هر ذره ازو دریابد | هیچ بینا نکند انکار تو سبحان الله
مژگاں راه ندارند بحضرت دیری | کیست کو نیست طلبگار تو سبحان الله
هر که او گشت عزیز تو ز خواری برهید | شور بخت آنکه بود خوار تو سبحان الله
امر و نهی تو کشد گردن جبارا نرا | جمله در رابقه اجبار تو سبحاں الله
هر که دانا و توانا دگرے میداند | خبرش نیست ز شمار تو سبحان الله
صورت خوب ازاں روئے چو مطبوع است | که بصنع است نمودار تو سبحان الله
حاش لله که تواں کرد بخلقت مانند | کاں محال است در اخبار تو سبحان الله
بلبل جان جنید از قفس خاکی تن | میکشد نغمه اذکار تو سبحان الله
فکر او تا بقیامت نکند استحضار | عدد منت بسیار تو سبحان الله

سپاس از خدا دارم الحمد لله | که سازد همه کارم الحمد لله
سزد خطبه مجد و حمد و ثنایش | سر جمله گفتارم الحمد لله
خداوند پاینده حی عطا بخشش | کزو جسم و جاں دارم الحمد لله
چو از نیستم هست کرد از بدایت | عطا کرد بسیار الحمد لله
چو از اندم که پیدا شدم تا به ایندم | نکو داشت تیمارم الحمد لله
دریں ظلمت آباد از شمع توحید | بر افروخت انوارم الحمد لله
بیار است جانم به تصدیق ایقان | لساں هم به اقرارم الحمد لله

بباز ار اسلام نقدم روان کرد — وز اغنیان بیزارم الحمد لله
بپوشید تشریف ایمان دهیم — نه بربست زنارم الحمد لله
به دیندار یم شادمانی چنان کرد — که فارغ ز دینارم الحمد لله
نهان کرد عیبم ز بیگانه و خویش — نگهداشتست اسرارم الحمد لله
همه تندرستی و شایستگی داد — که طاعت بجا آرم الحمد لله
اگر شکر یک سجده گویم محالست — که صد سال بشمارم الحمد لله
چگونه کنم شکر این فضل و رحمت — که با صادقان یارم الحمد لله
بدیدار صاحبدلان شاد و خرم — نه در غم گرفتارم الحمد لله
عزیزم تو کردی بصبر و قناعت — نه خوار شکم خوارم الحمد لله
نماز جماعت بهر وقت و ساعت — به اخلاص کے آرم الحمد لله
کریما رحیما حکیما علیما — تو کردی بدیدارم الحمد لله
توام ره نمودی و توفیق دادی — بدین آستان یارم الحمد لله
توام معرفت دادی و علم قرآن — که با درس تکرارم الحمد لله
تو فرمودی اندر کتاب کریمت — که غفار و ستارم الحمد لله
تو گفتی که کس را ز درگاه رحمت — تهی دست نگذارم الحمد لله
تو دادی بشارت که در روز محشر — بیامرزی از زارم الحمد لله
نمودی به پیغمبر خود کرامت — به بینند دیدارم الحمد لله
نکردی دران موقف عرض اعمال — حوالت به اغیارم الحمد لله
همه گرد عصیان به آب عنایت — بهشتی ز رخسارم الحمد لله
بران وعده لطف و احسان که کردی — بجز حق نه پندارم الحمد لله
چو کردار بد هست با من نگوئے — دگر زشت کردارم الحمد لله
چو در دو سرا هست لطف تو درمان — دگر خسته و زارم الحمد لله
به جنت طمع دارم اما تو دانی — که خوف است از نارم الحمد لله

تو آموختی ورنه من کی توانم	که شکر تو بگذارم الحمدلله
بیاد تو بر طرف گلزار توحید	شگفته است از خارم الحمدلله
جنید از ثنای جمیل خداوند	مزین شد اشعارم الحمدلله

زہے جلال خدا لا اله الا الله	بہر کمال خدا لا اله الا الله
تبارک الله که آن خالقی که کرد ایجاد	اساس ارض و سما لا اله الا الله
مقدسی که صفات حدوث نسبت نقص	برو نبود روا لا اله الا الله
منزہی که بیکتائی خدائی او	دو عالمند گواه لا اله الا الله
مہیمنی که در اقطار آسمان و زمین	وراست حمد و ثنا لا اله الا الله
مقدری که کند حکم خیر و شر مطلق	بمقتضای قضاء لا اله الا الله
مقسمی که بدیوان رزق پیش از ما	نوشت قسمت ما لا اله الا الله
مدبری که بحیطیت علم شامل او	بحال کل ورا لا اله الا الله
مفتحی که کشاید در مراد از غیب	بروی اهل صفا لا اله الا الله
مصوری که در ارحام نطفه پردازد	لطیف روح فزا لا اله الا الله
منوری که کند ملک جان و دل روشن	بنور صدق صفا لا اله الا الله
عطادہی که نه بندد بروی کس در رزق	بارتکاب خطا لا اله الا الله
مجیب دعوت بیچارگان و غمناکان	بگاه ضر و بلا لا اله الا الله
کمال صنع بدیعش نکرد هیچ بیان	بلاغت فصحا لا اله الا الله
هر آنچه در دلت آید ز وهم و اندیشه	یقین کزو است جدا لا اله الا الله
نه زیر تحت الثری تا به اوج علی	بحق آنکه یکی خدا لا اله الا الله
زجا منزه نگر ذره خالی از وی نه	ز صبح تا بعلی لا اله الا الله
کرا رسد که بپرسد بهرچه راند حکم	که این از چه آن از کجا لا اله الا الله

هزار خرمن طاعت به باد استغنا   کند چو ذره هبا لا اله الا الله

بر آستانهٔ فضلش جمیع مخلوقات   گشاده دست دعا لا اله الا الله

زنیست هست تواند زهست نیست کند   یکون کیف یشا لا اله الا الله

ز لطف کرده مرکب وجود خاکی را   ز آب و نار و هوا لا اله الا الله

درخت علم و ادب راوید برومندی   بآب حلم و حیا لا اله الا الله

دو صد لطیفه کند آشکار هر نفسی   بصنع غیب نما لا اله الا الله

ز کار خسته دلان وا کند هزار گره   بلطف عقده کشا لا اله الا الله

علوم اول و آخر چگونه مظهر کرد   درین حروف هجا لا اله الا الله

نگاه داشت ز کید عدو محمد را   درون غار حرا لا اله الا الله

فگند زمزمهٔ احمد رسول الله   ز عرش تا به ثرا لا اله الا الله

ز انبیا و رسل خاص برگزیدهٔ او   بدو نمود لقا لا اله الا الله

ز پیش میوهٔ تحقیق بین او بر داشت   حجاب شک و غطا لا اله الا الله

عقول اهل خرد واله است سرگردان   ز درک سر دنا لا اله الا الله

بیافت بلبل جان در بهار تجلیاتش   هزار برگ نوا لا اله الا الله

جنید را به ندارد وسیله بحضرت حق
وسیلت است ورا لا اله الا الله

زهی لطف خدا الله اکبر   بمعبودی سزد الله اکبر

تعالی خالقی کز قطرهٔ آب   نگارد نقش ما الله اکبر

خداوندیکه ذات باقی اوست   منزا از فنا الله اکبر

ز یکتائی و بی همتایی او   ز فرط کبریا الله اکبر

ز وصف ذات پاکش گشت عاجز   عقول انبیا الله اکبر



روان اصفیا در حضرت او — دل هر آشنا الله اکبر
حروف کائنات از عرش تا فرش — ورا خواند ثنا الله اکبر
امور اولین و آخرین را — نوشته از قضا الله اکبر
بهار رحمت لطف جمیلش — ندارد منتها الله اکبر
تبارک من له ما فوق عرش — وما تحت الثری الله اکبر
تقدس من تحیر فی الثنائی — عقول اولی النهی الله اکبر
اله واحد فرد قدیم — تمجد بالعلی الله اکبر
علیم قادر حق حکیم — توحد بالعلی الله اکبر
تنزه عن یشارک بالبرایا — وجل وعز ذا الله اکبر
نما آزاد لاید رهی مدحا — قیاس لا هجا الله اکبر
کریمی کز عطای رخ نماید — بهر جرم و خطا الله اکبر
کند رحمت نثار بندهٔ خویش — بهنگام دعا الله اکبر
گشاید بر دل ارباب معنی — در صدق صفا الله اکبر
چه سلطان و چه شاه بر درگه او — چه درویش و گدا الله اکبر
چو آن منعم که دارد گنج عالم — چو مرد بینوا الله اکبر
همه روزی خوران خوان وجودش — زهی فضل عطا الله اکبر
همو کرد اکناف جهان را — بدین مصطفی الله اکبر
ببانگ دعوتش جان مرحبا گو — چراغ اهتدا الله اکبر
خروش افگند از ماه تا ماهی — صدای این ندا الله اکبر
بیاد وعده اش آن مرد عیار — روان کرده فدا الله اکبر
خریده مال تن زیشان ز جنت — نهاده در بها الله اکبر
فگنده غلغله تکبیر ایشان — غریو اندر سما الله اکبر
زبان مرغ و ماهی ذکر خوانند — در آب و در هوا الله اکبر



جنید پر گناه آمد بدرگاه بعذر ما مضی الله اکبر

شده قربانِ ره تکبیر گویان
بهر صبح و مسا الله اکبر

تافت از درج بقا اختر حسبی ربی
یافت جان گنج عطا از در حسبی ربی

همه ذرات دو عالم متلاشی گردد
چون درخشنده شود اختر حسبی ربی

این و آن را چه محل لشکر قضا چون رسد
صدمهٔ لشکر زور آور حسبی ربی

جمله برباد دهد خرمن تدبیر و خرد
چون به هیبت بوزد صرصر حسبی ربی

شود از نور خدا ملک درون تو روشن
اگر از شرف بتابد خور حسبی ربی

از زلال ابدی تا به ابد شد سیراب
هر که خورد آب ز آبشخور حسبی ربی

آن فرد بحجه بدریای توکل سر خود
که عیان گشت بد و گوهر حسبی ربی

شاخ توحید رضا در چمن دل بنشان
تا برومند شود از بر حسبی ربی

دامن صبر فرو کرده بر آتش دل
بوی گیری نگر از مجمر حسبی ربی

همه اسرار قدر پیش تو باشد مظهر
گر تو تحقیق کنی مظهر حسبی ربی

تخت بر دوش ملائک نرلی آدم خوار
گر برائی بسر منبر حسبی ربی

کشتی دین تو ایمن بود از غرق چو نوح
گر بدر یافگنی لنگر حسبی ربی

همچو ابراهیم خلعت خلت در بر
گر میسر شودت کشور حسبی ربی

قصر فرعون هوا گر طلبی چون موسیٰ
فتح جو از مدد لشکر حسبی ربی

خاتم ملک سلیمان صنعت آری در چنگ
گرچو داؤد زنی ضرب حسبی ربی

خصم نخواهی که کنی قهر بسر خوان بخانه
بر سر از دو دو صفا عنصر حسبی ربی

همچو یوسف بنشین درین چاه تسلیم
نوکه بر فرق نهی افسر حسبی ربی

شربت انس گر از دست محمد خواهی
ساره جوئی طلب کوثر حسبی ربی

بوسطر اعمال چو خواهی که برآید همه راست
گیری اندازه هم از مسطر حسبی ربی

مست جاوید شوی از می الطاف خدا | گر شرابی خوری از ساغر حبی ربی
معنی علم یقین کشف شود بر دل تو | گر بخوانی سبق از مصدر حبی ربی
ظاهر و باطن اگر از فکر خدا دانی و بس | نور پیدا شود از مظهر حبی ربی
تا بدانی که بجز ذات خدا باقی نیست | منیت ود درسد مصدر حبی ربی

نظر از غیر به یکبار فرو گیر و ببین
تا تجلی رسد از منظر حبی ربی

جل من وصف مجده باهو | فی اهل العقول قد یاهو
عجزه عن بیان ما یاهو | وحده لا اله الا هو
آن خدائیکه واحد و احد است | فرد جبار و واحد و صمد است
متعالی ز والد و ولد است | وحده لا اله الا هو
صانع ذوالجلال رب عظیم | مبدع با کمال حی حکیم
قاعد لایزال بر و رحیم | وحده لا اله الا هو
خالق خلق مالک یکتا | رازق غیب دان بی همتا
ملک او خالی از آلهه تا | وحده لا اله الا هو
ذات پاکش بری ز شبهت و ریب | کبریائیش برتر از رتبت غیب
حاکم و عالم شهادت غیب | وحده لا اله الا هو
مبدع کل خیر مصنوعات | صانع واصل و فرع موجودات
عالم السر جمله مخلوقات | وحده لا اله الا هو
موجد کردگار هر دو جهان | عالم الغیب آشکار و نهان
حاکم پادشاه پادشهان | وحده لا اله الا هو
کارساز کارگاه وجود | مجلس آرای بارگاه شهود
جرم بخش و بندگان بجود | وحده لا اله الا هو

کارساز کریم بنده نواز
با دل هر شکسته دمساز
مونس غمگسار دلها اوست
تازگی بخش بوی گلها اوست
آنکه جان آفرید و روزی داد
خشم را طبع کینه سوزی داد
دیده را داد شمع بینائی
جسم را قوت توانائی
از عدم گوهری پدید آورد
نه فلک ساخته و زمین گسترد
عرش او بود و پیش زین آب
نه قلم را اثر نه لوح و کتاب
حکم را آفرید و لوح و قلم
معصیت ثبت کرد طاعت هم
نقش خوب آفرید صورت زشت
نیک و بد رهنمای خلق سرشت
حکمتش تا جهان شود آباد
زانچه بایست داد حکم بداد
طره مشکبار شب تافت
شفقه و صبح قهر یکتا گفت
مهر زر فامش کرد و ماه سیم و شهب
نور روز آفرید ظلمت شب
از نباتات معدن حیوان

کار هر بیدلی درش با ما
وحده لا اله الا هو
نقش پرداز آب و گلها اوست
وحده لا اله الا هو
عقل را نور دلفروزی داد
وحده لا اله الا هو
سینه را داد گنج دانائی
وحده لا اله الا هو
نظری وا اندرو هیبت برد
وحده لا اله الا هو
و دو جهان و زمین نه اسباب
وحده لا اله الا هو
هر بد و نیک برکشید رقم
وحده لا اله الا هو
نعمت دوزخ و نعیم بهشت
وحده لا اله الا هو
آب و خاک آفرید آتش باد
وحده لا اله الا هو
جامه زرنگار زیبا بافت
وحده لا اله الا هو
ساخت در راه معرفت و سبب
وحده لا اله الا هو
آنچه باشد مصالح ایشان

کس نداند که کرد او بچه سان	وحده لا اله الا
گرچه نداز گر فقیر و گدا ست	غرق انعام او ز سرتاپا
ناسپاسی به شکر او نه سزاست	وحده لا اله الا هو
پرتو نور آشنائی او	بدل افکنده روشنائی او
عقل حیران شد از خدائی او	وحده لا اله الا هو
گوهر روح را بعالم پاک	کرد امرش روان بخطه خاک
باز کردش جدا به تیغ هلاک	وحده لا اله الا هو
سالکانی که در مجاهده اند	عاشقانی که در مشاهده اند
همه حیران این مواعده اند	وحده لا اله الا هو
منهیان عوالم لاهوت	ساکنان خطار جبروت
در بیان صفات لاهوت	وحده لا اله الا هو
وصف ذاتش هر آنکه برخوانند	در ستایش عجب فرو مانند
بنده سر خدا کجا دانند	وحده لا اله الا هو
راز وحدت جنید اگر بنهفت	در توحید را چه نیکو سفت
کس نداند چه آنکه او خود گفت	وحده لا اله الا هو

نام خدا چو بشنوی	جل جلاله بگو
حمد و ثنا چو بشنوی	جل جلاله بگو
خالق خلق را بجوان	مالک ملک را بدان
هر نفس رمز میان جان	جل جلاله بگو
راه نمای جان و دل	چهره گشای آب و گل
بارخدای جرم حل	جل جلاله بگو
خالق جن و انس را	مبدع نوع جنس را



موجد روح و نفس را — جل جلاله بگو
رب زمین و آسمان — رازق رزق انس و جان
عالم سرّ این و آن — جل جلاله بگو
باسط خوان لطف جود — ملبس خلعت شهود
واهب نعمت وجود — جل جلاله بگو
منزل وحی انبیا — مودع سرّ اولیا
صاحب عز و کبریا — جل جلاله بگو
فاتح هر فتوح او — مانع جسم روح او
مجری فلک نوح او — جل جلاله بگو
مطفئ آتش خلیل — ملهم سرّ جبرئیل
اوست معز هر ذلیل — جل جلاله بگو
غافر و ساتر عیوب — عالم واقف غیوب
ماحی سائر ذنوب — جل جلاله بگو
دافع محنت سقم — مانع زحمت الم
رافع شبهت ظلم — جل جلاله بگو
نور فزای مهر و مه — مهر مه کش شب سیه
آنکه نما نمود راه — جل جلاله بگو
جرم شهاب را بتافت — زلف شب سیاه بافت
جیب هم از و شگافت — جل جلاله بگو
حله زر نگار خور — شعشعهٔ فضهٔ قمر
خلقت اوست در نظر — جل جلاله بگو
خالق طینت بشر — مالک ملک خیر و شر
مظهر بیدهٔ شجر — جل جلاله بگو



آنکه نهاد خوان فضل
گرد بلند شاه فضل

باز کشای چشم عقل
جل جلاله بگو

معتکفان بحر و بر
راه روان خشک و تر

زان وی‌اند سربسر
جل جلاله بگو

هر که سری فرو کند
گر بد وگر نکو کند

چاره کارش او کند
جل جلاله بگو

عارف زنده دل کجا
صاحب محتمل کجا

عاصی منفعل کجا
جل جلاله بگو

مستمع کلام او
مست شود ز جام او

جان بفدای نام او
جل جلاله بگو

بر در خدمتش جنید
دور شو از ریا و شید

بیغم و غم فکر زید
جل جلاله بگو

ای قدرتت منور اجرام ربنا
ای قدرتت مقدر اجسام ربنا

اوصاف پاک خویش بیان کرده کتاب
فرد و سمیع و واحد و قیام ربنا

علم محیط تو ام از آغاز وابتدا
برده سر از نهایت انجام ربنا

حکم صریح جازم تو در نفاذ امر
مستغنی از کفایت ابهام ربنا

ای حضرت جلال صفات و کمال تو
بالاتر از مدارج افهام ربنا

اندیشه عقول بذات تو کی رسد
ای برتر از خواطر و اوهام ربنا

هر معنئی که نسبت تخصیص از تو یافت
خالی بود ز شبهت ابهام ربنا

بر مقتضای حکمت و بی علت و قضا
امضای مجاری احکام ربنا

روزی همگنان ز ازل تا ابد دهی
آماده از خزانه انعام ربنا

درویش محتشم بکم و بیش هر چه هست
عدل تو ظاهر است در اقسام ربنا



ای سبز خنگ توسن خودکام بدلگام
در دست حکم آسایش تو رام ربنا

کردی ز صنع روی گهی بر گهی نهی
پیمانهٔ لیالی و ایام ربنا

بر زیر گام شب زدی اندرون دم عبیر
بر بام تاختی بسحر و شام ربنا

بنگاشتی بر آب چنین صورتی بدیع
در تنگنای ظلمت ارحام ربنا

بهر نظارهٔ صنع تو بر یک طبق نهاد
سیب و بنفشه و گل و بادام ربنا

سکان آشیانهٔ ایجاد را بعنف
برده بر آستانهٔ اعدام ربنا

ارباب جرم مرتکبان ذنوب را
عفو تو بر کمفر آشام ربنا

از بهر صدق و دعوی برهان دین حق
آورد انبیا ز تو پیغام ربنا

از فضل کرده لطف تو تعلیم بندگان
ارکان شرع و ملت اسلام ربنا

هر کس که کرد خدمت درگاه کبریا
بی شک بیافت خلعت اکرام ربنا

هر کس که از رضای جناب تو دور گشت
محروم گشت قربت احرام ربنا

مسکین جنید چون تو اندیبان دلت
دم درکشد ز عجز بناکام ربنا

از کرده شرمسارم یا رب ظلمت نفسی
آشفته روزگارم یا رب ظلمت نفسی

آلودهٔ گنهم با درد و سوز و آهم
عذر گنه چه خواهم یا رب ظلمت نفسی

کردم بسی خیانت در مقطع بدایت
گم شد ز من هدایت یا رب ظلمت نفسی

سرمایهٔ جوانی ایام کامرانی
شد صرف در جوانی یا رب ظلمت نفسی

عمرم بدین درازی از دست شد ببازی
تا کی بکارسازی یا رب ظلمت نفسی

با غصه‌های دلسوز ستم قرین شب و روز
گویم بگریه و سوز یا رب ظلمت نفسی

بسیار هرزه گفتم از دیگران نهفتم
حق را بسی نهفتم یا رب ظلمت نفسی

از گفته و شنیده افعال ناگزیده
خون آیدم ز دیده یا رب ظلمت نفسی

بشکست عهد و پیمان کردم خلاف فرمان
این درد را چه درمان یا رب ظلمت نفسی

هم آن روزگار فرصت آن کار و بار دولت بمجموع شد بغفلت یا رب ظلمت نفسی

سر ناپشید ز دستم تو چنین شکستم — در پای غصه بستم یارب ظلمت نفسی
در غفلت و مناهی سفید شد سیاهی — درمانده ام الهی یارب ظلمت نفسی
عمرم به هرزه شد آه گوهر فتاد در چاه — گویم گناه بیگاه یارب ظلمت نفسی
گستاخی که کردم در حال زخم خوردم — زان کار دل بدردم یارب ظلمت نفسی
چون بخت تا به رویم تا دانش اگر جویم — احوال دل چگویم یارب ظلمت نفسی
درمانده حال مسکین محروم و خوار غمگین — گویم بصدق دل این یارب ظلمت نفسی
در بند شرمساری درمانده ام بخواری — گویم به آه و زاری یارب ظلمت نفسی
درمانده حال مسکین محروم و خوار غمگین — گویم بصدق دل این یارب ظلمت نفسی
در بند شرمساری درمانده ام بخواری — گویم به آه و زاری یارب ظلمت نفسی
در تاب غصه و غم گوید شهید هر دم — ذکری که گفت آدم یارب ظلمت نفسی

از گناه خود پشیمانم الهی درگذر — روز و شب گریان و نالانم الهی درگذر
رانده ام پس روز در غفلت کنون شب تا سحر — خون دل از دیده ریزانم الهی درگذر
درگذشت گاه جوانی چون نرفتم راه راست — در دم پیری پریشانم الهی درگذر
لذت عیش جوانی سر بسر از دست رفت — شرمگین در پای جانانم الهی درگذر
آتش حرص و هوا چون خانه عقلم بسوخت — سوز حسرت مانده در جانم الهی درگذر
از سر زلف مناهی تا بدم دست هوا — مو بمو از دست پریشانم الهی درگذر
رحمت و فضل خدائی گرچه بسیار است لیک — من ز فعل خویش ترسانم الهی درگذر
در چنان حضرت که یا بعدم ز دانائی زند — نیک میدانم که نادانم الهی درگذر
برکنار لوح دل اقرار ایمان کرده ام — از میان جان میخوانم الهی درگذر
گاه گاه از قید فرمان سر برون آرم ولی — همچنان در بند فرمانم الهی درگذر

گر شهید از روی جهل آید بسر بود را چه رو
هم بدست تست درمانم الهی درگذر

دل خسته و بیچاره و زاریم الهی — جز درگه لطف تو نداریم الهی
بیمار و دلفگار و فرومانده و بدحال — محنت زده و زار و نزاریم الهی
آورده بدرگاه قبولت رخ امید — گر منع کنی روی به که آریم الهی
امید من از بخشش و پوشیدن جرمست — بگناه بسی بیهوده کاریم الهی
یک یک نفس از عمر چو برباد شمردند — آیا به جهان در چه شماریم الهی
در عرصه آنا که زما گرد بر آید — ما خود همه یک مشت غباریم الهی
با صدمت قهر تو فلک راه ندارد — زنهار که بی صبر و قراریم الهی
هم رحمت فضل تو شود راه بر ما — ما طاقت قهر تو نداریم الهی
ما را بجز از فضل تو امید نباشد — آندم که سر از خاک بر آریم الهی
تا روز قیامت چه کنی با من مسکین — پیوسته ازین فکر فگاریم الهی
هم فضل تو ام راه بجنت دهد ارنه — شک نیست که شایسته ناریم الهی
شیطان ز پی عشوه بجام هوس [illegible] — اکنون همه در رنج و خماریم الهی
از بس که سر از طاعت حکم تو کشیدیم — در چشم عزیزان تو خواریم الهی
صبری و ثباتی چو بخدمت ننمودیم — پیش همه بی قدر و وقاریم الهی
بسیار گنه کرده پس توبه شکسته — شرمنده ازین عیب و عواریم الهی
من بعد بر آنیم که در ما بقی عمر — یک امر تو ضایع نگذاریم الهی
بر هر چه ز ما فوت شود در سحر و شام — خوناب دل از دیده بباریم الهی
بر صفحه نوک اول واز قلم فکر — جز نقش وفایت ننگاریم الهی
ما را چه بر آید بجز از دست و لیکن — سر بی خط حکم تو نخاریم الهی
در مزرعت طاعت اگر بخت شود یار — تخم عمل نیک بکاریم الهی
از هر اراه فشاراه که کشتیم و لیکن — در شرع بجد پای فشاریم الهی
با لطف تو شک نیست که مشکل شود آسان — چون فکر بدین کار فگاریم الهی
توفیق ده انعام آخر که فرح ناک — با یاد تو جان خویش سپاریم الهی

چون هست جنید از طلب غیر تو بیزار | هم بر در لطف تو بزاریم الٰهی

الٰهی واقفی بر حال و کارم | همیدانی که جز تو کس ندارم
الٰهی کرده ام بسیار تقصیر | وز آن حضرت بغایت شرمسارم

فاتحه مولوی محمد اکتیرا

ای غم بیحد ز بهر چه میرنجانیم | عاجز اندر مشکلات کارها درمانیم
بعد ازین کوتاه کن دست ز سر گردانیم | نیستم آخر چنین بیکس تو هم میدانیم

من غلام شاه عبدالقادر جیلانیم

گنج شاهی را بگنج فقر سنجم کجا | کی رسد قالین بفرش بوریای پیر ما
داد اینجا هر کسی را صحبت اهل بها | فقر من گر فخر بر شاهی کند باشد بجا

من غلام شاه عبدالقادر جیلانیم

گرچه کردم صرف عمر خویش در حرص و هوس | با حضور دل نکردم طاعت حق یک نفس
نیست اکنون هیچکس گرچه مرا فریادرس | اینقدر از بهر آمرزش بود کافی و بس

من غلام شاه عبدالقادر جیلانیم

آنکه دارد از عنایتهای حق پشت و پناه | نور چشم مصطفی دلبند حیدر بادشاه
غوث اعظم قطب دوران صاحب تخت و کلاه | آنکه گوید هر ولیش روز و شب در بارگاه

من غلام شاه عبدالقادر جیلانیم

اختر برج سعادت گوهر درج شرف | منتهای ما سلف هم مبتدای ما خلف
آنکه شاهان بر در او چون گدایان بسته صف | اینچنین شاه پیری که فرموده مریدی لاتخف

من غلام شاه عبدالقادر جیلانیم

بشنود هر بار چون بیگانه در روز حساب | پا و دست و گوش و لب چشم و زبان گوید جواب



هر کس از بهر مندگی گردد سرا پا غرق آب	چون زمین پرسند از اخوان من گویم شتاب

من غلام شاه عبد القادر جیلانیم

بو محمد شیخ عبد القادر محیی دین	پیر پیران دستگیر بیکسان قطب زمین
غوث اعظم شاه جن و انس با علم شهیر	آنکه شد محبوب سبحانی خطابش بالیقین

من غلام شاه عبد القادر جیلانیم

الا کما غیر ولی از فیض او بشکفته است	از خس و خار ضلالت از ره دین رفته است
او ز احوال مریدان بیخبر کی خفته است	چون مریدی هم و طب و شطح و غنی گفته است

من غلام شاه عبد القادر جیلانیم

آنکه بعد از سالها کشتی ز دریا برکشید	آب چون ریزد ز انگشت هر قطره را گوهر کشید
حق برایش جان جمیع بیعت سالک دمید	لشکر دشمن بجست و دزد تا غر برد

من غلام شاه عبد القادر جیلانیم

لطف عامش بین که دزد را کند ابدال حق	بانگ هیبه علم باطل را فرو شوید ورق
چون شهاب الدین ولی گردد کسبی طفل اگر	زنده گردد مرغ بریان از کمالش بر طبق

من غلام شاه عبد القادر جیلانیم

آنکه در تقدیر مبرم دارد از حق اختیار	مشکلاتم را همه آسان کند از جمله کار
لیکن الکنون این توقف چیست تا کی انتظار	غم چه میخواهد ز من چون در دو عالم آشکار

من غلام شاه عبد القادر جیلانیم

چند نالم از الم یا رب فگار و ناتوان	اشک اندر دیده تا کی تلخی بر لب فغان
زود فرما چاره درد من آزرده جان	زانکه از اجداد و آبا در میان دو جهان

من غلام شاه عبد القادر جیلانیم

آنکه با اجداد از خود نائب درویش لقب	غوث وقت و قطب دوران حضرت شاه علی
رائج دین محمد هادی راه هدا	دمبدم گویم لشکر اینچنین فضل خدا

من غلام شاه عبد القادر جیلانیم

داد ایزد ظفرم پیر با کمال و بی‌زوال ・ چون مسیحا خوش مقال و چون خضر فرخنده فال
زانکه زد بر تشنه کامی چشمهٔ نوش زلال ・ چون نه این دولت رسد با من که با صد این جلال

من غلام شاه عبدالقادر جیلانیم

آنچه داری عرض مطلب مولوی اینجا بگو ・ زانکه هستی تو گدای شاه سخاوت پیشه او
جمله کار دو جهان از پیر خود یکبار جو ・ شد قبول این مصرع خوش میخوان مکرر روبرو

من غلام شاه عبدالقادر جیلانیم

تمام شد مناجات

اے شہنشاہ شہاں بادشاہ عادل الغیاث ・ میطپم بر کوی تو چون مرغ بسمل الغیاث
ناخن شاہین عشقم بشکست در دل الغیاث ・ چنگل باز الم بگرفت مشکل الغیاث

الغیاث اے غوث اعظم پیر کامل الغیاث

درد مندم مستمندم دادخواہم دادخواہ ・ بر در دار الشفا درمان طلب اے بادشاہ
عمر بگذشت در جہان از تن از شور من فریاد و آہ ・ از کرم فرما بحال زار من گاہے نگاہ

الغیاث اے غوث اعظم الغیاث

قطب اقطاب جہان یا شیخ عبدالقادرا ・ فخر آل مصطفی اے شمع بزم مرتضی
قرة العین حسن دلبند شاہ کربلا ・ جان جسم فاطمہ مقبول درگاہ خدا

الغیاث اے غوث اعظم پیر کامل الغیاث

سرو جوے زندگانی زیب باغ دو جہان ・ گل ز شاخ معرفت وی غنچه سر نہان
ثمرہ نخل شریعت طوبی فردوس جان ・ سایہ بے سایہ ظل خاص شاہ لامکان

الغیاث اے غوث اعظم پیر کامل الغیاث

ہادی الطرق الہدی المقتدی الاولیا ・ در المعادن انبیا شمس الضحی بدر الدجی
جسم الملاحت والجلا المرتضی صحیح الحلی ・ غیث السخا یا ذالعطا عین الحیا

الغیاث اے غوث اعظم پیر کامل الغیاث

گرچه گشتم سو بسو بسیار از باد هوس — در بدر پامال گردیدم بسان خار و خس
گرد شهد این لیمان جهان همچون مگس — انیشها خوردم بسی دارم هنوز پیر تا بکمر

الغیاث اے غوث اعظم پیر کامل الغیاث

بسکه سرگردان شدم از گردش این بخت بد — روسیه گشتم بسے شرمنده دیدم زین حسد
آشنا از دور دیگر بزد قریب ابراد — در بدر گردیدم و بسیار خوردم دست رد

الغیاث اے غوث اعظم پیر کامل الغیاث

آدم بر درگهت بهر شفاعت مستعد — اندر گریبان برده سر بر پشت پا چشم خجل
بهر خدا عصیان من فرز کل فرما کل — مرهم از رحمت کن عطا با بنده شکسته دل

الغیاث اے غوث اعظم پیر کامل الغیاث

دستگیرا اے دستگیر افتادم از پا در وحل — سخت در ماندم بحیرت از دو هم و ید و غل
مشکلم در پیش آمد از کرم فرمائے حل — المدد یا المدد و اندر چنین وقت خلل

الغیاث اے غوث اعظم پیر کامل الغیاث

گوشه چشم عنایت بر منے خوار و زار — بیوطن بے خانمان سرگشته پر اضطرار
بیکس و بیچاره بیزار آمدم امیدوار — بهر صورت بهر کرم فرما کرم اے شهریار

الغیاث اے غوث اعظم پیر کامل الغیاث

دار و بشیر انبیا شرف ادنے سگ درگاه تو — کوه بسیار زد بجود از دور بگ گاه تو
بد میگرد دکتان در پیش نور ماه تو — آنکه از کل الولی عالیست عزو جاه تو

الغیاث اے غوث اعظم پیر کامل الغیاث

نا امیدی شد زحد بگیغت تا پر آرزو — خالی نماند از عقده ها طول امل یکسیم
ارزان شد از نوع خنده قد دو چشم آبرو — بکشاده مشکلها که چون مشکلکشا شد نامو

الغیاث اے غوث اعظم پیر کامل الغیاث

گرد و قبول از از کرم عرض غلام بیدرم — سینے فدا شود جان خاک ره هنیا مختصرم

مژده صد ساله را احیا بکرم میکنی + موجه رنگ شراب شور را ام میکنی +
چشمه خوشیده را از یک نگه نم میکنی - شاد از چشم کرم دلهای پرغم میکنی
الغیاث اے غوث اعظم پیر کامل الغیاث

این مولویت مفتخر گردد زالطاف و کرم	آرام یابد اینجهان هم آنجهان یابد ارم

الغیاث ای غوث اعظم پیر کامل الغیاث

ای آسمان مکرمت یا شاه جیلانی مدد	وی آفتاب معدلت یا شاه جیلانی مدد
سلطان ملک معرفت یا شاه جیلانی مدد	شهباز اوج منزلت یا شاه جیلانی مدد

زار آمدم بر درگهت یا شاه جیلانی مدد

افگن نظر بر زاریم چون بر درت افتاده ام	بردار فرقم از کرم چون بر قدم بنهاده ام
گرچه خطای بنده ام اما بلطف آماده ام	شاها بکن دلداریم چون من دل از کف داده ام

زار آمدم بر درگهت یا شاه جیلانی مدد

یا یارده اسمای خود با آن کرامتهای خود	در حضرت مولای خود کن عرض این شیدای خود
بارم بکن بر جای خود یعنی ده از مینای خود	یک ساغر صهبای خود با خوگر سودای خود

زار آمدم بر درگهت یا شاه جیلانی مدد

ای دستگیر بیکسان هادی هر گمکرده ره	دستم بده دادم رسان دارم ترا چون بادشه
کردم گناه بیکران اما تو می بخشی گنه	چون مو سفید آمد عیان شو از کرم رو سیه

زار آمدم بر درگهت یا شاه جیلانی مدد

یا پیر چون جز تو دگر با حق ندارم راه بر	با مولوی فرما نظر از لطف بر بندش کمر
بر دشمنانش ده ظفر گیر از غلام خود خبر	تا چند باشد خون جگر از ظلم هر بیدادگر

زار آمدم بر درگهت یا شاه جیلانی مدد

بجناب غوث اعظم که شه است اولیا را	برسان صبا سلامی ز من گدا خدا را
چو سلام عرض کردی بادب بکن گذارش	ده دست عرض حال زار من فگار بینوا را
که شها چه عیب دیدی ز غلام خانه زادت	که برون کشیدی از در ندهی گهی لقا را
ز من ار گناه آمد تو نگاه کن بشانت	ز من ار شده خطائی تو ببخش آن خطا را

تو همان شهی که شاهان ز تو یافتند شاهی	تو گدا کنی شهان را تو شهی وهی گدا را
ز همای هم فضیلت بسگ در تو باشد	چو فضیلت است بر سگ همه جهان هما را
بفتادگان کویت زر و سیم گه خوش آید	چه برابری بخاک در تست کیمیا را
توئی آنکه از تصرف بقضاء مبرم حق	بشفقی وهی سعادت ز ولی کشی و لا را
ته پای تو چگونه سر اولیا نباشد	چو نبی بدوش پاکت بنهاده هست پارا
ز فریب یک لعینی به بلای بد فتادم	ز بلا رهائیم تو که ز دکنی قصف را

ز چه مولوی بترسم چو مرید دستگیرم
همه جا ازو هست نصرت چه نهان چه آشکارا

تمت بالخیر

بسم الله الرحمن الرحیم

شمس خدا محمد بدر الدجی محمد	صل علی محمد صلواة بر محمد
طه لقب محمد عالی نسب محمد	فخر عرب محمد صل علی محمد

صلواة بر محمد

گنج سخا محمد کان حیا محمد	صدق صفا محمد صل علی محمد

صلواة بر محمد

بحر عطا محمد مشکل کشا محمد	و شفیعنا محمد صل علیه

صلوة بر محمد

ای خواجه مکرم سید جمیل اکرم	ای رحمت دو عالم صل علی محمد

صلواة بر محمد



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

وَاِذَا جَآءَكَ الَّذِيْنَ يُؤْمِنُوْنَ بِاٰيٰتِنَا فَقُلْ سَلٰمٌ عَلَيْكُمْ
كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلٰى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ اَنَّهٗ مَنْ عَمِلَ
مِنْكُمْ سُوْٓءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهٖ وَاَصْلَحَ
فَاَنَّهٗ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ وَكَذٰلِكَ نُفَصِّلُ الْاٰيٰتِ وَ
لِتَسْتَبِيْنَ سَبِيْلُ الْمُجْرِمِيْنَ قُلْ اِنِّيْ نُهِيْتُ اَنْ اَعْبُدَ
الَّذِيْنَ تَدْعُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ قُلْ لَّآ اَتَّبِعُ اَهْوَآءَكُمْ
قَدْ ضَلَلْتُ اِذًا وَّمَآ اَنَا مِنَ الْمُهْتَدِيْنَ ثُمَّ اَنْزَلَ عَلَيْكُمْ
مِّنْ بَعْدِ الْغَمِّ اَمَنَةً نُّعَاسًا يَّغْشٰى طَآئِفَةً مِّنْكُمْ
وَطَآئِفَةٌ قَدْ اَهَمَّتْهُمْ اَنْفُسُهُمْ يَظُنُّوْنَ بِاللّٰهِ غَيْرَ الْحَقِّ
ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُوْلُوْنَ هَلْ لَّنَا مِنَ الْاَمْرِ مِنْ شَيْءٍ
قُلْ اِنَّ الْاَمْرَ كُلَّهٗ لِلّٰهِ يُخْفُوْنَ فِيْٓ اَنْفُسِهِمْ مَّا لَا يُبْدُوْنَ
لَكَ يَقُوْلُوْنَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْاَمْرِ شَيْءٌ مَّا قُتِلْنَا
هٰهُنَا قُلْ لَّوْ كُنْتُمْ فِيْ بُيُوْتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِيْنَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ
الْقَتْلُ اِلٰى مَضَاجِعِهِمْ وَلِيَبْتَلِيَ اللّٰهُ مَا فِيْ صُدُوْرِكُمْ
وَلِيُمَحِّصَ مَا فِيْ قُلُوْبِكُمْ وَاللّٰهُ عَلِيْمٌ بِذَاتِ الصُّدُوْرِ
مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰهِ وَالَّذِيْنَ مَعَهٗ اَشِدَّآءُ عَلَى الْكُفَّارِ
رُحَمَآءُ بَيْنَهُمْ تَرٰىهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَّبْتَغُوْنَ فَضْلًا
مِّنَ اللّٰهِ وَرِضْوَانًا سِيْمَاهُمْ فِيْ وُجُوْهِهِمْ مِّنْ اَثَرِ السُّجُوْدِ
ذٰلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرٰىةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْاِنْجِيْلِ
كَزَرْعٍ اَخْرَجَ شَطْـَٔهٗ فَاٰزَرَهٗ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوٰى

عَلٰى سُوْقِهٖ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيَغِيْظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ ؕ
وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ مِنْهُمْ مَّغْفِرَةً
وَّاَجْرًا عَظِيْمًا ؕ ظَعْزُ غَنِیٌّ تَوَّابٌ مُعِزٌّ مُذِلٌّ
طَسٌّ حَضٌّ صِدْقٌ نَجْمٌ لَا شَكَّ اَللّٰهُمَّ طَهِّرْ قَلْبِیْ
مِنَ الشَّكِّ وَالشِّرْكِ وَالرِّيَاءِ وَزَيِّنْ لِسَانِیْ بِالذِّكْرِ
وَالشُّكْرِ وَالْحَمْدِ وَالثَّنَاءِ اُ بُ تُ ثُ جُ حُ خُ
دُ ذُ رُ زُ سُ شُ صُ ضُ طُ ظُ عُ غُ فُ قُ كُ
١ لُ مُ نُ وُ هُ لَا ءُ يُ رَبِّ سَهِّلْ وَيَسِّرْ لَنَا وَلَا
رب سهل يارب سهل … بار بخواند ١٢
تُعَسِّرْ عَلَيْنَا يَا رَبِّ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ يَا عَلِیُّ
يَا عَظِيْمُ يَا حَلِيْمُ يَا عَلِيْمُ اَنْتَ رَبِّیْ وَعِلْمُكَ حَسْبِیْ فَنِعْمَ الرَّبُّ
رَبِّیْ وَنِعْمَ الْحَسْبُ حَسْبِیْ تَنْصُرُ مَنْ تَشَاءُ وَاَنْتَ
الْعَزِيْزُ الرَّحِيْمُ نَسْاَلُكَ الْعِصْمَةَ فِی الْحَرَكَاتِ
وَالسَّكَنَاتِ وَالْكَلِمَاتِ وَالْاِرَادَاتِ وَالْخَطَرَاتِ
مِنَ الظُّنُوْنِ وَالشُّكُوْكِ وَالْاَوْهَامِ السَّاتِرَةِ لِلْقُلُوْبِ
عَنْ مُطَالَعَةِ الْغُيُوْبِ فَقَدِ ابْتُلِیَ الْمُؤْمِنُوْنَ وَزُلْزِلُوْا
زِلْزَالًا شَدِيْدًا وَاِذْ يَقُوْلُ الْمُنٰفِقُوْنَ وَالَّذِيْنَ فِیْ
قُلُوْبِهِمْ مَّرَضٌ مَّا وَعَدَنَا اللّٰهُ وَرَسُوْلُهٗ اِلَّا غُرُوْرًا
٢ فَثَبِّتْنَا وَانْصُرْنَا وَسَخِّرْ لَنَا هٰذَا الْبَحْرَ كَمَا سَخَّرْتَ
فثبتنا ٣ بار بخواند ١٢
الْبَحْرَ لِمُوْسٰى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَسَخَّرْتَ النَّارَ لِاِبْرٰهِيْمَ
عَلَيْهِ السَّلَامُ وَسَخَّرْتَ الْجِبَالَ وَالْحَدِيْدَ لِدَاوٗدَ

٣ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِیْ فِیْ اَعْيُنِیْ صَغِيْرًا وَفِیْ اَعْيُنِ النَّاسِ
كَبِيْرًا اعتقاد باز بگويد خدا و مذهب خود را و مال خود را و اهل خود را بوحت
توسپارم ١٢

عَلَیْهِ السَّلَامُ وَسَخَّرْتَ الرِّیْحَ وَالشَّیَاطِیْنَ وَالْجِنَّ وَالْاِنْسَ
لِسُلَیْمٰنَ عَلَیْهِ السَّلَامُ وَسَخَّرْتَ الْمُلْكَ وَالْمَلَكُوْتَ
لِنَبِیِّنَا مُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ وَسَخِّرْ لَنَا كُلَّ
بَحْرٍ هُوَ لَكَ فِی الْاَرْضِ وَالسَّمَاۤءِ وَالْمُلْكِ وَالْمَلَكُوْتِ
وَبَحْرَ الدُّنْیَا وَبَحْرَ الْاٰخِرَةِ وَسَخِّرْ لَنَا كُلَّ شَیْءٍ یَا
مَنْ بِیَدِهٖ مَلَكُوْتُ كُلِّ شَیْءٍ كٓهٰیٰعٓصٓ اُنْصُرْنَا
فَاِنَّكَ خَیْرُ النَّاصِرِیْنَ وَافْتَحْ لَنَا فَاِنَّكَ خَیْرُ الْفَاتِحِیْنَ
وَاغْفِرْ لَنَا فَاِنَّكَ خَیْرُ الْغَافِرِیْنَ وَارْحَمْنَا فَاِنَّكَ خَیْرُ
الرَّاحِمِیْنَ وَارْزُقْنَا فَاِنَّكَ خَیْرُ الرَّازِقِیْنَ وَاحْفَظْنَا
فَاِنَّكَ خَیْرُ الْحَافِظِیْنَ وَاهْدِنَا وَنَجِّنَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِیْنَ
وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رِیْحًا طَیِّبَةً كَمَا هِیَ فِیْ عِلْمِكَ
وَانْشُرْهَا عَلَیْنَا مِنْ خَزَاۤئِنِ رَحْمَتِكَ وَاحْمِلْنَا بِهَا
حَمْلَ الْكَرَامَةِ مَعَ السَّلَامَةِ وَالْعَافِیَةِ فِی الدِّیْنِ وَالدُّنْیَا
وَالْاٰخِرَةِ اِنَّكَ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ اَللّٰهُمَّ یَسِّرْ

سه کهیعص سه بار بخواند ۱۲

سه بار بخوانند ۱۲

که جهت گشادن بخت دختران هفتاد بار بخواند قُلِ اللّٰهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ
تُؤْتِی الْمُلْكَ مَنْ تَشَاۤءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاۤءُ وَتُعِزُّ مَنْ
تَشَاۤءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاۤءُ بِیَدِكَ الْخَیْرُ اِنَّكَ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ
تُوْلِجُ الَّیْلَ فِی النَّهَارِ وَتُوْلِجُ النَّهَارَ فِی الَّیْلِ وَتُخْرِجُ الْحَیَّ
مِنَ الْمَیِّتِ وَتُخْرِجُ الْمَیِّتَ مِنَ الْحَیِّ وَتَرْزُقُ مَنْ تَشَاۤءُ بِغَیْرِ
حِسَابٍ سه چون باین محل رسد هفتاد بار بگوید اَللّٰهُمَّ اَغْنِنِیْ
بِحَلَالِكَ عَنْ حَرَامِكَ وَاَغْنِنِیْ بِفَضْلِكَ عَنْ مَنْ سِوَاكَ سه هفتاد
بار بگوید یَا غَنِیُّ اَغْنِنِیْ وَارْزُقْنِیْ رِزْقًا وَاسِعًا بِغَیْرِ حِسَابٍ سه بار
بخواند وان یکاد الَّذِیْنَ كَفَرُوْا الخ سوره الکافرون واخلاص معوذتین سه بار بخواند

لنا امورنا مع الراحة لقلوبنا وابداننا والسلامة والعافية
فى ديننا ودنيانا وكن لنا صاحبا فى سفرنا وخليفة
فى اهلنا واطمس على وجوه اعدائنا وامسخهم على
مكانتهم فلا يستطيعون المضى ولا المجى الينا ولو
نشاء لطمسنا على اعينهم فاستبقوا الصراط فانى
يبصرون ولو نشاء لمسخنهم على مكانتهم فلا
يستطيعون المضى ولا المجى الينا ولو نشاء لطمسنا
على اعينهم فاستبقوا الصراط فانى يبصرون ولو نشاء
لمسخنهم على مكانتهم فما استطاعوا مضيا ولا
يرجعون يٰس والقران الحكيم انك لمن المرسلين
على صراط مستقيم ٥ تنزيل العزيز الرحيم لتنذر
قوما ما انذر اباؤهم فهم غفلون ٥ لقد
حق القول على اكثرهم فهم لا يؤمنون ٥ انا
جعلنا فى اعناقهم اغللا فهى الى الاذقان فهم

له وانجاکه برسد مقصود در خاطر خود بیارد ۱۲ له از برای عقد لسان دشمن
هفتاد بار بخواند یا قاهر ذو البطش ربك لشدید انت الذی لا یطاق
انتقامه یا قاهر بعد ازاں بگوید که یارب مرا از شر و مکر و غضب و قهر فلان بن فلان
نگهدار و او را بخود مشغول گرداں له هفت بار یا عزیز یا عزیز بگوید یارب
مرا در چشم فلان بن فلان عزیز گرداں له سه بار انا انزلنا تا آخر بخواند چوں دعوت
کند هر گاه که متوجه مجلس او شود در راه یکبار بخواند چوں تمام کند و دم کرده
سلام گوید۔ جهت تسخیر سلاطین و حاکم و اهل دولت این حزب را دوازده
روز هر روز بیست و پنجبار۔ چوں بمحل یرجعون رسد هفتاد بار یا عزیز
بخواند ۱۲

مُقمحُونَ ۔ وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ اَيْدِيْهِمْ سَدًّا وَّمِنْ خَلْفِهِمْ
سَدًّا فَاَغْشَيْنٰهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُوْنَ شَاهَتِ الْوُجُوْهُ سه
بار وَعَنَتِ الْوُجُوْهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّوْمِ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ
ظُلْمًا طٰسٓ طٰسٓمٓ حٰمٓعٓسٓقٓ مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ
بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَّا يَبْغِيَانِ حٰمٓ حٰمٓ حٰمٓ حٰمٓ
حٰمٓ حٰمٓ حٰمٓ الْاَمْرُ وَجَاءَ النَّصْرُ فَعَلَيْنَا لَا يُبْصِرُوْنَ
حٰمٓ تَنْزِيْلُ الْكِتٰبِ مِنَ اللّٰهِ الْعَزِيْزِ الْعَلِيْمِ غَافِرِ الذَّنْبِ
وَقَابِلِ التَّوْبِ شَدِيْدِ الْعِقَابِ ذِي الطَّوْلِ لَا اِلٰهَ
اِلَّا هُوَ اِلَيْهِ الْمَصِيْرُ بِسْمِ اللّٰهِ بَابُنَا تَبَارَكَ حِيْطَانُنَا
يٰسٓ سَقْفُنَا كٓهٰيٰعٓصٓ كِفَايَتُنَا حٰمٓعٓسٓقٓ حِمَايَتُنَا
فَسَيَكْفِيْكَهُمُ اللّٰهُ وَهُوَ السَّمِيْعُ الْعَلِيْمُ سِتْرُ
الْعَرْشِ مَسْبُوْلٌ عَلَيْنَا وَعَيْنُ اللّٰهِ نَاظِرَةٌ اِلَيْنَا

له جهت دشمن صعب سه روز هر روز صبح وسه بار بخواند چون بجمل شاهت الوجوه
برسد سه بار تکرار کند و سه بار اذا زلزلت الارض بخواند و هفتاد بار بخواند اللّٰهم شتت
شَمْلَهُمْ وَفَرِّقْ جَمْعَهُمْ وَقَلِّبْ تَدْبِيْرَهُمْ وَبَدِّلْ اَحْوَالَهُمْ
وَقَرِّبْ اٰجَالَهُمْ وَخَيِّبْ اٰمَالَهُمْ وَخَرِّبْ بُنْيَانَهُمْ
وَاَشْغِلْهُمْ بِاَنْفُسِهِمْ وَخُذْهُمْ اَخْذَ عَزِيْزٍ مُّقْتَدِرٍ يَا قَهَّارُ
وَيَا جَبَّارُ ٢ جهت کمال معرفت چون باینجا برسد هفتاد بار بگوید لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ
سُبْحَانَكَ اِنِّيْ كُنْتُ مِنَ الظّٰلِمِيْنَ و بگوید اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَسْئَلُكَ كَمَالَ
الْمَعْرِفَةِ وَحَقِيْقَةَ الْيَقِيْنِ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرّٰحِمِيْنَ ۔
وَبَعَثَ بِاَمْرِ اللّٰهِ تَعَالٰى لِكُلِّ بَلَاءٍ وَقَضَاءٍ نَجٰي مِنْ هٰذِهِ الْجِهَاتِ السِّتَّةِ تَامِنْ بِاَمْنِ
اللّٰهِ تَعَالٰى مِنْ جَمِيْعِ الْاٰفَاتِ وَالْعَاهَاتِ اَللّٰهُمَّ لَا تَقْتُلْنَا بِغَضَبِكَ وَلَا تُهْلِكْنَا
بِعَذَابِكَ اَللّٰهُمَّ لَا تُؤَاخِذْنَا بِسُوْءِ اَعْمَالِنَا وَلَا تُسَلِّطْ عَلَيْنَا مَنْ لَّا يَرْحَمُنَا اَيْدِيْ

بِحَوْلِ اللّٰهِ لَا يَقْدِرُ عَلَيْنَا وَاللّٰهُ مِنْ وَرَآئِهِمْ مُحِيطٌ بَلْ هُوَ قُرْاٰنٌ
مَجِيدٌ فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ فَاللّٰهُ خَيْرٌ حٰفِظًا وَّهُوَ اَرْحَمُ الرّٰحِمِينَ
اِنَّ وَلِيِّيَ اللّٰهُ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتٰبَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصّٰلِحِينَ
حَسْبِيَ اللّٰهُ لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ
الْعَرْشِ الْعَظِيمِ بِسْمِ اللّٰهِ الَّذِي لَا يَضُرُّ مَعَ اِسْمِهِ شَيْءٌ
فِي الْاَرْضِ حَسْبِيَ اللّٰهُ لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ
هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ بِسْمِ اللّٰهِ الَّذِي لَا يَضُرُّ مَعَ
اِسْمِهِ شَيْءٌ فِي الْاَرْضِ وَلَا فِي السَّمَآءِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ
وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ يَا اللّٰهُ يَا نُورُ
يَا حَقُّ يَا مُبِينُ اُكْسُنِي مِنْ نُورِكَ وَعَلِّمْنِي مِنْ عِلْمِكَ
وَفَهِّمْنِي عَنْكَ وَاسْمِعْنِي مِنْكَ وَاَبْصِرْنِي بِكَ اِنَّكَ عَلٰى
كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ يَا سَمِيعُ يَا عَلِيمُ يَا حَلِيمُ يَا عَلِيُّ يَا عَظِيمُ
اِسْمَعْ دُعَائِي بِخَصَائِصِ لُطْفِكَ اٰمِينَ اٰمِينَ اٰمِينَ اَعُوذُ
بِكَلِمٰتِ اللّٰهِ التَّآمَّةِ كُلِّهَا مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ يَا عَظِيمَ
السُّلْطَانِ يَا قَدِيمَ الْاِحْسَانِ يَا دَائِمَ النِّعَمِ يَا بَاسِطَ
الرِّزْقِ يَا وَاسِعَ الْعَطَايَا يَا دَافِعَ الْبَلَايَا يَا دَافِعَ الْبَلَايَا
يَا حَاضِرًا لَيْسَ بِغَائِبٍ يَا مَوْجُودًا عِنْدَ الشَّدَائِدِ يَا
خَفِيَّ اللُّطْفِ يَا لَطِيفَ الصُّنْعِ يَا عَلِيمًا لَا يَعْجَلُ اِقْضِ
حَاجَتِي بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرّٰحِمِينَ اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَعُوذُ
بِاسْمِكَ الْمَخْزُونِ الْمَكْنُونِ السَّلَامِ الْمُنْزَلِ الْقُدُّوسِ الْمُطَهَّرِ
الطَّاهِرِ يَا دَهْرُ يَا دَيْهُورُ يَا دَيْهَارُ يَا اَزَلُ يَا اَبَدُ يَا

¹ يا حفيظ احفظني من جميع الآفات يا ارحم الراحمين — هفت بار بگوید
² ان ولي الله الذي تا صالحين يازده بار بخواند ³ حسبي الله العظيم هفت بار بخواند ⁴ بسم الله تا
عليم سه بار بخواند ⁵ لاحول ولا قوة تا عظيم سه بار بخواند ۱۲

یَا مَنْ لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُوْلَدْ وَلَمْ یَکُنْ لَہٗ کُفُوًا اَحَدٌ یَا مَنْ لَمْ یَزَلْ یَا ھُوَ یَا ھُوَ یَا ھُوَ یَا مَنْ لَآ اِلٰہَ اِلَّا ھُوَ یَا مَنْ لَا یَعْلَمُ مَا ھُوَ اِلَّا ھُوَ یَا کَانُ یَا کَیْنَانُ یَا رُوْحُ یَا کَائِنُ قَبْلَ کُلِّ کَوْنٍ یَا کَائِنُ بَعْدَ کُلِّ کَوْنٍ اِھْیًا آشَرَاھِیًا اَذُوْنِیْ اَصْبَاؤُوْتُ یَا مُجْلِیَ عَظَائِمِ الْاُمُوْرِ سُبْحَانَکَ عَلٰی عَفْوِکَ بَعْدَ قُدْرَتِکَ فَاِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِیَ اللّٰہُ لَآ اِلٰہَ اِلَّا ھُوَ عَلَیْہِ تَوَکَّلْتُ وَھُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیْمِ۔ لَیْسَ کَمِثْلِہٖ شَیْءٌ وَھُوَ السَّمِیْعُ الْعَلِیْمُ اَللّٰھُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ وَبَارِکْ عَلٰی مُحَمَّدٍ کَمَا صَلَّیْتَ وَسَلَّمْتَ وَبَارَکْتَ وَرَحِمْتَ عَلٰی اِبْرٰھِیْمَ وَعَلٰی اٰلِ اِبْرٰھِیْمَ فِی الْعٰلَمِیْنَ اِنَّکَ حَمِیْدٌ مَّجِیْدٌ۔

تمت بالخیر

چون خواہد کہ کلام بدست گیرد برائے تلاوت باید کہ اول این بیت بخواند بعد ازاں قراءت کند۔

بدین امید بخوانم کلام حضرت دوست
گناہم از سر لطف و کرم بہ بخشاید
بدین امید بخوانم کلام ربانی

بروز حشر بدستم ہمین کلام دہد
بدین وسیلہ بجنت مرا مقام دہد
بروز بعث شود مشکلم بہ آسانی

زلوح نامہ جرمم بشوید از سر لطف
شویم ساکن جنت بفضل رحمانی





